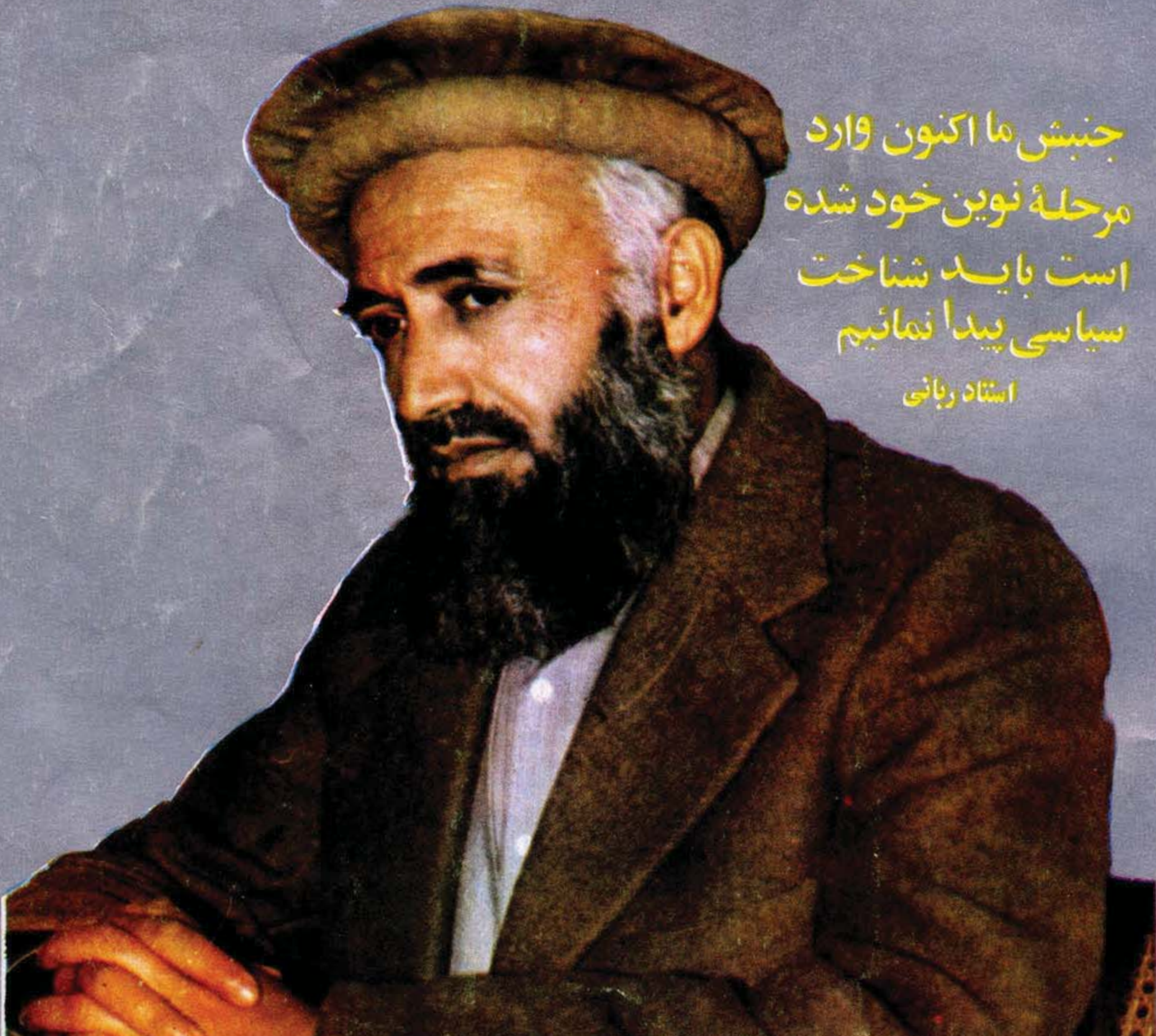
میثاق خون

دور دوم نشراتی ـ سال اول ـ شماره چهارم پنجم ـ ماه سرطان ـ اسد ۱۳۶۵ هجری شمسی ذیقعده ذیحجه ۱۴۰۶ هـ ق نمبر مسلسل (۲۲-۲۳)



جنبش ما اکنون وارد
مرحلهٔ نوین خود شده
است باید شناخت
سیاسی پیدا نمائیم

استاد ربانی

صفحة مفقودة

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

دور دوم نشراتی - سال اول - شماره چهارم پنجم ماه سرطان - اسد ۱۳۶۵ هجری شمسی، ذیقعده ذیحجه ۱۴۰۶ هـ-ق نمبر مسلسل (۲۲-۲۳)

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب این شماره

صفحه

یاداشت مدیر :

دوم سرطان ۱۳۵۸ خورشیدی

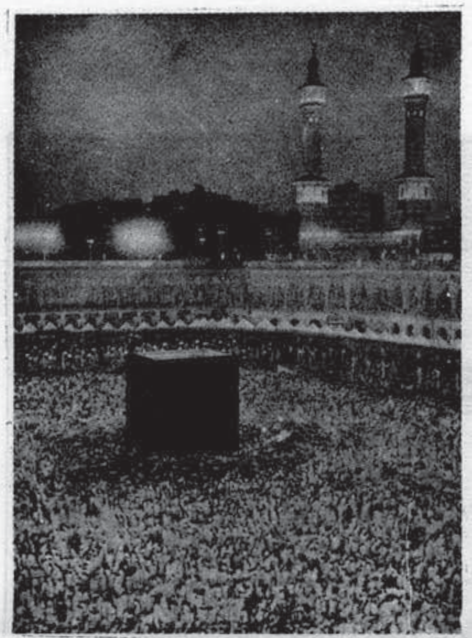
دوم سرطان هر سال خاطره جانبازی فداکاران راستین و متعهدان ایثار گری را زنده میکند که با ایمان عمیق به پیروزی اسلام عزیز و با دستان خالی بر دستگاه های امنیتی دولت مزدور بدون ترس و هراس دلیرانه یورش بردند ، خاطره فداکار اینکه در پیشا پیش صفوف فشرده شان دانشجویان پوهنتون کابل و دانش آموزان لیسه ها و مکاتب مرکز به فرماندهی مجاهد شهید «عمر خان» قرارداشت که در وقت معین و طبق تقسیمات و دستور قبلی در اندک زمانی همه ماموریت های پولیس مرکز کابل را به تصرف در آوردند . این روز مصادف با ایامی بود که قیامهای رزمندگان مسلمان در سراسر کشور اوج گرفته بود ، اما مزدوران بی اراده کریملین که در بدنام کردن نهضت اسلامی مقاوم مان از هیچ برچسپی فرو گذاری نمی‌کنند ، قیام تاریخساز ولایت هرات را بدوش برادران ایرانی می افگند و فداکاری‌های کم نظیر ولایات جنوب و شرقی کشور را تحریکات ملیشه های پاکستانی می نامید ، و مقاومت دلیرانه و هجوم قهرمانانه صفحات شمال کشور بویژه قیام کفر بر انداز ۲۲ حمل ۱۳۵۸ خورشیدی ولایت بدخشان را زاده مداخله جمهوری چین میدانست ، اما دیگر قیام دانشجویان در کابل در چند سری وزارت های دفاع ، داخله پلان، وحتی ارگ ضربه‌ای بودجانانه و پاسخی بود به همه را کانالات و مطبوعات دشمن ، و دشمن هم ، هراسان و هواس باخته نمیدانست مسؤلیت آنرا به که حمل کند ، همان بود که دیوانه وار نیروهای مسلح اش را به مکاتب ومدارس بویژه لیلیه‌ها فرستاد در دست متعهدان مومنیکه خواهان آبادی میهن‌و آزادی هم میهنان از زیریوغ استعمارگران و اسلامی‌شدن‌امور بودند دست بند اسارت زد وعده زیادی از آنان را به شهادت رساند . و در نتیجه برای همه معلوم شد که قیام دوم سرطان ، قیامی بود مردمی و برخاسته از متن ملت و رهبری آن هم بر عهده قشر روشنفکر ومنور جامعه و از قانون علمی‌پوهنتون کابل. و شهدای شرافتمندو عزیزی که درین روز تاریخی و فراموش نا شدنی ، سینه هایشان آماج تیر خصم دون هست قرار گرفت ، به همه ماهیت این قیام شکوهمند را شناساندند .

ما در حالیکه خاطره جانبازی قیام عمومی دانشجویان کابل را که اشتباهاً بنام قیام چنداول معروف شده بیاد می آوریم ما روان شهدای‌عزیز آن نظیر فرمانده شهید عمر خان ، شهید قاری قوام الدین، شهیدمحمد هاشم موج ، شهید نجیب الله و صد ها تن دیگر که در باز داشتگاه های اهریمنی دست مزدور مظلومانه شهید شدند ، تعهد راستین می کنیم که راه شانرا ادامه داده ، در نقشی که آنها حمل کردند ابداً که بر زمینش فرو نخواهیم گذاشت . (والله علی ما نقول وکیل)

«اداره»

سر مقاله

تبلور وحدت در حج



در مورد حج علماء و دانشمندان مطالب زیادی نوشته اند که فهمیدن احکام و جنبه های فلسفی آن ایجاب وقت زیاد و تحمل دودو چراغ را مینماید مگر آنچه می بایست شرح ویا در مورد اشاراتی بعمل آید اینست که آن عده برادران مجاهد و مهاجر یکه رهسپار آن دیار مقدس میگردند چه باید بکنند وچه هدایاتی به برادران دیگر شان که همین اکنون در بدترین شرایط قرار دارند پیشکش نمایند.

مبرهن است که حج عبارت از انجام یک سلسله مکلفیت های خاصی است که در شب هاو روز های خاصی تحقق می پذیرد و حج بعد از روزه رکن بزرگ اسلام پنداشته میشود که فرضیت آن بنابر ارجح اقوال سال ششم هجری بوده و میباشد. درین روزها حجاج محترم اپساس انثال از او امر انهی باقلب های مملو از عشق و سر شار از محبت و چشمان گریان بکمال خشوع و خضوع مناسک حج را بجای می آورند. مناسکیکه چهارده صدسال پیش بمنظور رفاه و سعادت بشر با آیهٔ مبارکه: وأتموا الحج والعمرة لله اهرام یافت. ازآن به بعد مسلمانان از دیار مختلف و سر زمین های دور به منظور ادای این وجیبهٔ سترگ بصوب مکهٔ معظمه سرا زیر شدند و شالوده چنان وحدتی را ریختند که نظیرش در هیچ نقطه ای جهان سراغ نیمشود. اجتماع قاطبه ملت مسلمان در چنین ایام فرخنده بیانگر آنست که اسلام در پهلوی تحکیم ارتباط خدا با بنده سخت متوجه یکپارچگی و وحدت آنان نیز است وآگر راستی مسلمانان گیتی از تنگنای خود خواهی و غرور بدر آمده و مسئله را عمیق بررسی نمایند درمی یابند که یگانه راه نجات همین طرح وحدت و پیاده نمودن آن است وبس. چه بدون این امر رسیدن بسر منزل‌مقصود دشوار بنظرمی رسد دشمن همیشه در صدد است تا بهر قیمتی که شود سد راه ماگردد او بخوبی دریافته که مسلمانان در هیچ نقطه اي ضعف ندارند جز در همین مورد، وقتی که می شنود که فلان گروه مخالف است ویا شعله های جنگ میان شان زبانه کشیده، از خوشی در لباس نمی گنجد و چنین می پندارد که قضیه کاملاً به نفع او خواهد چرخید.

من با تعجب می نگرم بسوی آنانیکه او ضاع و احوال رابه‌دقت می بینند و بازهم به اصطلاح «خود را به کوچه حسن چپ میزنند»

روزی نیست که هزاران بمب آتشزا حیات ملیونها پیرو کودک و بیگناه، زنان پرده نشین و پیران قامت خمیده را تهدید نکند، لحظه ای نیست که صدها جوان قهرمان ما بخاطر کسب رضای خدا رهسپار دیار شهادت نگردند، ول با این همه قربانی های بیشمار وبا اینهمه ایثار کسی نیست تا دربهای اینهمه خون یک جوانمردی کند و نام خویش را برای ابد در دفتری قهرمانی های جهان بخط درشت ثبت نماید.

من جداً از حجاج بیت الله الحرام و همه مسلمانان جهان تقاضامی برم تا درین ایام خجسته که هر نفسی مقرون اجابت است بدست دعا بارگاه خدا نیاز کنند تا افغانستان عزیز را از کام اژدهای خونخوار قرن نجات داده و به جنگجویان این دامان و سایر مسلمانان و مسئولین امور وحدت کلمه بخشد من جداً هوشدار میدهم که اگر قضیه افغانستان سطحی و بباد فنا گرفته شود خذلان ابدی نصیب مسلمانان خواهدگشت. شکست در افغانستان بمعنی نابودی قاطبه ملت مسلمان است این غول وحشی تنها به افغانستان اکتفا نمی کند درماورای این تجاوز و این تخطی صریح اهداف نامیمونی وجود دارد که در مرحلهٔ اول متوجه کشورهای خلیج و حوزهٔ مدیترانه است.

فلسفهٔ حج یکی هم خواهد بودکه سایر نقاط از احوال مسلمانان دیگر اطلاع یابند و همزمان بیاری هم بشتابند.

عجب است که مسلمانان افغانستان هشتمین سال است درمیان اشک و خون شنامی کنند وبه منظور پاسداری از حریم اسلام داد مردانگی میدهند، می کشند و کشته میشوند ولی متأسفانه مسلمانان کو چکترین واکنشی از خود نشان نمیدهند و کماکان به عیش و نوش خود مصروف اند در حالیکه بالعکس در پهلوی قشون سرخ روسی جنایتگران کوبائی، یمنی، چکو سلواکیا وویتنامی وغیره ها وصف بی لیازی شان‌می جنگند، ببین تفاوت او ازکجا ست تا بکجا.

راستی ایام حج است و مسلمان در آن سرزمین مقدس مصروف انجام فریضهٔ حج اندولی هنگام قربانی، قربانیهای افغانستان را نیز فراموش نکنند اگر آنها خط مشی خلیل‌را زنده نگهمیدارند و به ایثار حضرت اسماعیل ارج می نهند اینها درفش اسلام را برمی افرازند و خطوط روشن اسلام را از گزند زمان محفوظ میدارند، اگر سیدنا ابراهیم ذبیحی در راه خدا تقدیم داشت پداران میهن عزیز ما هزاران ذبیح دلبند خویش درین راه پیشکش نموده اند.

خوانندگان عزیز! ما در شرایط نهایت تلخی قرار داریم دشمن اکنون از رشادت و قهرمانی این ملت بستوه آمده، راه گریز میجوید او به یقین دریافته که طی هشت سال جنگ کاملاً نا برابر

نتوانسته برهۀ نقاط تسلط یابد هویداست که بیش از (۹۰) فیصد اراضی جبراً از تصرف متجاوزان روسی آزاد و درقلمرو نفوذ سپاهیان اسلام در آمده‌است از نیرو دشمن سخت در اضطراب است وبا طرح آشتی ملی میخواهد جانبازان مارا مدتی در انزوا نگهدارد و کانون جهاد که باخون هزاران انسان بیگناه گرم نگهداشته شده بسردی بگراید .

اصلاً مسئله آشتی ملی به نفع ملت ما نیست ، آنانیکه باین مسئله اصرار و ازآن جانبداری می کنند . هرگز طرف تائید ملت ما نبوده و نیست .

آیا امکان خواهد داشت که یک مسلمان با سفاک ترین جلاد زمان درکنار یک میزو گرد یک دسترخوان بنشینند ، اینگونه تخیل کودکانه ، بلکه احمقانه است .

روس ها باید بدانند چون بزورسرنیزه افغانستان را اشغال نموده اند باید با سر نیزه رانده شوند تا بدانند که تجاوز برکشور همسایه چه عواقب دارد . روس ها خیلی مکار اند ، ملت های مسلمان وحتی سرد مداران جهان هم گاهی فریفته و مفتون عکس العمل های ایشان میگردند ، اخراج شش هنگ‌نظامی روس‌ها‌که برشش یاهفت هزار تخمین شده ، عدۀ خوشباوران مردم جهان را به این نکته عقیدمند ساخته که این اعلان گام مثبت و ارزندۀ است در راه استقرار صلح . و روسیه به تعبیر آنان نخستین قهرمانی است‌که درین مورد انعطاف بیشتری نشان داده ، ولی بی خبرند ازینکه : این گرگ سال‌ها است که باگله آشنا است. روسیه جز فریب و تغییر ذهنیت عامه کاری ندارد اگر شش هنگ خارج شد ، دوازده هنگ دیگر بجایش افزوده خواهد شد . اگر اخراج همین قطعات درین روز ها ادامه دارد ، بیگمان قطعات تازه نفس دیگری جاء آنرا اشغال خواهد نمود کجا میتوان باور نمود که این روسها جای این قطعات راخالی میگذارند اگر روسیه واقعاً خیال ترک اشغال افغانستان را داشته باشد و حرف هایش تجسمی عینی یابد چرا کلاً قوای خویش را از افغانستان فرانمی خواند پس چنین استنباط میشود که اصلاً «زیر کاسه نیم کاسه است» ملت افغانستان اکنون هوشیار شده ، دیگر فریب این شیادی ها را نخواهد خورد. آنها بجهاد بی امان خویش علیه طواغیت و فرعونیان زمان ادامه میدهند این راه شان است و درین هیچگونه خستگی احساس نخواهند کرد .

من این ایام متبرک و فرصت خجسته را به آنانی تبریک میگویم که در دل وادی های سوزان و طوفان های غریوندۀ بی ترس و هراس به پیش می روند، به آنانی این ایام را مسعود می خوانم که شهدای زیادی در راه یزدان تقدیم نموده اند ، به پیران محاسن سپید ، به مادران داغدیده ، بپا برهنگان تاریخ ساز ، به ایثار گران و بالآخره به راد مردان دشمن شکنی تبریک میگویم که مردانه قدعلم نموده و زنجیر های استبداد را یکی بعد دیگری از هم گسسته است .

چون این ایام ، ایام متبرک و روزهای مسعود است بناً قسم مشت نمونۀ خروار به بعضی از اسرار و فوائد حج آغاز مینمایم .

حج حکمت و اسراری زیادی دارد که از شمار بیرون است و انسان با دانش محدود خود نمیتواند از عهدۀ آن بدر آید . صرف طور نمونه به بعضی از قسمت های آن اشاره میشود :

این جمعیت چشمگیر که گویا برای تدویر یک کنفرانس بزرگ اسلامی گرد آمده اند دارای ارزش های گوناگون معنوی است که هر این همه فوائد درین نبشته دشوار است .

فوائد دینی :

مبادرت به اعمال حج قیام بچنان عبادت سترگی است که بیانگر کمال انکسار و فروتنی در پیشگاه خدا است . مثلاً : انسان بطیب خاطر و باکمال میل حاضر میگردد تاریخ سفر را تحمل نماید و اموالش را دربن سفر بمصرف برساند زندگی آرام ولذیذاش را ترک کند از جاهای نغزو دلخواهش صرف نظر نماید و در عوض به لنگ و چادر اکتفا ورزد . بهمین منوال عدم استفاده از عطریات و مقاربت با همسر را میتوان قلمداد نمود. با وصف اینهمه تکالیف همه باسر های برهنه و دلهای شکسته و چشمان گریان فریاد شیطان براندار الله اکبر و تلبیه را سر میدهند که گویا پژواک این ندا زمین و زمان را بلرزه میاورد و دل دشمنان را در آنسوی مرز هامی ترکاند .

الگیزۀ تحمل این فراز ها همان عشق آتشین به بیت خدا است که بامید تقرب بدوست همه چیز فراموش میگردد حتی عزیزان و دوستان ، وطن و وطنداران ، پول و ثروت ، چه ثواب عظیمی فرا راه ایشان قرار خواهد گرفت .

فوائد فرهنگی :

اثرات فرهنگی آن بدین قرار است که ما از جانب خدا بجهان گردی مأمور شده ایم تا چشم بصیرت ما باز گردیده و درس عبرت بگیریم اینجاست که زمینه های تماس مهیا و حالات یکدیگر را ارزیابی میتوانیم ، البته میتوان گفت شناختیکه ازین طریق حاصل میشود بلاشک اثراک برازنده ای در ارتقای سطح دانش و تعمیم فرهنگ دارد .

فوائد اجتماعی و سیاسی :

حج کنفرانسی است بزرگ و شاندار . تردیدی نمیتوان کرد که حضور عدۀ دانشمندان بمنظور ایفای وجایب این زمینه راساعد می سازد تا صاحب نظران و متفکران کشورهای مختلف بحکم اخوت اسلامی شان طی نشست های مختلف اندیشه های سودمند خویش را عرضه داشته باهم تبادل افکار نمایند .

بسیار سهل است که درین حلقات طرح بنیان حکومتی را بریزند که کاملاً اسلامی بوده ، وگذشت زمان هرگز اثرات منفی ای بروی واردکرده نتوانند شده میتواند که عوامل پسمانی ملت های مسلمان راعمیقاً ارزیابی و مواردی را بکار برندکه این کشورها همه باهم نزدیک گردیده وهرگونه دسایس شیطانی که باعث تشتت و پراگندگی شان میشود از خود طرد و دفع نمایند وحکومتی را تشکیل دهندکه متکی بخود بوده و آزادانه بتواند در برابر هرگونه مظالم قیام ورزد بشریت را از پرتگاه سقوط نجات بخشیده و برهمه تصامیم ظالمانه و نظام های پوشالی خط بطلان بکشد و تمام فابریکات و کارخانه جاتیکه باتولید ادوات وابزار . تصویر نابودی انسان را می کشند از ریشه برکنده و بجای آن فابریکاتی ایجاد نمایند که همیشه در خدمت انسان بوده و نیاز مشروعش را رفع نماید .

این آرزو ها وقتی تحقق می پذیرد که زبان و تعبیر ما یکی باشد البته بهترین تعبیر در ینمورد زبان عربی است‌که قرآن نیز بهمین زبان نازل‌گردیده. وقتیکه ما بپاس گرامیداشت اوامر خداوند بپاسی شویم واین فریضه را می خواهیم انجام دهیم چه باید بکنیم‌نخست ازهمه باید به تصفیۀ قلوب پرداخت وباین نیت بود که حج مینماید و بارگاه الهی تقرب می جوید واگر خدای ناخواسته بفکر تجارت ویا به منظور انجام امور دیگری حج میرود اینگونه اهداف انسان را از مطلوب باز میدارد در چنین فرصت نباید مصالح اخروی را فدای مصالح دنیوی ساخت وقتی که به اماکن مقدس واردمی شویم و مرکز بزرگ وحدت راپچشم می بینیم باید در ضمیر خود وحدت را غرس کنیم و بحیث بزرگترین و بهترین ارمغان آنرا بدوستان و نزدیکان خود پیشکش نمائیم وگر نه حج رفتن و خصومت ورزیدن، حج رفتن و تفرقه جوئی هیچ سودی نخواهد داشت.

والسلام

متن بیانیه پروفیسور برهان الدین ربانی سخنگوی اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان

که بمناسبت تحلیل از اوضاع سیاسی و سفر اخیر هیأت اتحاد بتاریخ ۱۳۶۵/۴/۳۱ ایراد گردیده است.

الحمد لله وحده لصر عبده واعز جنده والصلوة والسلام علی من لا نبی بعده الذی بلغ الرساله وادی الأمانه ونصح الامه وجاهد فی سبیل الله حق جهاده والسلام علیه وعلی اله وصحابته ومن دعی بدعوته وجاهد فی سبیل الله الی یوم الدین.

برادران محترم! رهبران گرانقدر جهاد اسلامی! علمای محترم انقلاب اسلامی افغانستان! سنگرداران غیور وکفر شکن اسلام! مهاجران راه خدا! انصاران عزیز! السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وبعد:

در اجتماع امروزی که بمناسبت تحلیل اوضاع سیاسی و تلاش های سیاسی در جهت سرکوبی دسایس ناروا و مفتضح دشمن و سفر اخیر رهبران مجاهدین به ایالات متحده امریکا، فرانسه و عربستان سعودی دایر شده است مطالبی خدمت برادران محترم بعرض میرسانم. البته در مورد این سفر قضاوتها، بینشها و داوری های مختلف بمیان آمد. هرکسی بمطابق ذوق خود، موافق خواسته های خود و موازن به بینش خود در انقلاب و آنچه دردل داشت، درین مورد حرفهایی گفت، غوغا و هیاهوی براه افتاد وهمزمان با گرمی‌های سخت پشاور آوازگرم اتهامات ناروا هم در مورد سفر رهبران مجاهدین به امریکا براه افتاد، هرکسی چیزی گفت: خداوند هرکس را مطابق نیت و مطابق هدفی که داشت پاداش و جزای لازم اعطاء کند.

ما درین مورد اولاً شروع میکنیم ازینکه آیا چنین مسافرتها، ارتباطهای سیاسی، دیدار از جباران و طواغیت، دیدار از رهبران کشورهای غیر مسلمان و بالآخره حتی خواستن کمک از کفار، اینها در نظر شریعت چیست؟ زیرا هیچ مسلمانی که خود را پابند اسلام میداند حق ندارد شریعتی و راهی بغیر از آن چه که خدا و پیغمبرش گفته اند براساس خواسته های نفس براساس کشمکشهای سیاسی و براساس رقابتهای غلط و بی محتوا شریعتی بمیان آورد، احکامی صادر کند و اتهامات و برچسپ های ناچسپی ببندند. گرچه قبلاً علمای محترم در کتب معتبر مذهبی - درمذهب حنفی و سایر مذاهب اسلامی، در تفاسیر وکتب فقه به تفصیل این موضوعات را بحث و بررسی نموده اند، اما بازهم من مختصر بعرض میرسانم:

در قرآن عظیم الشأن آیاتی آمده که مسلمان را از موالات با کفار منع میکند وموالات و دوستی با کفار را ناروا، ناجایز، فسق و خروج از دایره اسلام میخواند. اما در ذیل همین آیات، خداوند به مسلمانها دستور میدهد که:

«لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم عن دیارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم».

همزمان با آیاتی که از موالات با کفار خداوند منع میکند میفرماید که: «خدا شما را هرگز نهی نکرده و مانع نشده که باکسانیکه با شما نمی جنگند و شما را از سرزمین تان بیرون نه رانده اند با آنها بر و احسان و عدالت نکنید». پس قرآن خود درمیان موالات و درمیان ارتباط بشری و روابط انسانی، بر و احسان وتعاملات اجتماعی فیصله کرده است که موالات ارتباط قلبی است، علاقه مندی و برتری دادن کافر و راه کافر برمسلمان و دوستی باکافر علیه مسلمان است، اما بر وعدالت و داشتن روابط سیاسی چیز دیگری است. غیر از موالات با کفار است. عمل پیغمبر اکرم ﷺ که شریعت مسلمانها است مؤکد این حقیقت است که رسول اکرم ﷺ در ارتباط با روابط سیاسی با کفار، معاهدات با کفار، قرارداد های آتش بس با کفار، چه روشها را انتخاب کردند و غیر ازین هم قرآن کریم در ما بین کفار مشرک وکفار اهل کتاب تفاوت های زیادی را قایل شده که در سورهٔ روم میفرماید:

«غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون». و در اخیر میگوید: «ویومئذ یفرح المؤمنین بنصرالله».

مسلمانها به نصرخداوند خوشحال میشوند. یعنی تفاوتی که درمیان مجوسیهای خدا نشناس و مسیحی‌های که مدعی خدا شناسی هستند، اسلام هم روابط مختلفی را قایل شده وحتی پیروزی کفار مسیحی را به نصرت خدا تعبیر کرده ویومئذ یفرح المؤمنین بنصرالله.

به همه حال تعامل پیغمبر اکرم ﷺ را می‌بینیم که چه کرده اند. آن حضرت ﷺ جعفر بن ابی‌طالب را به حبشه فرستادند تا علیه تبلیغات مشرکین قریش از موضع مسلمانها دفاع کند. رسول اکرم ﷺ هدیه مقوقس را پذیرفتند و برایش هدیه فرستادند. در حصار طایف، وقتیکه محاصره دوام کرد عده‌یی از مسلمانها را به یمن که در همان زمان اکثراً مجوسی و تعداد کمی مسیحی بودند فرستاد تا منجنیق بیاموزند. به اصطلاح تانک امروزی را یاد بگیرند و بیایند در حصار طایف از آنها استفاده بعمل بیاید. صلح حدیبیه با کفار و صد ها نمونه دیگر در حیات پیغمبر اکرم ﷺ بصورت انفرادی و اجتماعی درمیان مسلمانها بمیان آمده که نیاز به تفسیر و شرح ندارد.

می آییم بعد از عصر پیغمبر ﷺ می‌بینیم که مسلمانها در ارتباط با کشورهای غیر اسلامی چه نوع روابطی داشتند؟ از دوره های مختلف خلفای اسلامی دورهٔ عباسی، ایوبی و دوره های ترکهای عثمانی هر یکی اینها را که ما مطالعه میکنیم می‌بینیم بزرگترین

چهره های اسلام ، مبارزترین و انقلابی ترین شخصیت های مسلمان در ارتباط با کفار ـ در ارتباط با کفار مسیحی ، با کفار صلیبی که حتی در جنگ با مسلمانها پنجه نرم میکنند با آنها چه نوع روابطی داشتند و چه عکس العملی را تعقیب میکردند ؟ میبینیم که دو تن از عمده ترین قوماندانها و رهبران جهاد اسلامی که در جنگهای صلیبی بحیث معروف ترین چهره های تاریخ اسلام ثبت شده یکی هم نور الدین زنگی در (۵۰۰) هجری بزرگترین قوماندان اسلامی است که در سرکوبی صلیبی‌ها و آزادی کشورهای اسلامی هیچ روزی سلاح را برزمین نگذاشت تا روزی که جام شهادت نوشید در سنگر می جنگند و ضربات کوبندهٔ برپیکر صلیبی‌ها وارد کرد . در یکی از شرایط جهاد خود این ابر مرد جهاد اسلامی با پادشاه صلیبی بنام عموری قراردادی می بندد ـ قرارداد عدم تعرض و همکری متقابل، تا فرصت پیدا کند در برابر دشمنان دیگری بمقابله و مقاومت جهادی و اسلامی خود بپردازد . شخصیت دومی قوماندان معروف بنام محرر قدس (است) . کسیکه قدس را آزاد کرد و هنوز هم در تمام شعارها نوشته میشود که قدس اسیر است اما صلاح الدین نیست ـ صلاح الدین ایوبی بزرگترین قوماندان اسلامی ، درحالیکه هیچ لحظه هم در جهاد با صلیبی‌ها سلاح را برزمین نگذاشته بود ، در ۵۷۶ هجری مطابق ۱۱۸۰ میلادی با «اوهیموند» امیر صلیبی الطاکیه پیمان عدم تعرض و همکاری متقابل رابست تا فرصت پیدا کند علیه صلیبی های دیگر بجنگد .

صلاح الدین ایوبی یکی از شاهان صلیبی ریچارد قلب الأسد که حملهٔ بزرگی را علیه مسلمانها براه انداخته بود نامه‌یی نوشته و از او درخواست کرده بود و دربرابر درخواست او هم جوابهای مثبتی گفتند که اگر شما در شرایط فعلی برمراکز مسلمانها حمله نمی کنید ما هم درشرایط موجود مراکز شما را مورد حمله قرار نمی دهیم و این همه نشان میدهد که ارتباط سیاسی میان مسلمانها و میان نه تنها به اصطلاح امر ای محافظه کار، بلکه قوماندان هاییکه بعنوان پیشرو ترین چهره های انقلاب در سنگرها تا لحظه شهادت رزمیده اند بافهم شریعت اسلامی و بادرک از اسلام عزیز شان بخاطر مصلحت مسلمانان با دشمنهای آشتی ناپذیر خود نامه نوشتند ، قرارداد بستند ...

و روابط دو طرفه انجام دادند تا به مصلحت جهاد و به مصلحت اسلام گامی بردارند و قدمی بگذارند درهمه سلسلهٔ خلفای اسلامی قسمیکه گفتم از عباسی‌ها ایوبی ها ، فاطمی‌ها ، عثمانی ها ، در تمام ادوار تاریخ شما هیچ دوره‌یی از دوره های اسلامی را پیدا نمی کنید که درمیان مسلمانها روابط شان با کفار از لحاظ دیپلوماسی بصورت تمام عیار منقطع بوده باشد . بلکه مسلمانها سفرای مبادله میکردند روابطی سیاسی داشتند روابطی تجارتی و اقتصادی داشتند روابطی اجتماعی و تعلیمی درمیان همدیگر داشتند ، در جامعه انسانی هیچ دولتی مسلمان و در تاریخ مسلمانان هیچ دولتی اسلامی وهیچ زعیم مسلمان را پیدا نمی کنید که با کفار و با دشمن های اسلام روابطی نداشته باشند ما میبینیم فقهای اسلامی جوامع اداری و سیاسی را به چند دسته تقسیم می کنند به سه دسته تقسیم می کنند : دار الاسلام ـ دار الکفر ـ دار الصلح .

دارالاسلام سرزمینکه حکومت اسلامی در آنجا قایم است و حکومت بدست مسلمانها است و دار الکفر ، سرزمینیکه در آنجا کفار حاکم هستند و در برابر دشمنان و در برابر مسلمانها می جنگند و دار الصلح سرزمینیکه آنجا کفار حکومت می کنند اما در برابر مسلمانها نمی جنگند روابط سیاسی دارند پس مسلمانها در دارالصلح در برابر آن کفاری که در حالت صلح با مسلمانها بسر میبرند هیچ فقه مسلمان را شما پیدا نمی کنند که آنها گفته باشند که با دارالصلح تو نمی‌توانی در حال صلح و در حال عدم جنگ بسربیری بلکه همه گفتند که باید مسلمانها با کسانیکه در حالت صلح معاهده بسرمیبرند در حالت صلح و در حالت امن با اینها بسر ببرند .

حالا احکام فقهی و تاریخی را بجای خود میگذاریم زیرا حتی در زمان معاصر ما هم میبینیم که جنبش‌های اسلامی چه کردند ؟ انقلابی ترین جنبش‌های اسلامی در تاریخ معاصر آیا اینها همه روابط خود را با جهان قطع کردند آیا هر نوع تعامل سیاسی و دیپلوماسی را با دنیا قطع کردند ما میبینیم : حسن البنا شهید در دورانیکه میشناخت موضعگیری هتلر را از لحاظ اینکه بحیث یک طاغوت جبار حکومت میکرد اما از لحاظ اینکه دشمن سرسخت کمونیزم و صهیونستها بود از این لحاظ هتلر مورد تائید شان قرار داشت .

در جهاد فلسطین از یکتن از اسقف های بزرگ مسیحی که بنام الباء یونس یاد میشد با او نامه نوشت و از او درخواست کمک کرد و گفت : باید تو بحیث یک شخصیت مذهبی قسیکه با عیسوی های حبشه کمک می کنی با مجاهدین مسلمان فلسطین هم کمک بکن در صفحه (۳۲) در کتاب نقش حرکات اسلامی در جهاد فلسطین زیاد ابو حنیه نوشته است : ضمن سایر نامه های که امام شهید در مورد پشتیبانی از قضیه فلسطین داشتند نامهٔ نوشتند به اسقف بنام الباء یونس از او تقاضای کمک کردند تا به مجاهدین فلسطین کمک کنند . ما از همه کشورهای انقلابی و حتی کشورهای غیر انقلابی مسلمان در زمان معاصر خود می‌بینیم که هرکدام یا به کشورهای مسیحی و حتی به کشورهای کمونستی روابطی دارند و داشتند ـ هر کشوری را که چه در زمان معاصر شما کشورهای انقلابی می خوانید یا کشورهای محافظه کار مسلمان آنها با چندین کشور کمونست و یا چندین کشور غربی روابط سیاسی، روابط دیپلوماسی، روابط نظامی، روابط اقتصادی وحتی روابط فرهنگی دارند که ضرورت به تفصیل نیست : زیرا همه می شنویم که فلان زعیم انقلابی ازفلان کشوری انقلابی به فلان کشور کمونست مسافرت کرد یا به فلان کشور مسیحی رفت یا قرارداد نظامی ، قرارداد تجارتی بست یا چند تن از زعماء کمونست به فلان کشور انقلابی یا به فلان کشوری محافظه کار مسلمان آمده و میان همدیگر قرارداد های دو طرفه بستند پس آیا تنها ملت مظلوم افغانستان که درمیان خون و آتش قراردارد ملتیکه روبه تباهی است ملتیکه به قتل عام سوق میشود در طول هشت سال بیش از یک ملیون شهید داده است آیا تنها همین ملت از همه مجوزات شرعی محروم باشد ؟ و علیه همه جهان اعلان جنگ بدهد و سند محکومیت و نابودی خود را بدست خود امضا کند و همه جاجمز شعار بی محتوا علیه این و آن چیزی دیگری صورت نگیرد . شریعتی که حضرت محمد ﷺ به ما به ارمغان گذاشته و راهی را که رهروان مذهبی انتخاب کردند در او این شعارها را نه میبینم تنها در تبلیغات کمونیزم و در تبلیغات مزدوران کمونیزم این شعارها را پیدا میکنم که آنها راستی به خاطره سرکوبی ملتها، ملتهای کوچک همیش به عین شعارچی به عنوان بلندگوهای خود علیه دیگران متوسل میشدند وسرانجام خود شان قرارداد (یالتای اول) را به اصطلاح ملتها را تقسیم میکنند کنفرانسهای هلسنکی به میان می آید کنفرانس‌های یالتای اول و دوم به میان میآید ابرقدرت ها یعنی روس و امریکا باهم می‌نشینند آنجا درباره ملتهای محکوم و ضعیف تصمیم می‌گیرند اما برای ملتهای بیچاره و مظلوم حق نیست که درشرایط خیلی مصیبت باری در اینجا بخاطر دفاع از انقلاب خود گامی بردارند .

حال بر می‌گردیم به اصل قضیه ، آیا تلاش سیاسی در انقلاب اسلامی افغانستان یک ضرورت هست یا نیست ؟ آیا ما تنها همه کار خود را در جهت فعالیتهای در سنگر محدود میسازیم و آواز سنگرداران اسلام را به جهان نرسانیم و از ملت خود بعنوان یک

مدافع رسمی در جهان عرض اندام نکنیم و همه دروازه ها و همه مرزها را بروی دنیای خارج ببندیم و در داخل کشور بمالیم سرانجام این چه خواهد شد.

تنها یک مثال تاریخی را که روز دیگر هم گفته بودم باری دیگر میگویم که روس ها هم خواسته شان همین است که همه مرزهای خود را بروی دنیای دیگر ببندیم همه روابط سیاسی و نظامی و تبلیغاتی ما با جهان خارج بسته بوده باشد ما تنها یک گروه مسلح در داخل بجنگیم تا روزیکه مبارزه ادامه و تا روزیکه توانستیم بجنگیم و سرانجام همه دارو ندار ما را روسها نابود بکنند و در بیرون آنچه بتواند برای سرکوبی ما دریغ نکنند. مثالی داریم در تاریخ تقریباً معاصر در آسیای مرکزی مسلمانها در برابر دشمن جنگیدند بقدری روسها کشته شد که در وادی ها و دره های تاجکستان ازبکستان به هزارها جسد روسی مردار افتاده بود اما روسها از لحاظ نظامی دیدند که این حرکت را نمیتوانند خاموش کنند به چه عمل دست زدند؟ دست به یک مانور سیاسی و خطرناکی زدند. در زمانی انقلاب اسلامی در آسیای مرکزی در برابر ابرقدرت روسی ابرقدرت انگلیسی قرار داشت که بر نیم قاره هند حکومت میکرد و افغانستان هم چندین بار مورد تهاجمش قرارگرفت و در ۱۹۱۹ افغانستان آزادی خود را بدست داشت و تازه لینن هم بعد از یک انقلاب مزورانه قدرت را بدست داشت در این شرایط دستگاه رهبری کمونیزم فکر کرد که مسلمانها را از لحاظ نظامی نه میتواند سرکوب بکند چه کاری باید صورت بگیرد؟ در اینجا باید روابط بین المللی مسلمانهای مبارز در کشورهای شان کاملاً با دنیای بیرون قطع شود با انگلیس ها ارتباط گرفت روسها با انگلیسها تعهد بستند که از نیم قاره هند انگلیس به پیش نیاید افغانستان را به اصطلاح یک حجاب حاجز یک بیطرفیت ما میشناسیم بالای افغانستان روسها گفتند نه ما حمله میکنیم نه شما حمله کنید ما را بگذار که مسلمانها را در ما وراء النهر سرکوب میسازیم و این مناطق مربوط به روسیه بوده باشد و در عین حال با دو همسایه همان وقت با افغانستان و با ترکیه هم روابطی قبلی دوستانه می خواستند قایم بکنند کمک های به اینها وعده شد تا در برابر این کمک ها به افغانستان چه گفته شد که شما از رفت و آمد مجاهدین ماوراالنهر جلوگیری کنید و ما تعهد میسپاریم که قطعات محدودی از عساکر ما که در خیوا و بخارا است به زودی برگردد و آزادی خیوا و بخارا را ما برسمیت بشناسیم و به شما هم کمک های نظامی میکنیم چند طیاره یک ملیون روبل برای تان کمک میکنیم و در سایر پروژه ها درحکومت نو بنیاد شما سهم میگیریم البته امیر امان اله خان گفته را قبول کرد. و در دوران نادر شاه خیانت بزرگتری مرتکب شد که حتی ابراهیم بیک قهرمان هم بدست روسها در زمان نادر شاه سپرده شد و این حرف تاریخی ابراهیم بیک است که گفت امروز بخارا فردا افغانستان یعنی شاهان بی کفایت و دور از احساساتی که امروز مرا به روسها می سپارند اما فردا افغانستان را روسها گرفتنی هستند، و با ترکها هم روسها در ارتباط شدند.

که حکومت ترکی را آنها برسمیت نشناسند. تا اجازه ندهند انور پاشاهای دیگری بداخل ترکستان و آسیای مرکزی نفوذ کنند در آن وقتیکه انورپاشا شهید شده بود دیگر قهرمانان هم می خواستند که داخل آسیای مرکزی شوند و برای نجات مسلمانان

برزمند اما با حکومت ترک آنزمان تعهداتی بست تا جلو رفت و آمد مجاهدین و همکاریهای متقابل رزمندگان مومن را بگیرد و در این تلاش خود روسها کامیاب شدند و در بیرون تبلیغات گسترده علیه مسلمانها براه افتاد که حتی احساسات مسلمانها را هم علیه خود مسلمانها تحریک میکرد تبلیغات بقدری تباه کن بود که مورخی نوشته میکند و میگوید که سقوط بخارا آنقدر فاجعه انگیز نبود که واقع شدن مسلمانها تحت تبلیغات روسی در کشورهای اسلامی مخصوصاً در نیم قارهٔ هند سخت فاجعه انگیز بود زیرا میگویند عده از علما در هند تحت تبلیغات روسی طوری قرار گرفته بودند که: در یک مجلس دعا می کردند مسلمان ها که خدا لینن را به اینجا بیارد انگلیس را از اینجا بکشد، در حالیکه هیچ اطلاعی نداشتند که لینن در آنجا ملیونها مسلمان را می کشد و این بزرگترین فاجعه بود. فاجعه بی خبری مسلمانها از اوضاع و احوال همدیگر شان و واقع شدن تحت تبلیغات دشمن و تبلیغات دشمن هم علیه مسلمانها چطور بود علیه خود مسلمانهای بخارا در میان ما و شما شایع بود که بخارائی ها میگویند که چای ناخورده جنگ نمیشود این تبلیغ خود روسها بود که حتی درمیان ما و شما نفوذ کرد در حالیکه بخارائی ها لک ها روس را کشتند حتی بقدری روسها کشته شده بود که دربعضی درههای تاجکستان مردم از جسدهای متعفن روسی به بیماری هائی مختلفی مواجه شدند با این هم تبلیغات طوری روان بود که میگفتند چای ناخورده جنگ نمیشود و درحالیکه غنائمی که مسلمانها بدست آورده بودند آنقدر بی حساب بود که از خود روسها میخریدند که از اندازه هم زیاد اما سر انجام دسیسهٔ دشمن کارگر شد و رهبران جهاد از بیرون بکلی ارتباط شان قطع شد و از بعضی کشور ها که کمک می خواستند همه دروازه ها بروی شان بسته شد دو کشور اسلامی با آنها روابط خود را دیگر بعنوان دو مسلمان قطع کرد یکی از نمایندگان انگلیس به حکومت خود نوشت که فعلاً فرصت مساعد است خیر ازهمین فرصت امتحان از روسها میگیریم ضرورت نیست که دیگر هیچنوع پشتیبانی از مجاهدین بخارا صورت بگیرد و همین دسیسه بود که بالآخره موفق شدند و قهرمانان جهاد را میبینم در حالت بیچارگی و سرگشتگی در چه شرایطی قراردارند میبینید مجاهدین از آنها سلاح میخواهد مجاهدین از آنها می میخواهد چه کند هیچ دروازه نیست هیچ راهی نیست که بیچاره ها بروند صدق و اخلاص شان تا اخرین درجه ایمان شان تا آخرین درجه، مومن بودند میخواستند حتی با حرکت های فریبنده یعنی مجاهدین را اطمینان بدهند: مورخی مینویسد که یکی از رهبران جهاد که بیچاره تحت مطالبات شدید مجاهدین قرار گرفت که برایشان سلاح بدهد و سلاح در اختیار نداشت گفت اجازه بدهید که من چند لحظه به وایسرهای هند یک مخابره دارم و بعد از او با شما صحبت میکنم گوشه یی در پیش یک درخت رفت در حالیکه بیچاره مخابره ای در اختیار نداشت تنها مانند رسول اکرم ﷺ و یارانش که از گرسنگی سنگ بشکم بسته می کردند و یا مثل آن مادر پیری که سنگ را در ماین دیگ انداخته و شور می داد و بچه های خود را آرام می کرد و می گفت: غذا پخته میشود منتظر باشید، اینها هم مجاهدین خود را اطمینان میدادند او نیز در بیخ درختی رفت چند حرف زد و پیش آمد و گفت: من مخابره کردم و به زودی سلاح از هندوستان بر ایتان می رسد مطمئن باشید با چنین حالت بیچارگی و مظلومیت سرانجام همه چیز از بین رفت و همه روابط شان بادنیا قطع شد و هیچ کس خبر نشد که کی بود چه شد و در کجا رفت و به این ترتیب شصت ملیون مسلمان در کام کمونیزم سقوط کرد و امروز میبینیم از این ملت غیور و با همت چه باقی مانده؟ رقاصه ها و فاحشه هایکه به کشورهای اسلامی آورده میشوند دختر های ازبک و تاجک دختر های با غیرت و با ایمانی اند که حتی حالا هم احساسات اسلامی درمیانشان زنده است دختر تاجکی را که برای رقص کردن به فیض آباد آوردند ودر مناسبتی که باسایر دختران کمونست یکجا بودبرای شان گفت همشیره ها شما فکر نمی کنید کدام روسی

در روسیه نبود ؟ در آنجا ما تنها ما بودیم که رقاص بودیم بترسید از خدا بترسید ، این روسهای جانی فردا ملت شما را هم به سرنوشت ما مبتلا میکند امروز ما را به این حال کشاندند فردا شما را هم به این حال میکشانند امروز تنها دختر تاجک، ازبک و قزاق است که آنها را روسها بخاطر فحشاء روان میکنند اما سرانجام دختر بی غیرت و کمونست افغان این خبر را به روسها داد و آن دختر مسلمان تاجک در آنجا بازهم جام شهادت نوشید و شهید ساخته شد .

برادران عزیز ! امروز این دسیسه عیناً در پیش چشم ما قراردارد تکرار این دسیسه را بچشم وسر میبینیم امروز میبینیم که درلهجه تندو وخشن روسها تغییر آمده، روسها مکاردر برابرامریکائی‌ها و در برابر غرب امروز دم از صلح میزند برای چه برای اینکه جلو شناخت سیاسی را بگیرند برای اینکه سازش کنند با غرب بسازند و تمام ارتباطات انقلاب را با جهان اسلام و با جهان سوم و با کشورهای غرب و با ملتهای غرب بکلی قطع کنند و این دسیسه امروز روان است میدانید روسها با دوکشور همجوار اسلامی چه میکنند حملات ویرانگری بالای مرز های پاکستان به میان می آرند و در عین حال پیشنهادهای کمک ها میکنند که پاکستانی ها شما این مهاجرین را از این جا بکشید برای اینها اجازه اقامت ندهید ما آماده هستیم که در فابریکه فولاد و سایر فابریکه‌ها با شما کمک کنیم اجازه نمیدهیم که عناصر مخالف شما درد سری برای شما ایجاد کنند اما به یک شرط و آن اینکه شما اینها را از اینجا بکشید و در پهلوی آن انفجارات در شهر پشاور وکویته و شهرهای مختلف به میان میآرند فشارهای مسلسل بالای اینها به‌میان می آرند اینها را بیک بازی سیاسی وادار میسازند تا در یکدام سیاسی بیفتند اما به لطف خداوند ملت مسلمان پاکستان تا هنوز تسلیم این دسیسه نشده و هنور به آنها جواب منفی داده و امیدوار هستیم این موضع شرافت مندانه شان تا آزادی افغانستان ادامه پیدا کند .

همچنان بالای جمهوری اسلامی ایران فشار های زیادی وارد میکنند حملاتی بالای مرزهای شان می نمایند تهدیدهای وارد میکند پیشکش های دارند که با شما کمک میکنیم اگر نمی‌خواهی به عراق سلاح بیشتر میدهیم تا شهرها تان را بکوبد راکت های خطرناک میدهیم مهاجرین را خارج کن و پشتیبانی سیاسی خود را بگیر درغیر آن سرنوشت همین است که ویران میکنیم تباه میکنیم واگرقبول میکنی وحرفهای ما را می پذیری اماده هستیم هر نوع همکاری بکنیم اما تاکنون جمهوری اسلامی ایران از موضع پشتیبانی از مجاهدین ازلحاظ سیاسی قطعاً برگشت نکرده قاطعانه از این موضوع پشتیبانی میکند و امیدوار هستیم که تا آزادی افغانستان این پشتیبانی ادامه بیابد .

پس در چنین حالی آیا ما میخواهیم همان تراژیدی که در آسیای مرکز به میان آمد و آواز انقلاب اسلامی، مسلمانان آسیای مرکزی در هیچ جای دنیا منعکس نشد و هیچ هویت سیاسی پیدا نکردند جهاد شان که تا سال ۱۹۵۷ هم ادامه داشت اما هیچ کس خبرنشد و مؤرخین مسلمان کاملاً بی اطلاع بودند و امروز که راجع به تاریخ اسلامی آسیای مرکزی چیزی مینویسند منابع بازهم یا منابع روسی است و یا انگلیسی اما از منابع اسلامی جز یاداشت‌های پراگنده چیزی دیگری وجود ندارد زیرا مسلمانها کاملاً بی‌خبر بودند و در بعد سیاسی ، انقلاب اسلامی مسلمانان در آسیای مرکزی در حصار روسها قرار گرفت و روسها در این جنایت و در این دسیسه خود کامیاب نشدند امروز ما هم درعین فاجعه قرار داریم میبینیم که روسها چه میخواهند تنها میخواهند که از امریکا یک ضمانت بگیرند میخواهند از امریکا تضمین بگیرند که مداخله صورت نمی گیرد در سفر اخیر خود هیئت مجاهدین چند نقطه را به ریگن روبرو برایش گفتند . برایش گفته شد ملتی که یک ملیون شهید میدهد ، پنج ملیون مهاجر در خارج . و بیش از دوملیون مهاجر در داخل کشور دارد دیگر سرنوشت یا لتای دوم را نمی پذیرد . اجازه نمی‌دهیم که امریکا با روسیه بنشیند و کشور های ضعیف را ما بین خود تقسیم کنند برایش گفته شد پیش از اینکه از ما از ملت افغانستان اجازه گرفته شود امریکا بکدام حق برای روسها ضمانت میدهد شما آیا بما می خواهید نشان بدهید که یکطرف روس است ویکطرف امریکا . در حالیکه ما به هیچ کس اجازه نمی دهیم تنها یک طرف ما هستیم و طرف دیگر روسها آنجا دیگر شما چطور حق دارید که به روس ضمانت میدهید ضمانت عدم مداخله . و برای خود ریگن گفتیم امریکا میگوید که به مجاهدین افغانستان کمک میکنم آنها را تائید میکنم این چه نوع کمک است و وجود سفارت جلادهای روسی با جلاد های ملت افغان و مزدوران روسی درواشنگتن و سفارت امریکا در افغانستان چه معنی دارد ؟ به هر حال ما میدانیم که اکنون دسیسه است باید جلو دسیسه را گرفت و روبا روی مراکز که در آنجا اشتباه میرود که روسها میخواهند این دسیسه را پیاده کنند درروباروی شان قضایا صاف و صریح گفته شود قسمیکه ماگفتیم هیئت به امریکا رفت اما ، ما هرگز براه امریکا نمی رویم راه ما جداست راه ما اسلام است و ما اسلام را انتخاب کردیم و جز اسلام راه دیگری انتخاب نمی کنیم اما نباید هم اجازه بدهیم که دسایس روسی در قسمت در محاصره کشاندن ملت مسلمان ما و قطع ارتباطات سیاسی از جهان کامیاب شود و با این موضع گیری غیر عاقبت اندیشانه خود را ما بعنوان دشمن آشتی ناپذیر همه کشورها معرف کنیم در حالیکه در یک قتل عام و در یک حمام خونی بسر میبریم که هر روز هزاران کشته میدهیم هزاران تن دور از وطن مهاجر و آورده میشوند بازهم بینش اسلامی و سیاسی ما همین قدر پیش پا افتاده باشد که نتوانیم برای شناخت سیاسی انقلاب خود یک گام عاقلانه را ما درست بپذیریم و در آن جهت گام برداریم .

برادران انقلاب ما در تمام ساحه ها خود کفایی ندارد بلی تنها ما در یک بعدکه خود کفاً هستیم ، در بعد فکری و ایدیولوژی و اندیشه اسلامی و اسلام کاملترین نظام است و ما هیچ نیازی به نظام امریکایی و به نظام غیر امریکایی نداریم تنها نظام اسلامی ما از لحاظ عقیدتی از لحاظ سیاسی از لحاظ اقتصادی و از لحاظ اجتماعی کاملترین نظامست اما انقلاب ما به دوا ضرورت دارد کودکان ما که به ناحق کشته میشوند باید ما وسایل و امکاناتی دراختیار شان بدهیم کشورهای مسلمان نه راکت دارند نه راکت لنچر دارند و نه تفنگ دارند و نه حتی جرأت می‌کنند که برای ما تفنگ و وسیله بدهند لهذا برای بدست آوردن وسایل حربی بمقتضایی امر خداوند که میفرمائید : واعدوالهم ما استطعتم من قوه : ملت خود را باید مسلح بسازیم خودکفایی نظامی و حربی ما نداریم و این را باید از هرجای بدست بیاوریم اگر از دوکان هندو بادنجان و سیب و پیاز میخریم هرگزکسی این حق را ندارد ، که بگوید فلانی هندو شد ، چرا از دوکان هندو سودا خریده به همه حال فعلاً انقلاب احتیاج دارد از هرکشوری بدون قید و شرط کمک ها وسایل را بدست بیاورد تا بتواند در برابر دشمن خطرناک بجنگد . و قسمیکه ما میبینیم رسول اکرم ﷺ ، درین جوانهای اصحاب خود را تربیه کرد و از آنجا منجنیق واردکرد وعلیه مشرکین حنین در طایف بکار بست پس درحالیکه پیغمبر ﷺ از یک حکومت مجوسی که در آنجا مجوسی ، یهودی و مشرکین یک حکومت مشترک را تشکیل داده بودند ، اصحاب را به آنجا اصطلاح به ترنگ روان

میکند و آنها بعد از آموزش دوباره برمی‌گردند.

پس انتقادیون زمان معاصر در افغانستان از پیغمبر هم انقلابی تر انـد و بیشتر بـه اسلام عزیز دلشان درد می کند. بـه هرحـال فعلاً ما بخاطریکه بتوانیم انقلاب خود از لحاظ نظامی در یک مرحله برسیانم که با دشمن خطرناک بجنگیم بدست آوردن وسایل به معنی تسلیم شدن بـه دشمنان نیست کسانیکه اگر راستی القلاب را بفروشند فروش انقلاب درخانه های تاریک دور از غوغایی رقیبان بـه اصطلاح معامله ها وخرید فروش ها و سودا بعمل می آید اما وقتیکه به اصطلاح دربرابرصفحه تلویزیون ها حنجره رادیوها قرار گرفت دیگر در آنجا بـه اصطلاح جزئی ترین معامله‌گری خاموش نمی ماند هر چیـز به اصطلاح افشا میشود. اما معامله ها و خریـد و فـروش های پنهان می مانـد که محتاطانـه سری از زیر میزهـا با معاملات سری صورت میگرد این معامله گری هایست که اینها از آشکار شدنش میترسند از اینکه در برابر مردم قرار بگیرند در برابر ملتها قـرار بگیرنـد و قضایای خود را شرح بکنند براستی بیش از این نباید انقلاب را بیک دستگاه مخفی منحط و مبتذل تبدیل بکنیم تا بکی بگذاریم انقلاب ما با این عظمت بیک دستگاه مخفی کاری تبـدیل شود دست ها با این نماینـده مخفی کشور و یـا کشور دیگر دراز شود و در اطاق هـای سری و تاریک معامله ها صورت بگیرد بایـد ما علناً با زعمـای کشورهـا ببینیم و آنچه انجام میدهیم را در جریان قرار بدهیم.

ما از ریگن نخواستیم که علی‌الفور تو ما را برسمیت بشناس اما وقتیکه مطبوعات از او پرسان کرد که استقبال رسمی زعمای مجاهدین بـه این معنی است که امریکا اینها را برسمیت شناخت، ریگن گفت: هنوز شناخت اینها پیش از وقت است. روز دیگر مطبوعات ملت و نماینده های کانگرس بقدری بالای ریگن فشار آوردنـد که حتی روز دوم قصرسفیـد دوباره اعلامیـه صادر کرد که ما نه گفتیم که ما اینها را برسمیت نـه می شناسیم بلکه مسئله برسمیت شناختن شان را تحت مطالعه قرارداده ایم ریگن در آنجا نمی‌توانست که باز بـه اصطلاح مکاری کنـد در آنجا در برابر فشـار ملت قرار گـرفت ملت باز فشار آورد که تو چـرا دروغ میگوئی؟ در وقتیکه کنفرانس مطبوعاتی ما میدادیم به محض که مصاحبه ریگن را در اخبار خواندند یکتن از اعضای کانگرس فریاد کرد که چه منافقت است که در اینجا میگوئی که اینهـا را پشتیبانی میکنم و از طرف دیگرمیگوئی که آنها برسمیت شناخته نشوند و در آنجا اعلان کـرد که: ما ملت امریکا میگوئیم که سفـارت

مزدوران روسی در اینجا بستـه شود ما ملت امریکا میگوئیم که سفـارت امریکا در کابل بایـد بسته شود تا بکی این منافقت ها و اعلان کرد که ما ملت قاطعانه از مجاهدین پشتیبانی میکنیم اگر حکـومت پشتیبانی نمی کند نماینده های ملت از شما پشتیبانی میکنند.

به همه حال اگر راستی مسایـل پشت پـرده و سـری بوده باشد دیگر آواز ملت نه بگوش ما میرسد ونـه بگـوش دنـیا، اینجاست کـه بـاید ملت هارا بسیج کنیم و آواز خـود را بـه ملت ها برسانیم ما میدانیم که رفتن بکشور هـای دیگـر بعد از شناخت سیاسی که عمده ترین کاربست که ما باید انجام بدهیم گفتیم تا بکی انقلاب ما به حیث یک وسیله مـخفی کاری باشد نماینده های انقلاب مـا تنها بـه اصطلاح خیز شان تا دفتر کمشنری بوده باشد یعنی تا به کی به این شکل انقلاب بماند نماینده‌های که در بیرون می فرستیم کشور های‌مسلمان همان قدر حق بـرای ما بدهد که در مساجد گدائی کنیم وبس. مـا چـرا زعمای کشور های اسلامی را در برابر ملت‌های شان قرار نه دهیم که چرا برای ما بودجه نمی دهی چرا بودجه منظم نمی دهی؟ تابه‌کی این ملت را وعظمت و شهامت این ملت را! شما خـرد میکنید؟ تنها اینها محتاج باشند و ما تنها حق گدائی داشته باشیم که آن حـق راهـم بـعضی از بـرادر های نـاز دانه ما داشته باشند و تعـدادی هم حق گـدائی را نـداشته باشند یعنی که برای ما کمک کشـور های مسلمان همین بـاشد کـه حـق گـدایی داشته بـاشیم و چند روپیه که گدایی‌شد، گفته شود که: به این نه دهید که امریکایی است به فلانی بدهید و بـه فـلانی بدهید یعنی برای ما چندین بادار!! چندین آقا!! چندین فـرمـانـروا؟؟ تـا بـکی ایـن انـقلاب خـوار؟ تابکی این طور مظلوم، دستش د راز تابکی انقلاب را بحیث یک عنصر مخفی کار و بعنوان آله دست‌دیگران قراربدهیم؟؟نه زبانی باشد که از ملت خود ماترجمانی کنیم، نه‌کسی داشته باشیم که در محافل بین‌المللی از ما پشتیبانی بکند، بلکه دیگر ها از ما حرف بزنند و هرعملی درجهت شناخت سیاسی‌انقلاب، درجهت‌بلند کردن آواز انقلاب بازهم تـوسط عده یی از دوستان انقلاب بـه اصطلاح رهـروان انقلاب محکوم شود و حرف های هرزه و بیهـوده گفته شود که این حرفها را تنها روسـها باید بگویند و تنها مزدوران روسی بگویند.

برادران! اگـر انقلاب شناخت سیـاسی نـداشته باشد اگر تنهادر داخل کشور مابجنگیم و ما مراکز سیاسی شناخته شده جهانی نداشته باشیم حال ما حال انقلاب الجزایر است ملت مسلمان الجزایر پیش از یک ملیون شهید داد اما وقتیکه سنگرداران دشمن را کشیدن‌دیگر در اداره و حکومت سنگردار مسلمان نبود دیگر سوسیالست ها کمونست ها آمدند قدرت را بدست گرفتند زیرا در آنجا آواز مسلمان نبود در آنجا مسلمان از خود شناخت سیاسی نداشت کسان دیگری‌خودرا بنام نمایندگان سیاسی شناختانده بودند..

پیش از اینکه هیئت برود به‌این ارتباط حتی اتهامات هم به بعضی ازبرادر ها،به من‌وحضرت صاحب بسته کردند که با ظاهر شاه دیدندگویا اینکه گیلانی‌صاحب رفت با ظاهر شاه دید من برایتان میگویم‌یک‌دسیسه حکومت جلای وطن را که‌ازطرف‌وزرای‌ظاهر شاه بود حتی اینها هم با ظاهر شاه ارتباط‌گرفته بودند پیش از رفتن‌ما به امریکا این‌حکومت جلای‌وطن را به کمک بعضی مخالفین جهاد میخواستند اعلان بکنند.

در حالیکه این مسافرت برای خنثی ساختن‌همان حکومت جلای وطن که با همکاری وزرای ظاهر شاه صورت میگرفت قاطعانه رد شد. و هر یک از این برادر ها که در پیش من هستند قاطعانه این را محکوم کردند و بر آنها گفتند که خائن ها بس است این وطن را تباه کر دید، ویران کردید باز میخواهید که دست‌به این تخریبکاریها بزنید؟ وبه وزارت‌خارجه امریکا هم جداً گفته شد که اگر اینجا عناصری‌باشند که این کار را کنند انقلاب باز خاموش نمی ماند. به همه حال رفتن‌ها منافع زیادی دارد، شما میدانید که یک ستون اخباری را که فلسطینی ها بخواهند با کشور دیگری بخواهد در اخبار های معتبر نشر بکند لک ها دالر میدهند تا یک مقاله را بـه نشر سپارد اما شما میدانید که به نفع انقلاب اسلامی‌در این سفر چقدر تبلیغات بعمل آمد.؟

اولا بعد اسلامی انقلاب کاملاً مشخص بود برادر ها هستند در یک اجتماع کانگرس که به افتخار نماینده های مجاهدین دایر شده بود سه نفر کانگرس مین صحبت کرد نام‌دو نفرش(افری‌و ولسن) رامیدانم و نفر سوم که نامش بخاطرم نیست وقتیکه سخن رانی میکرد دست‌خود را بالا کرد گفت تکبیر(الله اکبر) زنده باد مجاهدین مسلمان یعنی آنها می دانستند که ما با شعار خودهم‌به کانگرس میرویم ما حتی یک ذره یی راه خود را تغییر نمی دهیم در مطبوعات شان نوشتندو گفتند: این مقاومت مردانی هستند که

با اینها مقاومت نمی شود . در روی ریگن میگویند که نی!! باخبارها نوشتند با خطهای درشت «نی»برای یالتای دوم» «مجاهدین»نی براینکه افغانستان میدان کشمکش بازی های امریکا و روسیه قراربگیرد تبلیغات زیادی به نفع مجاهدین و به نفع انقلاب بعمل آمد که اگر راستی ما میلونها هم میداشتیم در این راه مصرف میکردیم بازهم نمی توانستیم به این اندازه تبلیغ کینم و از موضع سیاسی و از موضع برحق خود دفاع کنیم لذا باید این کار ها را انجام داد و آیا چنین تعاقات مثبت به ضرر انقلاب هست ؟ما فکر میکنیم این کاریست که نباید هیچ انسانی عاقل چنین قضاوتی بعمل بیارد و چنین فکر کند که راستی تبلیغات به نفع انقلاب یک خیانت است تبلیغات به نفع انقلاب یک تهمت است.

برادرهای عزیز ؛ راستی در دورانیکه مجاهدین در آنجا فعالیت کردند و ما به چشم سردیدیم راستی اگر ما بخواهیم برای خود قدربدهیم دیگر کشورها آماده هستند که قدر بدهند من با پادشاه عربستان سعودی دیدم و برایش گفتم که تابه کی دست ما دراز باشد در مساجد برای گدائی ؟ و او گفت که ما آماده هستیم بعد از این به شما و به انقلاب تان کمک دولتی انجام دهیم و باید کشور های اسلامی این کار را بکنند توجه جدی آنها را دیدیم و عکس العمل های شان بسیار مثبت بود و امیدوار هستیم که نتیجه عملی بدست بیاید .

من به فرانسه اگرچه میخواستم به سفرخصوصی بروم برای دیداربعضی از برادرها. اما بمحض اینکه فرانسوی ها خبر شدند. آنها در ما بین شان کشمکش به میان آمد بعضی وزراء میگفتند که فلانی را رئیس حکومت باید رسمی استقبال نه کند واگر استقبال هم میکند در دفتر حزب استقبال کند .نه بعنوان یک رهبر مقاومت یا نماینده یا سخن گوی مقاومت . ولی شیراک با جرأت برای وزرایش که میگفتند روابط ما با روسیه خراب میشود گفته بود . که من فلانی را میبینم و رسمی استقبال میکنم و در دفتر رسمی ریاست الوزراء استقبال میکنم هرچه بادا باد بگذار که روابط ما با روسیه چه میشود . تابکی این بی غیرتی؟ یک ملتی که یک ملیون مردم بی گناهش را روسها کشته اند واروپائیها هنوز اینقدر بی غیرت شود که حتی استقبال هم کرده نتوانند، به همه حال راستی این سفر توانست که نمایندگان مجاهدین انقلاب و ارزش انقلابی ملت خود را درمیان مردم اعلان بکند و درینجا هم هیچ نوع محافظه کاری به میان نیامده بود چنانچه درمطبوعات امریکا هم گفته شد که ما درینجا نیامدیم که افغانستان را بحیث یک میدان کشمکش میان روس و امریکا تبدیل بکنیم ما اجازه نمی دهیم که امریکا در امور داخلی ما مداخله کند البته کمک های بی قید و شرط دنیا را انقلاب باید قبول کند و قبول هم میکند و فکر میکنم در قسمت قبول کمک ها که بعد ها صحبت میکنم حتی برادرانی که انتقاد میکنند و حتی در گرفتن سهم بیشتر اما بطور سری هیچ اختلافی ندارند بلکه علاقمندی بیشتری دارند .

برادران ! اولاً باید بفهمیم که راستی برادرانی که انتقاد میکنند دلیل شان چیست چرا انتقاد کردند؟ چرا به اصطلاح غوغا و شورو هیاهوی برپا کردند و حتی تا سرحدی تبلیغ کردند که گروهای که امریکا رفته اند . احزاب شان منحل شد . و حتی برادران و رفقای خود شان را متحیر ساختند که راستی نشود این حزب ما منحل شود. باید به فکر دیگری بیفتیم، حزب وگروه ما منحل شد، ما وابسته شدیم ما چنین و چنان شدیم ، این حیرتمندی ها بقدری دامن گیر شده بود که هر کسی از خود میترسید ! هرکس کوشش میکرد که باید از موضع باصطلاح همان کلان شان که در آنجا رفته باید دفاع نکند میترسید که دفاع کند که نشود انقلابی ها ! ! این برادر را درلیست سیاه بگیرند و فردا که اینها پیروز شدنی هستند و امور انقلاب را بدست میگیرند ، باید خود را در یکجائی و در یک لیستی قراربدهیم تا نشود که ما به اصطلاح از انقلاب و از کاروان انقلاب محروم شده باشیم! !.

به هر حال این هیاهوها براه افتاد. اول روسها تبلیغ کردند ، مزدورهای روسی بقدری که میتوانستند تبلیغ کردند از روسها ما هیچ گله نداریم. روس هرچه که میخواهد بگوید یعنی روسیکه دشمن است و هرچه که میخواهد میکند. اما گله ما از این برادران ما و از استدلال و منطق اینهاست اینها میگویند که به امریکا رفتن روس ها را به خشم می آورد. روسها حالا سخت خشم گین شدند که رهبران مجاهدین به امریکا رفتند برای من مایه تعجب است یعنی آیا برادرها هم هنوز انتظار دوستی و رفاقت روسیه را دارند هنوز هم فکر میکنند که راستی کاری نکنیم که نشود که روسها خفه شوند یعنی از روس آیا انتظاری که از ما خشم گین نشود! خیر از این قدر خشم روس را کی بیشتر بمیان میاورد که منصبدار شان را سردار میکند عسکر شان را میکشد پس، بخاطریکه روس خشمگین نشود باید یک مرمی هم طرف روس فیر نکند باید قطعاً جهاد هم نکند و سلاح را بر زمین بگذاریم که روس خشمگین نشود پس به عقیده من این منطق اصلاً یک منطق هرزه و بیهوده است و اینکه روسها تبلیغ وابستگی را میکنند روس ملعون بغیراز تبلیغ و دسیسه چه دارد که بگوید یعنی ما که خودرا بشناسیم ما که همدیگری خود را بشناسیم ما که راستی مؤمن بوده باشیم به اینکه راه ماجدا وراه امریکا جدا راه روس جدا است یک مسلمان قطعاً به هیچ شکل برای خود اجازه نمی دهد که رژیم امریکائی را قبول بکند البته تفنگ امریکائی، دوای امریکائی، چیزی دیگر است. وخیمه امریکائی، اما اینکه عقیده امریکا را قبول بکند هیچ مسلمانی نه بخود اجازه میدهد و نه بکسی دیگری پس این ترس بیهوده است و به خشم آوردن روسها یک حرف هرزه و بی مایه است و تبلیغات روسها چیزی تازه ای نیست زیرا آنوقت که ما جز چند تفنگ ساده و چقمقی نداشتیم ، روسها میگفتند در افغانستان امریکائی ها چینائیها و ایرانیها می جنگند

پس آیا از روس ملعون که همیش تبلیغ و دسیسه میکنند ما در هراس باشیم ؟یک دلیل شان. دلیل دیگر البته تهمت وابستگی به امریکا است من تسیکه گفتم تهمت همیش دوام دارد اما کسیکه راستی وابسته به ابر قدرتی نبوده باشد کسی اورانمیخواند تحت تبلیغات ، وابسته بجائی بسازد اما کسیکه وابسته است ، در خانهٔ خودهم اگر نشسته است ، اگر در دفتر خودهم نشسته بوده باشد وابسته است یک حرف هم نگوید وابسته است حتی اگر(۲۴)ساعت هم دشنام بدهد وابسته است بسیار وابسته های روس را ما میشناسیم. از زعمای بسیار معروف هم هستند که بیست و چهار ساعت امریکا را دشنام میدهد ، اما خرج خانه اش را نیز از امریکا میگیرد.ما بسیار زعمای به اصطلاح بظاهر ضد امریکائی را می شناسیم که آنها اصلاً امریکائی های دوآتشه هستند اما بخاطر پنهان کردن قضایا همیش دو و دشنام میزنند. مطلب دیگر آنها شاید بزعم خود شان دلیل شرعی بوده باشد که اصلاً موالات باکفار جایز نیست و رفتن به امریکا (از نظر ایشان) موالات است و درین قسمت به تفصیل گفتم که اصلاً این را موالات نمی گویند. به تعبیر شعر فارسی میگوید «اگر دریمنی بامنی پیش منی» وکسیکه راستی اگر در امریکا هم نباشد و در دور ترین نقطه درواخان باشد اما دوست و رفیق امریکا بوده باشد بازهم امریکائیست اما کسیکه ضد امریکا بوده باشد یا ضد سیاسش بوده باشد ولو در پیشروی زعیم و رئیس جمهورش هم قرار داشته باشد بازهم همراه

نهانیست لذا این مطلب یک ادعای هرزه و بیهوده ست و فکر می‌کنم هیچ یک از این برادرهای ما که میش علیه آنها تبلیغات ناروا صورت گرفته تنها گناه ایشان همین بوده که امریکا رفته اند، ولی اگر ساعدات امریکایی بوده ، گرفته شده منتها با این تفاوت که بعضی ها دوودشنام دادند و بعضی ها دو نزدند.

تنها همین تفاوت است. گرچه بعضی برادرهای مخصر ومسلمان‌عرب شایدبخاطر ارتباط باابر قدرتها مشکوک باشند یعنی در قسمتی شک داشته باشند اما یک امرمرابه تعجب وا داشت و آن اینکه بعضی از برادرها را که من میشناسم خود تذکرهٔ امریکائی دارند تابعیت امریکا را دارند اما اینهاهم مارادشنام زدند و این برای ما قابل تعجب است کسیکه خود تا بعیت امریکا را قبول میکنندو رعیتش هم هستندما بازهم دو میزند. به همه‌حال پیش ازاین،ازاین موضوع،میگذریم و و میایم به آن عده از برادران محترم ما که انتقاد میکنند ازینکه که باید با غرب وباامریکائیها وبامسیحی هاهیچ نوع‌رابطه‌نداشته‌باشیم‌وهرنوع‌رابطه‌راترديدميكنند من چند مثال میگویم : از این برادرها یکی ، یکجائی اعلان بکند که من یک کارتوس که از منابع غیر اسلامی می آید و یک روپیه که از منابع غیر اسلامی می آید منبعد اینرا نمی گیرم. در حالیکه چنین نیست و تا جائیکه معلوم است بعضی از این برادرها مدعی تصاحب سهم بیشتری هم هستند.

دوم- سفری که از طرف هیأت ائتلاف در سال گذشته به نیویارک صورت گرفته بود این سفر به ابتکار وزارت خارجه‌پاکستان بمیان آمد بعضی‌برادران بااین سفر رفتند که ما میخواهیم از ملل متحد در آنجا کرسی خود را بگیریم. ازکی میخواهیم بگیریم ؟ از کدام مرجع این چوکی را ما مطالبه میکنیم ؟ از یک زعیم انقلابی؟ از یک سر گروپ انقلابی خود درداخل افغانستان ؟ یا این چوکی را میخواهیم که از فلان کشور نامسلمان ، از فلان کشور مسیحی، از فلان و فلان ... درخواست کنیم ؟ ای انگیسی، ای فرانسوی، ای امریکائی، ای دنیای سوم ما از شما میخواهیم که چوکی مارا برای مان بدهید. شمارأی موافق بدهید پس همینکه ما از سفرای شان میخواهیم و با نماینده‌ها شان مینشینیم و این را هم بحیث یک سفری بسیار مشرفکرمی کنیم‌وماهم‌این‌سفررایکسفردرست میخوانديم چرا ما موافق بودیم که برادر های ما به رهبری برادر ما آغای حکمتیار به آمریکا سفر کردند و ما این سفر را باتمام مطالبات شان مشروع میدانیم ما

با سفرای کشورها می بینیم ، یکجا می نشینیم ما فکر میکنیم کمتر از این برادرها باشندکه به جستجوی نمایندگی سیاسی درین کشور ها نباشند و بعضی ها نمایندگی های سیاسی بر طول و عرض ، در کشور های غیر مسلمان دارند ! ! نمایندگی سیاسی یعنی چه؟ یعنی قایم کردن روابطی دوستی و دیپلوماسی ، اگر این مرحله موالات باشد این هم کفر است ، این هم ناجائز است.

تفاوت در بین ماو دو برادر ... ـت که‌ما میگوئیم که باید با زعمای کشورها رویا روی قراربگیریم و بکوشیم که انقلاب ما رسمی شود و ما باید از این سری کاری ها و مخفی کاری ها خود را خلاص کنیم و در برابر ملتها و از تهمت ها خلاص شویم.

اما وقتیکه قضیه علنی شود و در برابر مردم قرار بگیریم و در برابر مردم بگوئیم از فلان کشور اینقدر کمک گرفته شد و از فلان این مقدار . . و تا در رویا روئی ملت خود بتوانیم جواب بدهیم، کسی ما را تهمت نکند و کسی را حق ندهیم که بر ما تهمت ببندد آیا این یک کاری نادرست است ؟ آیا اگر ما خواسته باشیم که ملت‌های مسلمان را دربرابر قضیه قرار بدهیم و بگوئیم که ای دولت های مسلمان ! تا یکی ما ... ـیت گدایگر بوده باشیم ؟ تایکی برای ما بود چه نمی دهید ؟ فشار بالای زعمای شان بیاوریم، آیا این حرف نا درست است ؟ آیا این درست نیست‌که نماینده های مجاهدین بحیث سفرای انقلاب بکشورها بروند امروز نماینده های مجاهدین اگربرای گرفتن یک ویزا ، بجائی مراجعه می‌کنند و میخواهند ویزه بگیرند. حتی کشور اسلامی بخاطر یک ویزه دو صد منت می گذارد ، راستی چقدر مبتذل است در حالیکه مساله ویزه گرفتن و مساله کمک گرفتن باید

بسیار پیش پا افتاده باشد لذا اما خواهان هستیم که انقلاب از این مرحله برآید ، کسی خواهد گفت که با امریکا رفتن ، این کار میشود ؟ من میگویم بلی ! به امریکا رفتن، با فرانسه رفتن ، با سعودی رفتن ، با مصر رفتن، به جمهور اسلامی ایران رفتن، به‌ترکیه رفتن به هر جای دیگری رفتن و آواز خود را رساندن این کار میشود.

تا همه‌کشورها رادرجریان قرار بدهیم. زیرا ما باید امروز امریکابرویم فردا فرانسه و فردا چین وهر کشوری را بایدبرویم که بنا باشد یکمسلمان‌اینقدری شخصیت باشدکه‌اگر به چین برود،چینائی شود واگربه امریکا برود امریکائی شود ، پس این طور شخصیت متلون المزاجی‌که در هر جا میرود به خود یک‌چهره بگیرد . .. به هرتقدیر ما باید در رویا روئی همه کس قراربگیریم و چیزیرا پنهان نکنیم و باید بگوئیم بلی! به‌کمک احتیاج داریم، اما مزدوری کسی رانمی کنیم. کمک از کسی ضرورت داریم بخاطریکه از لحاظ اقتصادی هنوز در بعد نظامی ، انقلاب مابخود متکی نیست . ما میخواهیم که از دیگر ها سلاح بگیریم اما هرگز تفنگ کسی را که میگیریم سلام مزدوری و نوکری برایش تقدیم نمی کنیم. برایش میگوئیم تفنگ ترا میگیریم برضد دشمن خود میجنگیم واگر میخواهی خوب اگر امی خواهی‌هیچ. ما آبروی خود را نمی دهیم و هرگز در برابر دشمن تسلیم نمی شویم.

برادرها ! راستی ما برای آزادی افغانستان باید قربانی بدهیم. یک برادر دلسوزو یک مسلمان دلسوز عرب برای من گفت که وقتیکه رفتن خودت رابه امریکا شنیدم. بسیار خفه شدم. او گفت امریکائیها استاد (ربانی) را ترور سیاسی کردند. وگفت سخت خفه شدم. من میگویم صدها «ربانی» فدای ملت مسلمان افغانستان ! اگر ما ترور سیاسی شویم ولی اگر ملت مسلمان ما آزاد شود ، انقلاب اسلامی ما پیروز شود، صدها صدها همچوما دربرابر اسلام هیچ ارزشی نداریم وراستی از احساسات او من قدر میکنم. امامن‌میگویم ممکن کسانی خواسته اند مرا ترور سیاسی کنند اما ما به هیچ کس تسلیم نمی شویم. خیر است یک عده برادرهابرمن تهمت ببندند وهر چه‌که میگویند بگویند. من به برادر عرب گفتم در عمل هر دو دریک راه روان هستیم هر دو شریک همان کاروان هستیم هر دوبه اصطلاح یک هدف داریم اماتنها یکی تهمت میبندد و یکی تهمت نمی بندد و یکی واقعیت های انقلاب ، درد محرومیت ملت خود و بیچارگی ملت خود را به همه جا میگوید و علنی میگوید و در برابر همه کس میگوید ، و از هیچ کس نمی ترسیم که چه میگویند وچه‌نمی‌گویند وعلیه‌ماچه‌نوع تبلیغات میکنند. به همه حال باز می گویم ما از روسها گله نداریم ، ما از این برادران مسلمان خود گله داریم که بعنوان بلندگویان مسکو ازحنجرهٔ آنهاآوازروسهاشنیده‌میشود خداوندمار او این برادران مسلمان مارا هدایت کند. شاید ، در این سفر اشتباه کرده باشیم اما ما باید بگویم که‌این سفر چه تاریخی داشته ؟

من زمانی در یکی از کنفرانس های اسلامی به کانادا

رفته بودم و از طرف مسلمانها دعوت شده بودم . دعوت نامهٔ رئیس جمهور امریکا (ریگن) را یکتن از اعضای حزب اسلامی بنام داکتر فیض الله «کاکر» برای من آورد و گفت که شما را امریکا دعوت کرده است و من آن دعوت رارد کردم .

دوباره انجنیر صاحب حکمتیار بحیث هیئت به‌امریکا رفت و این سفرمورد تائید ما بود اما بازهم در این سفر وزارت خارجه امریکا و وزارت خارجه برادران پاکستانی ترتیب سفر داده بودند . وقتیکه دعوت صورت گرفت از برادر ما، این دعوت را حکمتیارصاحب‌مستقیماًرد نکرده بود بلکه‌ازماخواستند که این دعوت را قبول میکنیم یا نه میکنیم‌در مجلس من نبودم بیشتر از من برادرهای دیگر بودند، سیاف صاحب، دیگر برادر ها فیصله کردند که این دعوت را میتواند قبول کند و ماموافقه داریم . من امدم برادر ها گفتند که این طور یک فیصله بعمل آمده‌تو موافق هستی گفتم بلی !

سیاف صاحب وظیفه گرفت که تیلفوناً به حکمتیار صاحب پیغام رابرساند و سیاف صاحب گفت : من برایش تیلفون میکنم لاکن او قبول نمی کند بخاطر یکه مرامرتجع میگوید به هر حال تیلفون کرد و بعد از آن گفت : که حکمتیار صاحب می گوید : منکه میخواهم ، لیکن نمایندهٔ تو ، یا سر می گوید که نمی روم ، باز یاسر گفت به تیلفون برای استاذ سیاف، منکه هیچ مانع نشدم منتهی میگویم‌که خیرتو برو و من نمیروم کدام ممانعت نکردم ، بهر حال حکمتیار صاحب آنجانرفتد و در وقت بازگشت با آغای (ولیو گراند) رئیس حزب سوسیالست، در جرمنی دیدند، فکر میکنم مابین ریگن و مابین رئیس حزب سوسیاست جرمنی که هیچ تفاوتی نبود منتهی ریگن خود را مسیحی می داند اما این دیگر خود را سوسیاست بی خدا میداند به هر حال دو ساعت با همدیگر دیدند . باز دعوتی دیگری صورت گرفت بنام اتحاد و ما در مجلس بزرگان پاکستانی خود بودیم برای ما گفته شد از طرف برادر بزرگ ، مسؤل جمهوری اسلامی پاکستان که استاد ربانی‌تو مسؤل اتحاد هستی، انشاء الله به سفر میروی . گفتم با برادر ها ببینیم بعد از ان تصمیم می گیرم . در خانهٔ حضرت صاحب همه باهم نشستیم، من پیشنهاد داشتم که رؤسانروند و هیئت درجه دوم برود . چهار نفر برادر ها گفتند : چون دعوت از طرف رئیس حکومت است باید رئیس اتحاد بروند ما هم با پیشنهاد برادر ها موافق شدیم و خالص صاحب سر سختانه دفاع میکرد که باید برویم ، تا به ک

مثل فلسطینی‌ها پشت در وازه هابمانیم و خیلی جدی که حتماً باید برویم و درین وقت حمله بالای لیبیا صورت گرفت و اگرچه وقت سفرهم معین شده بود گفتم در این شرائط ما نمی رویم و من یکی از کارکنان سفارت امریکا را خواستم‌و ابلاغ کردم که ما نمی رویم پیش ازینکه موضوع را به برادر های پاکستانی گفته باشم گفتند که فردا همه در انتظار هستند رئیس جمهور تمام امور کار های خود را بخاطر شما معطل گذاشته گفتیم : فعلاً مانمی رویم به هرحال باز دعوتی دیگر بمیان آمد ولی این بار مصلحت دیده نشد که هئیت نرود آیا مابخا طریکه دو برادر نمی روند یعني گویا نظر دیگر برادر ها بکلی ارزش ندارد یعنی ما دیگر هیچ ارزش نداریم من تعجب میکنم .قسمیکه گفتم در المجتمع برادر استا دسیاف نوشته بود که این مردم هیچ نماینده مجاهدین نیستند.کسانیکه رفتند به این سفر ، در این دیدار شان قطعاً از مجاهدین نمایندگی نمیکنند روز گذشته ادعای این برادر، ما را به یاد همان حرف ملا نصر الدین می اندازد که کسی پرسان کرد از ملا نصر الدین که ناف زمین در کجا است گفت در همین جائیکه من استاده هستم و خرمن، کسی گفت : که دلیل بگو ،گفت : بیاگزکن . من گفتم‌حالا آدم چگونه گزکند که آیا دیگران مجاهد نیستند و تنها آنها مجاهدو نماینده مجاهدین... بهرحال‌به عقیده من این کسانیکه رفتند بخاطر مصلحت انقلاب و بخاطر مصلحت اسلام رفتند، انقلاب خود را هرگز نمی فروشند و هرگز نخواهند فروخت ، راه اسلام را هرگز ترک نمی کنند اگر از جائی کمک مطالبه شده ماستکای ایمان و عقیده خود را ترک نمی کنیم ما نصرت از خداوند میخواهیم از کسی دیگری نمی خواهیم ما راه خود را هرگز ترک کردنی نیستیم بهتراست‌که به اصطلاح این هرزه گولی ها را کنار بگذاریم یکتعداد از کسانی به اصطلاح از شیاطین انسی که پشت پرده شب نامه ها پخش میکنند ، ما میدانیم و می شناسیم این چهره ها را که اینها نوکران چه کسانی هستند بعضی شان از کی جی بی پول میگیرند و من می شناسم بعضی از بعضی کشور های دیگر پول میگیرند مزدوران خوش خدمت ، دوان دوان ورقهاپخش میکنند از این‌طرف به آن طرف،

ما این‌جاسوس هاراخوب‌می‌شناسیم واین عناصر مزدور را خوب می شناسیم که فقط منتظر فرصت هستند اما امدیم در قسمتی مخالفت‌برادرهای‌دیگریکه باما مخالفت کردند از لحاظ شرعی آنها مخالفت نکرده نداز لحاظ یک‌موقف مثبت سیاسی‌آنها مخالفت ندارند زیرا اگر شرعاً پیش شان ناجائز می بود باید آنها هم سراً وحتی ظاهراً این کار رانمی کردند وبلکه از کشور ها از زعمای آنها کمک های میگیرندوان زعماهم غیر مسلمان هستند بعضی ها راستی دواتشه اندو بعضی های شان متمایل بروس است لذا دیدو وادید ها مسلسل روان است لهذا از لحاظ شرعی ممانعت رانمی بینند واگرممانعت می بود خود شان نمی کردند ازلحاظ‌موضع سیاسی هم یک موضع انقلابی نیست زیرا اگر این موضع انقلابی باشد هردوی ما مشترک هستیم باتفاوت، بعضی ها را می بینند سری و بعضی هارا علنی وما که میخواهیم همه را علنی ببینیم مثلاً امر یکایی باشد چه یک ابر جانوری دیگری باشد . به همه حال ، ماکدام چیزی نداریم تفاوت از آنها از لحاظ موضع سیاسی نیست ، تنها تفاوت در یک سلسله رقابت ها است، رقابت های‌حزبی است‌اینها می گویند باید کوشش کنیم که تا در داخل انها را بدنام بکنیم ، امریکائی بگوئیم تاجو انها از انها فاصله بگیرد حتی خبر شدم که برای یکریش‌سفید بی خبر گفتند : که خبر داری او پدر اینه خلاص ، انقلاب تان فروخته شده، روسی رفت ، امریکایی آمد ، ما تعجب کردیم که او بیچاره در کدام جای برای کسی میگفت آیا راستی است که امریکا یهارا آوردم اینه ماگفتیم اگر امریکا یها با این دیدن ها باهمه این برادر ها در هفته نیست که با چند امریکائی نه بینند .

به همه حال به عقیده ماتنها موضع حساد تنها و رقابت ها است این رقابتها در این شرایط فعلی انقلاب آنقدر بی هزره و بی مایه است که انسان باید خود نمائی نکند ، باید خود فروشی نکند ، باید خود را بیشتر انقلابی .

و خط اصیل، در حالیکه همه خوب همدیگر را می شناسیم خط اصیل تا چه اندازه اصل است ویا غیر اصیل است این چیز ها معلوم است.

جنگ سرا ینست که‌اصل مبدأو سر اصل روحیه انقلابی سر اصل ارزش‌های اسلامی، سر اصل انقلابی بودن‌کسی نیست .

به هر حال فکر میکنم این نمی ارزد که ما علیه همدیگر تبلیغات کنیم هیاهوی براه اندازیم وراستی ما نمی خواستیم این حرف ها را بگویم اما مطابق آیت قرآنی که "لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الامن ظلم" راستی سخت مظلوم واقع شدیم یعنی چندین بار، خدا بهتر میداندکه ما میشد حرف ها را بزنیم یعنی حتي که همین گپ ها را

شنیدیم گفتم که برادران ما برحق هستند خوب کردند ما به هیچ مطبوعاتی و به هیچ کجا نه خواستیم چیزی بگوئیم ، اما درینجا هیاهو ها را دیدیم غوغا ها را دیدیم، شب نامه نجش کردن ها را دیدیم ، جاسوس ها را دیدیم ، که پشت سر چه فعالیت هائی میکنند عناصر (کی جی بی) چه نوع فعالیت میکنند این گپ ها را که دیدیم گفتم اگر خاموش نشستن موضوع ازیست که خیرراستی ما متهم هستیم ، یک خائن نوشته کرده که ما تمام حالات مصور آنها را نشان میدهیم ، ما منتظر هستیم که این خائن چه وقت تصویر ها را می آورد .

به همه حال بخاطر یکه باید گفته شود و باید خاموش نمانیم ما آماده هستیم در برابر محاکمهٔ ملت آماده هستیم اگر راستی ملت آرزو داشته باشد که مانند گوسفند ذبح شود و هیچ چیز برایش نرسد البته ما هم در راه ملت روان هستیم اگر ملت میخواهد که به اصطلاح اطفالش در زیر تانک ها نرم شود ماهم باید همین کار را کنیم .

مگر باید اینطور نکنیم بچه های ما درینجا در خانه‌ها آرام و زیرپکه ها یا ایرکندیشن ها نشسته اما او که در زیرخیمه است اوکه به حالت ذلتبار به سرمیبرد هنوز هم ما شعارتند انقلابی بدهیم اما بفکر ملت نباشیم بچه او که در زیر تانک ها خرد میشود آیا برای حل مشکلات آنها چه قدم برداریم و میدانیم که امروز بخاطریکه ما بتوانیم انقلاب خود را ازین مصیبت خلاص کنیم چه کشور هائی طرف هستند راستی برای ما بسیار سخت تمام میشود که مثل این برادرها، که برویم پیش یک خارجی همرای شان بنشینیم پیش یک کافر، که در دین با ما شریک نیست و در عقیده با ما شریک نیست اما شکایت ملت خودرا برایش بکنیم که در این حالت بد بختی و در چنین مصیبت مبتلا است و چه کنیم ، کاشکی حکومت های مسلمانی با همتی می بود که آنها این همه مشکلات مارا بدوش میگرفتند اما میدانیم که امروز به اصطلاح به گبرو ترساو هنود (احتیاج آئینه را محتاج خاکستر کند) راستی که امروز ملت صاف و آئینه منش افغانستان محتاج هر خاکستر شده است لذا ما باید درد ملت ، رنج ملت را به هر جا برسانیم خیر است که مارا ترور سیاسی می کنند حتی بعضی‌ها اعلان هم کردند که ما «فلانی» را ترور میکنیم خوب است بگذار مارا ترور هم بکنند . به همه حال ما برای هر نوع ترور ها آماده هستیم مگر برادر ها ما باید یک ابتکاری ، یک قدم مثبتی را در این جهت برداریم قدمی که به نفع انقلاب باشد به نفع اسلام باشد به نفع ملت مسلمان ما باشد کشمکش های ما در قسمت دشنام دادن علیه همدیگر، کشتار علیه همدیگر، و آنقدر به اصطلاح رگ گردن ما سرخ میشود و می پندد که هیچ... اما در قسمت اخوت، برادری با همدیگر قطعاً صادق نیستیم یک دیگر خودرا بد میگوئیم یعنی ما جرئت نمی کنیم که حتی در این مجالس اشتراک بکنیم بعضی از برادر های ما شاید جرئت نکرده باشند در این مجالس اشتراک بکنند که شاید اورا هم غیر انقلابی بخوانند درحالیکه ملت ما درچه حالت به سر میبرد اما ما درچه راه روان هستیم لذا من به این عقیده هستم که فعلاً مرحلهٔ شعار گذشته این ملت مظلوم را دیگر به شعار ها نباید بازی بدهیم اگر میتوانیم کاری مثبتی کنیم وگرنه دیگر بیش از این ملت را در یک خلا گذاشتن جنایت است می بینیم از خلای سیاسی ما همین کشور های خلیج که به اصطلاح دوستان ما هستند امروز دوستان روس شده میروند «عمان» که استاد سیاف به دیدن «قابوس» رفته بود ، امروز او سفارت روسیه را قبول کرده و قطر شاید فردا قبول بکند ابوظبی به همین شکل ، یعنی باین شکل خلای سیاسی وجود دارد و ما آواز خود را بجائی نرسانیم و روسها نفوذ کرده میروند و روز بروز نفوذ میکنند . خیر ما از لحاظ سیاسی بخاطریکه هیچ نوع تهمت برای ما بسته نشود هیچ جائی باید نرویم؟ من به این عقیده هستم که ما باید تغییر ذهنیت بدهیم در مورد داوری و قضاوت سیاسی خود منتظر نباشیم که در مورد ما روس ها چه میگویند ، فلانی کشور چه میگوید ، ما به جمهوری اسلامی ایران می‌رویم به خلیج هم می‌رویم ولو در ما بین آنها مناسبات هر نوعی باشد ما به هر یک از کشور ها میرویم و هر یک از کشورهای مسلمان را برادر میخوالیم ، از همه ملتهای مسلمان درجهت پیروزی انقلاب اسلامی خود پشتیبانی میخواهیم اما جرئت گفتن داشته باشیم حق را حق بگوئیم باطل را باطل بگوئیم به همه حال من عقیده دارم که امروز دوران کشمکش ها و دوران هرزه گوئی گذشته است ما در شرایطی قرار داریم که باید موضوع خود را تشریح کنیم ، باید انقلاب را از این حالت بکشیم در یک مرحله نوین داخل بسازیم همین مرحله است که فعلاً آماده شده فعلاً کشور ها آماده هستند که مارا تقریباً برسمی بشناسند زعمای عربستان سعودی را دیدیم حتی آنها گفتند مثل فلسطین آماده هستیم شما را برسمیت بشناسیم. همین یک قدم است که باید برداشته شود از این موقع باید استفاده کنیم اول این کشورهای اسلامی مارا برسمیت بشناسند بعد تر شاید کشور های دیگری مارا برسمیت بشناسند به هر حال منظور ما اینست که باید از این شرایط استفاده کنیم از کشور های اسلامی میخواهیم مارا برسمیت بشناسند کشور های اسلامی با ما برادر هستند و بعد از او کشور های دیگری و ما هم آماده هستیم به کشور های مختلفی سفر کنیم و من امید وار هستم که فعلاً دوره سخن گوئی من بپایان رسیده و برادر محترم و بزرگوار دیگر جناب صبغت الله مجددی بحیث سخن گوئی اتحاد هستند اینجا در این دوران شان تلاش وسیع تری را بکار بیاندازند و برادر های دیگری هم باهم همکاری کنند ، شاید راستی در قسمت شناخت سیاسی ما قدم های درست وسازنده براه افتد . این کار هائیکه صورت گرفته از آنها باید ما استفاده کنیم .

باید درین روز ها که مسئله حل سیاسی روان است تا کی ما برادر های پاکستانی را طرف قرار بدهیم برادر های پاکستانی طرف نیستند تنها گناه شان همین است که آنها بحیث یک مهماندار ما هستند و روسها اینها را تحت فشار قرار میدهند اگر ما از خود سخن گوئی میداشتیم اگر دفتری سیاسی میداشتیم اگر برسمیت شناخته می شدیم، کسی روسها را حق نمیداد که برادر های مسلمان پاکستانی مارا تحت فشار قرار داده و آنها را سخنگوئی ما بسازد . برادر های پاکستانی ، خود میدانند و ما و شما هم میدانیم که ملت ما در قسمت حق تعین سرنوشتش بکس اجازه نمی دهد و برای هیچ کس حق دخالت نمی دهد تنها خودش است که در مورد خود فیصله میکنند . حق تعین سرنوشت ملت ما تنها با خود ملت و ما این بازیهای سیاسی را خنثی میکنیم .

این بازیها روان است باید جلو آنرا بگیریم قسمیکه پیشتر برادر ما داکتر عبدالحی گفت می بینیم که چهره های کثیف روسی و مزدورانش از چه دستور میدهد دم از انقلاب اسلامی و دم از انقلاب سیدنا عمر الخطاب میزنند آنها میگویند که اسلام را دوباره زنده بسازیم آنها حتی آیات قرآنی را بزبان کثیف و پلید خود میخوانند . «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون» میگویند که این رهبرهای مجاهدین میگویند که دین درخطر است خدا میگوید که دین در خطر نیست هیچ قدرتی دین را هر خطر انداخته نمی تواند درمسجد پل خشتی میرود، حتی مارا دشنام هم نمی زند مثلیکه برادرهای دیگر، ما و شما را دومیزند و دوهم نزده و گفته که همان کلان مجاهد که فلانی

هست من میخواهم همرایش گپ بزنم، های مردم! شما آماده هستید که من همرای او گپ بزنم! مردم گفتند: بلی ما آماده هستیم که همرایشان گپ بزنید اینها میخواهند با این دسیسه به ملت نشان بدهند که ما تغییر روش داده ایم و روسها هم در سطح بین المللی سیاست خود را تغییر داده اند گربچوف که امروز از پنجه آهنین اش خون ملت افغانستان میچکد زیر یک دستکش مخملین پنهان کرده و باژست ها و قیافه های مختلف به غرب میگوید که ما طرفدار صلح هستیم شما روابطه تان را با آنها قطع کنید کشور های اسلامی را بگوئید که با مهاجرین روابط را قطع کنند ما آماده هستیم که عساکر خود را بکشیم و این دسیسه روان است ، و این دسیسه را باید خنثی کنیم، ضرب المثلی است که میگوید همان زمین میسوزد که بالایش آتش میسوزد. تنها خود ما هستیم که از خود درست نمایندگی کرده نمیتوانیم هیچ کشوری اسلامی نمی تواند که از ما درست نمایندگی کند . از درد ملت ما کسی نمیتواند درست نمایندگی کند.

تنها ما هستیم که باید از خود نمایندگی کنیم لذا باید ما نمایندگی سیاسی داشته باشیم داشتن نمایندگی به این معنی نیست که یامتکی به سیاست شدیم که سلاح را بر زمین بگذاریم ما باید قسمیکه با خدای خود پیمان بستیم تا آخرین مرحله سلاح را بر زمین نگذاریم اما تلاش سیاسی مخالف با تلاش نظامی نیست انقلاب اسلامی یک انقلاب جامع الاطراف است در بعد نظامی هر قدر که می رزمیم در بعد سیاسی هم باید دشمن را شکست بدهیم و اجازه ندهیم که دشمن اظهار وجود کند به این اساس تا وقتیکه شناخت سیاسی را مطرح می کنیم به این معنی نیست که سنگرهای خود را خاموش بسازیم من یقین دارم که این ارمان ملت ماست قهرمانی های ملت خود را و انقلاب اسلامی این ملت خود را به جهان بشناسانیم به همه حال من به این عقیده هستم که ما فعلاً وارد یک مرحله جدیدی شده ایم این مرحله یک مرحله جهش سیاسی است انقلاب از لحاظ جهش نظامی خود به پیش می رود . باید وارد مرحله جهش سیاسی شویم و این جهش را به پیش ببریم تا به مرحله شناخت سیاسی برسیم و ما میدانیم که دشمن باکمال وحشت و بربریت همه جا حمله میکند حملاتی وحشت باری دارد . امروز هرات ، هلمند، قندهار، شمال، جنوب شرق، مناطق مرکزی در شرق افغانستان همه جا مورد حمله دشمن است اما بازهم اینطور تصور میکنند که گویا هنوز هم دشمن قتل عام نکرده و هنوز هم دشمن بعضی کارهایش را نه کرده بود و مانده اورا به اصطلاح حتی جلسات هرزه وبی مایهٔ محاکمهٔ بنام انقلابی !! خود، اورا دایر میکنند که در این روزها شنیدیم که بعضی از برادران ما را، قوماندان مسعود را وعده یی از قوماندان ها را غیابی محاکمه میکنند این مثل همان داستان موشهائی را می ماند که هریکی از ترس نمی توانستند به خانهٔ گربه البته نمی گویم بخانه شیر بروند . . . به همه حال ما یقین داریم که انها آنقدر هرزه وبی مایه هستند که از این غوغا هاشان هیچ چیز ساخته نیست این غوغا ها بیهوده است ما قاطعانه رد میکنیم و این را یک حرف هرزه وبی مایهٔ میدانیم و این را فقط بی محتوا بودن دارو دستهٔ روس در کابل میدانیم که آنها هیچ چیزی دیگری ندارند . هر روزی خودرا مسخره میکنند یعنی از نو میخواهند که ما را بکشند درحالیکه طفل های ما، پیره مردهای ما، پیره زن های ما هر روز به هزاران هزار کشته شده میرود اما امروز انها ، محاکمهٔ دو برادر انقلابی مارا می کنند البته این صرف هرزه وبی مایه است که قابل به تبصره نیست حتی قابل به شنیدن نیست وهیچ ارزشی ندارد که ما روی این صحبت بکنیم به همه حال ـ ما قاطعانه این عمل خائینانهٔ آنها را تقبیح میکنیم و میرسیم روی قضایای مختلفی دیگری .

مسایلی از قبیل دسایس روسها در داخل پاکستان است که یک سلسله انفجاراتی را در دوران عید رمضان مبارک داشتند و انفجارات مختلفی را که درچند روز بیشتر بمیان آوردند وما این دسایس ودسایس مختلف دیگر دشمن را باید بفهمیم که دشمن بعنوان جاسوس در مابین مجاهدین کار میکند به این حال ماسخت هوشیار باشیم و به برادر های مسلمان پاکستانی خود باید اعلان بکنیم که اصلاً قسمیکه بارها گفتیم به امنیت خانه خانهٔ شما به امنیت و حیات فرد فرد شما ما آنقدر دلسوز هستیم که مثلیکه خود شما دلسوزی دارید زیرا این پناهگاه ماست مهاجرین هرگز نمی، خواهند به خود صدمه دسانند این دشمن مشترک ماوشما است که این کار رامیکنند

بقیه در صفحه ۱۱۴

درچنین شرایط حساس مجاهدین نیاز داشتند وبنیان دارند تا درداخل سنگرهای غرورآفرین مقاومت را، تقویت بخشند و نیروهای خویش را، منظم سازند ... ودرخارج ازکشور، دست به ابتکار سیاسی وتلاش وسیعی بزنند تا نقاب از چهره روسهای جنایتگر بردارند.

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان

فتوی شرعی علمای پاکستان

و سائر علمای نامور در رابطه با جهاد افغانستان :

بامراجعه به نصوص مستند در شریعت اسلامی، بوضاحت معلوم میگردد که جهاد رکنی از ارکان سیاسی اسلام و مهمترین فریضه بوده و منحیث سنگ تهداب این دین مقدس محسوب میگردد. چه فقط از طریق جهاد است که میتوان ظلمات کفر و شرک و ظلم و فساد را درهم نور دیده وبجای آن انوار پردرخشش توحید را همه جاگسترش بخشیده و دانش پر افتخار و عدل و انصاف و درخشان ایمان را در اهتزاز درآورد. و فقط از همین طریق است که میتوان توده های وسیع مظلوم و بیدفاع را از زیر چکمه های خونین جباران ستمگر و طواغیت سرکش نجات بخشید .

مسلمان با ادای فریضه مقدس جهاد ، نه تنها سعادت اخروی را کمائی میکند بلکه درین دنیا نیز شاهد سر افرازی ، عزت و عظمت رابآغوش میکشد . و برعکس اگر مسلمانی جهاد را ترک گوید بر علاوه اینکه از تمام برکات و نیکوئی محروم میگردد، مستحق عذاب الیم و دردناک خداوندی نیز خواهد بود . چنانچه آیات متعددی از قرآن کریم باین امر صراحت دارد : مثلاً : آیات ۱٥-۱٦-۲۹ از سورة انفال ، آیات : ۳۸-۳۹-٤۱ از سوره التوبه و آیهٔ ۷٥ سوره النسا :-

جمهور علماء اسلام ، برین قول متفق اند که : جهاد بر هر مسلمان فرض است ، اگر مسلمانی، فریضهٔ مهم جهاد را طور شاید و باید انجام دهد در آنصورت از ذمه سائر مسلمانان ساقط می گردد واگر قاطبهٔ امت مسلمه جهاد را ترک کنند مسئولیت آن برجمیع مسلمانان عائد می گردد . وقتی قوای تجاوز کفر بر یک کشور اسلامی حمله ور میشود وبازنان مسلمان را اسیر می کند ، آنگاه ، جهاد بالای تمام مسلمانانیکه دران سر زمین سکونت دارند - فرض می گردد و این جهاد همانند نماز ، روزه به بالای آنها فرض عین بوده که حتی برای شرکت در جهاد درین حالت خاص ، اجازهٔ والدین ضروری نیست ، اگر مسلمانان کشور مورد تجاوز ، توانائی مقابله با نیروی کفر را نداشته و جهاد نکنند درالصورت، جهاد بالای جمیع برادران مسلمانیکه در همسایگی این کشور بسرمی برند فرض عین بوده و بمصداق حکم (الا قرب فالا قرب) بر همه مسلمانان جهان در شرق و غرب زمین فرض می گردد .

مسائل : ابن عابدین یکتن از علماء بزرگ احناف در کتاب شامی - جلد سوم صفحه ۲۳۸ ، می نویسند . « فرض عین ان حجم العدو علی ثغر من ثغورالاسلام فیصیر فرض عین علی من قرب منه فا ما من وراءهم ببعدمن العدو فهو فرض کفایه اذالم یحتج الیهم فان احتیج الیهم بان عجز من کان بقرب المدد عن المقاومت مع الدو اولم یعجزوا عنها و لکنهم تکاسلو ولم یجاهدو افانه یفترض علی بلیهم فرض عین کالصلواة والصوم لایعهم ترکه وثم وثم الی ان یفترض علی جمیع اهل الاسلام شرقا و غربا علی التدریج» انتهی همچنین - «کاسانی» درکتاب «بدائع الصنائع . ، جلد هفتم صفحه ۹۸ ، و ابن نجیم درکتاب خویش (بحرالرائق) - جلد پنجم - صفحه ۷۲، و ابن الهمام فتح القدیر در کتابش در جلد پنجم ، صفحه ۱۹۱ نظریات مشابهی ارائه کرده اند که چنانچه ابن عابدین درکتاب شامی در جلد سوم صفحه ۲٤۲ می نویسد : « مسلمة سبیت باالمشرق وجب علی اهل المغرب تخلیصها من الا سرمالم تدخل دارالحرب وفی الذخیره اون دخلوا دارالعرب مالم یبلغوا احصونهم» بهمین ترتیب فقهاء مذاهب شافعیه حنبلیه ومالکیه درین مورد باتفصیل سخن رانده اند.

طوریکه دیده میشود قشون سرخ متجاوز روس بالای سرزمین اسلامی افغانستان بابیرحمانه ترین وظالمانه ترین شیوه حمله نموده. در صدد انهلام و امحای دین ، اخلاق و افتخارات تاریخی و تهذیب و تمدن این ملت مسلمان کرده وباتوسل به توپ ها و تانک ها و هلیکوپتر ها و جت های جنگی به قتل و غارت عام مردم بیدفاع این سرزمین پرداخته مساجد و اماکن متبرکه را منهدم هزاران هزار ، علماء و دانشمند و مبلغ این کشور رابیدردانه بهچرخهاعدام سپرده با استفاده از بم های کیمیاوی مردان و زنان بیچاره و حتی حیوانات و مواشی را به آتش ظلم و وحشت کشیده است و می کشد ، هزاران هزار ، زن و مرد بیدفاع را اسیر و زندانی نموده و باوحشتبار ترین شیوه به شکنجه و تعذیب ایشان پرداخته میشود. و بیش از پنج ملیون مردمان مظلوم این سرزمین در اثر تشدد وجود روس های جلاد مجبور به ترک دار و دیار خود شده هجرت نموده اند.

وهمچنین روس‌های جنایت گر هستنددرصدد که افتخارات اسلامی و تاریخی ملت مسلمانان افغانستان را به ورطه نیستی کشانده همچون از بکستان و تاجکستان وسائر مناطق مسلمان نشین ماورای آمو این کشور را نیز ضمیمه قلمرو ظلم و تجاوز همیشگی خود سازد . ولی باوجود اینهمه وحشت و بربریت ملت مجاهد افغانستان برای بقای اسلام، آزادی وطن و حفظ عقیده و شرف خود علیه روس های متجاوز اعلام جهاد نموده و در خلال هشت سال ، باکمال ثبات و پایداری وعلوهمت بسوی منزلگه فتح و پیروزی به پیش میروند و با عداء بیش از یک ملیون شهید تا امروز بجهاد خویش ادامه میدهند و روس‌های سفاک و تجاوز با وقاحت و بی حیائی تام حملات خویش را گسترده تر ساخته است .

لهذا بصورت قطعی حکم داده میشود که : جهاد ملت افغان جهاد حقیقی و اسلامی بوده جنگ اسلام و کفر مقابل حق و باطل است .

یکطرف با در نظرداشت تجاوز و قتل و کشت بیرحمانه نیروی متجاوز و ظالم و قدرت باطل وطاغوتی روس و غلامان حلقه بگوش آن و از طرف دیگر باتوجه به جان فشانی و ایثارگری‌های جان بازان راه اسلام بیمورد نخواهد بود که بگوئیم : جهاد تنها مربوط به ملت مسلمان افغانستان نبوده بلکه به جمیع امت های اسلامی در سراسر جهان مربوط است . این درد و رنج و مصیبت تنها از مردم بیدفاع افغانستان نبوده بلکه درد وغم و مشترک همه مسلمانان جهان است . در روشنی نصوص شرعی و مسایل فقهی فتوی داده میشود که: شرکت درین جهاد مقدس و سهیم شدن در آن بطابق حکم (الاقرب فالاقرب) بر هر مسلمان فرض عین بوده - در قدم اول برملت مسلمان پاکستان و ایران و درقدم دوم ثم به ثم برمسلمانان ترک و عرب و برهمه مسلمانان ، در عالم اسلام فرض عین است که ازین جهاد اسلامی با تمام توجه حمایت نموده تعاون و امداد همه جانبه را برخود واجب بدانند .

مهاجرین افغان ، برادران دینی ما می باشند تعاون و امداد با ایشان بر ملت مسلمان پاکستان واجب است. کسانی که این جهاد اسلامی را بزعم شیطانی خود وارونه و غلط تعبیر بنمایند ویا میخواهند با ایجاد فتنه و فساد درمیان برادران مهاجر و انصار نفرت ایجاد کنند از دیدگاه شریعت اسلامی مردود گناه عظیم و نا بخشودنی محسوب می گردد . و همچنان علیه کسانی که به مخالفت بااین جهاد مقدس برخاسته و از کمونست ها ویا تجاوزگران غاصب روسی حمایت و پشتیبانی می کنند نیز جهاد فرض است .

محل امضاء علماء محترم

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

شرعی فتویٰ

جہادِ افغانستان کے متعلق پاکستانی اور دوسرے نامور علماء کرام کا شرعی فتویٰ

اسلامی شریعت میں مستند نصوص سے اس امر کی تصدیق ہوتی ہے کہ جہاد اسلام میں ایک بنیادی پہلو، اہم فریضہ اور سنگ میل کی حیثیت رکھتا ہے اور وہ اس لیے کہ جہاد کے ذریعے کفر و شرک اور ظلم و فساد کے اندھیروں کو مٹا کر اس کی جگہ توحید کا اُجالا، ایمان کی روشنی اور عدل و انصاف کا جھنڈا بلند کیا جاتا ہے۔ مظلوم اور بے بس عوام ظالموں اور طاغوت کے خونین پنجوں سے چھٹکارا پاتے ہیں۔ مسلمان جہاد کے فریضے کو ادا کرکے نہ صرف یہ کہ اُخروی زندگی کی سعادت حاصل کرتا ہے بلکہ اس دنیا میں بھی سرفرازی اور عزت کا مقام پاتے ہیں۔ برعکس اسکے اگر وہ جہاد کو ترک کردیں تو وہ دونوں جہانوں کے تمام ترخیر و برکت سے محروم ہو جاتے ہیں اور خداوند عظیم کے عذاب الیم کا مستحق قرار پاتے ہیں۔ جیسے سورۃ انفال کے ۱۵، ۱۶ اور ۲۹، سورۃ التوبہ کے ۳۸، ۳۹ اور ۴۱ اور سورۃ النساء کے ۷۵، آیہ کریمہ مذکورہ بالا مطالب کے حق میں دلائل اور وضاحت رکھتے ہیں۔ **اسلام کے سبھی فقہاء اس پر متفق ہیں** کہ جہاد ہر مسلمان پر فرض ہے اگر کوئی مسلمان جہاد کے اس اہم فریضے کو جیسا کہ اس پر لازم ہے انجام دے تو جہاد کا یہ حکم دوسرے مسلمانوں سے ساقط ہو جاتا ہے اگر سارے مسلمان جہاد کو ترک کردیں تو اس کی ذمہ داری سارے مسلمانوں پر عائد ہوتی ہے۔ جب کبھی **کافر ایک اسلامی ملک پر** حملہ آور ہوکر اور یا مسلمان خواتین کو اپنا اسیر بناتے تو اس صورت میں جہاد ان تمام مسلمانوں پر فرض ہو جاتا ہے جو کافروں کے حملے کی زد میں آچکے ہوتے ہیں۔ یہ جہاد نماز، روزے کی طرح **ان پر فرض عین ہے** حتیٰ کہ اس جہاد میں شامل ہونے کیلئے والدین سے اجازت کی ضرورت بھی نہیں رہتی۔ اگر اس علاقے کے مسلمان دشمن کا مقابلہ کرنے کی پوری پوری صلاحیت نہ رکھتے ہوں اور وہ جہاد نہ کریں تو اس صورت میں جہاد ان مسلمان بھائیوں پر فرض عین ہے جو ان کے پڑوسی ہوں یہ حکم (الاقرب فالاقرب) کے مطابق دوسرے مسلمانوں یعنی **مشرق سے لیکر مغرب تک کے** مسلمانوں پر فرض ہے۔

مسائل : حنفی مذہب کے ابن عابدین اپنی کتاب شامی کی تیسری جلد کے صفحہ ۲۳۸ میں یوں تحریر فرماتے ہیں فرض عین ان ھجم العدو علی ثغر من ثغور الاسلام فیصیر فرض عین علی من قرب منه فاما من وراءھم ببعد من العدو فھو فرض کفایۃ اذا لم یحتج الیھم فان احتیج الیھم بان عجز من کان بقرب العدو عن المقاومۃ مع العدو او لم یعجزوا عنھا و لکنھم تکاسلوا و لم یجاھدوا فانه یفترض علی من یلیھم فرض عین کالصلوٰۃ والصوم لا یسعھم ترکه و ثم و ثم الی ان یفترض علی جمیع اھل الاسلام شرقا و غربا علی ھذا التدریج (انتھی)۔ اسی طرح کاسانی اپنی بدائع الصنائع نامی کتاب کی ساتویں جلد کے صفحہ ۹۸ اور ابن نجیم اپنی کتاب بحر الرائق کی پانچویں جلد کے صفحہ ۷۲ اور ابن الہمام فتح القدیر اپنی کتاب کی پانچویں جلد کی صفحہ ۱۹۱ میں یوں فرماتا ہے۔ ابن عابدین اپنی شامی نامی کتاب کی تیسری جلد کے صفحہ ۲۴۲ میں یوں لکھتے ہیں (مسلمۃ سبیت بالمشرق وجب علی اھل المغرب تخلیصھا من الاسر مالم تدخل دار الحرب، وفی الذخیرۃ (ان دخلوا دار الحرب) مالم یبلغوا حصونھم۔ اسی طرح شافعی، مالکی اور حنبلی مذاہب کے فقہاء کا اس بارے میں تفصیلی نظریہ موجود ہے۔

جیسا کہ دیکھا جا رہا ہے افغانستان کی اسلامی سرزمین پر روسیوں نے فوجی ظالمانہ اور جارحانہ حملہ کیا ہے اسکے اخلاقی معاشرے تاریخی افتخارات، تہذیب و تمدن، **مقدس مساجد، شہر** اور دیہاتوں کو مارتر توپوں، ٹینکوں، گن شپ ہیلی کاپٹروں، بمبار لڑاکا طیاروں، مہلک کیمیاوی ہتھیاروں اور زہریلی گیسوں کے ذریعے تباہ و برباد کیا جا رہا ہے سینکڑوں **علماء کرام، مشائخ** اور مبلغین کو قتل کردیا گیا ہے۔ ہزاروں **مرد اور عورتوں** کو گرفتار کرکے قیدی بنا دیا گیا اور انکے ساتھ غیر انسانی بے رحمانہ سلوک کیا جا رہا ہے۔ **لاکھوں معصوم** بچوں، عورتوں اور معمر غیر محفوظ افغان مسلمان عوام کو اپنے دھڑ ھکیل جہازوں، ٹینکوں، توپوں کے گولوں کا نشانہ بنا کر **شہید** کیا گیا ہے۔ پانچ ملین سے زیادہ افغان عوام کو بے گھر کرکے ہمسایہ اسلامی ملک میں ہجرت پر مجبور کیا گیا ہے۔ روسی چاہتے ہیں کہ وہ افغانستان میں جبر و ظلم کے تحت اسکے درخشاں اسلامی اور تاریخی افتخارات کو زیست و نابود کرکے **ازبکستان، تاجکستان** اور دوسرے اسلامی ریاستوں کیطرح اس پر اپنا قبضہ جما کر ہڑپ کر جائے اور اسے اپنی قلمرو کا جزو بنائے۔ روسی **افغانستان** میں اسلامی تہذیب و تمدن اور شرعی نظام کا خاتمہ کرکے اسکی جگہ کفر و الحاد کا نظام قائم کرنا چاہتے ہیں لیکن **افغانستان کے جیالے**، نڈر اور غیور مسلمان مجاہد ملت نے اپنے اسلامی عقاید بچاتے اسلام اور آزادی وطن کیلئے روسی جارحیت کیخلاف اسلامی جہاد کا اعلان کیا ہے اور اللہ تعالیٰ کے فضل و کرم سے ان آٹھ سالوں میں یہ جہاد پوری قوت و ہمت کے ساتھ کامیابی کیجانب رواں دواں ہے اس طویل عرصے میں افغان مجاہد ملت نے ایک ملین سے زیادہ شہیدوں کا نذرانہ پیش کیا ہے اور شہیدوں کے قافلے میں اضافہ آئے دن جاری ہے لیکن روسی ایک منیاوی سپر طاقت ہونیکے باعث افغانستان پر بے شرمانہ حملوں کو جاری رکھے ہوئے ہیں اور انکے **مظالم** پہلے سے کہیں زیادہ بدتر ہوتے چلے جا رہے ہیں۔

لہٰذا قطعی طور پر یہ حکم دیا جاتا ہے کہ **افغان جہاد** ایک حقیقی اور اسلامی جہاد ہے۔ یہ **کفر و اسلام کی جنگ ہے**۔ حق و باطل کا مقابلہ ہے۔ ایک طرف ظالم، باطل اور طاغوتی طاقت یعنی روس اور اسکے حلقہ بگوش پٹھو اور دوسری جانب اسلامی عقیدے کے جیالے، بے دفاع افغان مسلمان مجاہد عوام، ذکر شدہ مظالم کو مدنظر رکھتے ہوئے یہاں یہ کہنا بیجا نہ ہوگا کہ یہ جہاد صرف افغان عوام کا جہاد نہیں بلکہ سارے **عالم اسلام کا جہاد ہے**۔ یہ درد و مصیبت صرف افغان مسلمان عوام کی نہیں بلکہ سارے عالم اسلام کا مشترکہ درد ہے۔ شرعی نصوص اور فقہی مسائل کی روشنی میں یہ **فتویٰ دیا جاتا ہے** کہ اس جہاد میں حصہ لینا اور شریک ہونا (**الاقرب فالاقرب**) کے حکم کیمطابق **ہر مسلمان پر فرض عین ہے**۔ پہلے قدم میں پاکستان اور ایران کے مسلمان عوام کا اور پھر ثم بہ ثم ترکی و عرب اور عالم اسلام کے مسلمانوں کا فرض عین ہے کہ اسلامی جہاد کی حمایت، امداد اور اسکے ساتھ بھرپور تعاون کریں۔

افغان مہاجرین ہمارے اسلامی بھائی ہیں انکے ساتھ امداد کرنا، انہیں پناہ دینا پاکستان کے عوام پر واجب ہے، وہ لوگ جو اس اسلامی جہاد کو غلط معنوں میں تعبیر کرتے ہیں یا چاہتے ہیں کہ مہاجر و انصار کے درمیان فتنہ و فساد پیدا کریں انکا یہ **عمل اسلامی شریعت** کے رو سے مردود اور گناہ عظیم ہے۔ جو لوگ اس جہاد میں کمیونسٹوں یا غاصبوں کا ساتھ دیتے ہیں تو ان کے خلاف بھی جہاد فرض ہے۔

شیخ الحدیث و مفتی دارالعلوم حقانیہ ... [illegible]

محمد حسن جان خادم علوم دینیہ

جامعہ امداد العلوم

پشاور صدر

مہتمم دارالعلوم ... [illegible]

محمد یار ... [illegible]

بدیع الزمان ... مہتمم دارالعلوم ... [illegible]

عبداللطیف ... [illegible]

مفتی دارالعلوم ... [illegible]

مولوی سید روح اللہ

ساکن ... [illegible]

تیخ الحدیث دارالعلوم اسلامیہ چارسدہ

مفتی دارالعلوم اسلامیہ چارسدہ

محمد یوسف عفا اللہ عنہ ... [illegible]

اکوڑہ خٹک

دارالعلوم حقانیہ

... [illegible]

استاد عمر عبدالفتاح تلمسانی

سومین مرشد عام اخوان المسلمین رحلت کرد

استاد عمر عبدالفتاح تلمسانی سومین مرشد عام اخوان‌المسلمین رحلت‌کرد بامدار روز پنجشنبه ۱٤ رمضان ۱٤۰٦ ، موافق به اول جوزای ۱۳٦۵ برابر با ۲۲ می ۱۹۸٦ میلادی ، استاد عمرتلمسانی بعد از یک عمر تلاش و مبارزه برحمت حق پیوست.

استاد مرحوم اسمش عمر ، پدرش عبدالفتاح و جدش عبدالقادر تلمسانی (۱) نام داشت استاد بتاریخ ٤ نوامبر ۱۹۰٤ میلادی در قاهره تولد یافت ، در مدارس خانگی دهات به تعلیم پرداخت ، قرآن کریم را حفظ کرد ، سپس شامل مکتب شد و در سال ۱۹۲٤ از لیسه فارغ التحصیل گردید و شامل دانشکده حقوق شد و بعد از فراغت دارالوکاله ای در شهر شبین القناطیر باز کرد که از قضای روزگار دفترش همان دفتری بود که قبلاً امام حسن هضیبی در آن کار میکرد.

استاد تلمسانی در سال ۱۹۳۳ بجماعت اخوان المسلمین و از مقربین امام شهید حسن البناء بود ، او در تمام محنت ها و رنج های اخوان شریک بود در زمان ملک فاروق و ایام نخست وزیری ابراهیم عبدالهادی یکجا با مجاهدان آزاده ایکه بخاطر جهاد و آزادی فلسطین کمر همت بسته بودند ، زندانی گردید.

همچنان از سال ۱۹۵٤ تا ۱۹۷۱ مدت هفده سال را در زندان های طاغوت مصر جمال ناصر سپری کرد.

استاد تلمسانی در نوامبر سال ۱۹۷۳ بعد از وفات امام حسن الهضیبی زمام رهبری‌نهضت اخوان المسلمین را بدست گرفت.

از رجب سال ۱۳۹٦ تا ذوالعقدة ۱٤۰۱ ھ مدیر مسوول مجله «الدعوة» بود که بازهم بخاطر حمله برمعاهده کمپ دیوید (معاهده صلح سادات با اسرائیل) در حالیکه پیر مرد (۷۷) هفتاد و هفت ساله بود زندانی..

تلمسانی در دور اینکه متعلم لیسه بود ازدواج کرد و ثمره این ازدواج دو پسر بنامهای عابد و عبدالفتاح و دو دختر بنامهای عدل و عفیفه است ، پسر بزرگش عابد بعد از دستگیری پدرش در سال ۱۹۵٤ به عربستان سعودی رفت و فعلاً تابعیت عربستان سعودی را داراست اما عبدالفتاح در یکی از کمپنی های قاهره مشغول کار است.

از استاد کتابهای بیادگار مانده ، که مهمترین آن کتابهای ذیل است.

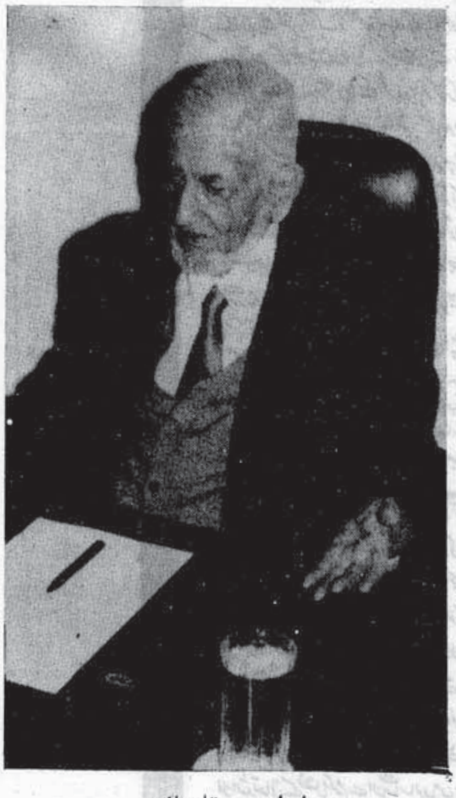
۱ - قال الناس ولم اقل فی حکم عبدالناصر.
۲ - ایام مع سادات.
۳ - ذکریات لا مذکرات.
٤ - حول رسالة نحو النور.
۵ - الحکومة الدینة.
٦ - الملهم المرهوب حسن البناء.
۷ - الخروج من المأزق الاسلامی الراهن.
۸ - شهید المحراب عمر بن الخطاب.

وآخرین نبشته اش : الاسلام و نظرته السامیة للمرأة.

از استاد هزار ها بیانیه و مقاله و گفتار بیادگار مانده ، که درمیان سیاستمداران، آراء عامه ، رهبران احزاب در مصر و جهان از احترام خاصی برخوردار است اگر صفحات زندگی سراسر افتخار این دعوتگر سترگ و مجاهد بزرگ‌را راورق‌زنیم اورا مرد برومندو مصمم در برابر همه‌طواغیت خواهیم یافت اوسالهای درازی را بخاطر دعوت و جهاد در سلول‌های تاریک زندان سپری کرد و هرگز تسلیم رژیم ترور واختناق نشد ونه از تهدید ها هراسی بدل راه داد.

در زمان ناصر به اتهام سرنگونی رژیم مزدور به «۱۵» سال زندان محکوم شد و بعد از سپری شدن «۱۵» سال دولت مزدور دو سال دیگر نیز اورا در زندان نگهداشت.

تاریخ مواقف بزرگی از این دعوتگر نامور را



استاد عمر تلمسانی

در حافظه دارد ، از جمله در اگست سال ۱۹۷۹ در گرد هم آئی سادات با رهبران نهضت اسلامی، سادات گفت که :

اخوان المسلمین با یکتعداد از کمونست ها و احزاب منحله برای سرنگونی حکومت پیمانهای بسته اند، تلمسانی مجاهد قهرمانانه این تهمت را رد کرده و با صراحت میگوید اگر دیگران چنین تهمتی را به اخوان می‌بستند به تو شکایت میکردم حالا که داری چنین میکونی ، من از توبه کی شکایت کنم ، بخدای که دادگر است نه ستمگر ، و آنچه میگویم میداند.

اینهم درسی است که این دعوتگر بزرگ به همه افراد نهضت اسلامی تلقین می کند و حقا که تا دنیا است صراحت لهجه او ,, تارک اعصار وقرون



مجلهٔ الدعوه که چندین سال استاد عمر تلمسانی مسؤلیت آنرا به عهده داشت و بعد از نشر شمارهٔ (۶۵) که در آن صلح سادات با اسرائیل تقبیح و رز شده بود مصادره گردید این مجله اکنون با قطع کوچک از «ویانا» بچاپ میرسد .

خواهد درخشید .

تشییع جنازهٔ استاد عمر تلمسانی :

مصر برای نخستین بار شاهد چنین صحنه‌است صحنه تشییع جنازه دعوتگر سترگ و سومین مرشد عام جماعت اخوان المسلمین که موجهای انسانی درحرکت اند تا در تشییع جنازه این بزرگمرد تاریخ سهم گیرند

جماعت اخوان المسلمین بعد از (۵۶) سال‌که از تاسیس آن میگذرد نخستین باریست که در وداع مرشد شان سهم‌میگیرند، چه زمانیکه در(۱۲) فروری ۱۹۴۹ میلادی امام حسن البناء بنیانگذار جماعت اخوان المسلمین به شهادت می رسد ، دولت جزچند زن و پدرش برای هیچ کسی دیگری اجازه نمیدهد تا در جنازهٔ امام‌شهید اشتراک ورزند، در سال ۱۹۷۳ میلادی که دومین مرشد اخوان المسلمین (استاد حسن الهضیبی) رحلت میفرماید، هزاران نفر از اعضای اخوان در زندان ها و یا در باز داشتگاه های رژیم مزدور بسر می بردند که بازهم به هیچ یک از شاگردان و اعضای اخوان اجازهٔ اشتراک در جنازه او داده نشد .

اما در تشییع جنازهٔ استاد عمر تلمسانی(رح) برای نخستین بار اخوان المسلمین، ملت مصر اجازهٔ اشتراک می یابند که این تشییع جنازه در حقیقت نیرومندی نهضت اسلامی را با نظم وانضباط شان تجسم‌میکند.

ساعت (۹) صبح از میدان آزادی قاهره که بزرگترین میدانهاست و در آن مسجد عمر مکرم واقع است مؤکب تشییع جنازهٔ استاد تلمسانی حرکت کرد بیش‌از یکملیون نفر در آن اشتراک ورزیدند که (۸۰) فیصد آنرا جوانان تشکیل میدادند ، جوانانیکه عمر شان از سی سال تجاوز نمی کرد و جنازهٔ فقید بزرگ بر دوش جوانان با نظم خاص حمل شد . بالآخره بعد از طی (۵۰۰) متر نیرو های امنیتی‌دولت مانع آن شدند بناء با استفاده از موترها موکب‌جنازه به سیر خود ادامه داد که بیش از (۱۵۰۰) موتر (ماشین) در آن سهیم بود. و بعد از دوساعت ، جنازه به مقبره ایکه ویژه اخوان المسلمین است رسید که هفتاد هزار نفر بالای قبر او حضور داشتند. در جنازه استاد فقید برخی از اعضاي پیشتاز اخوان المسلمین بیانیه‌هایایراد داشتند. از جمله محمد حامد ابوالنصر مرشد جدید جماعت اخوان المسلمین در بیانیه ایکه بمناسبت وفات استاد عمر تلمسانی ایراد کرد گفت :

ما برادرگرامی و مجاهد سترگو مرشد رشیدی را از دست دادیم، برادریکه امانت دعوت را بردوش حمل کرد ،و در راه خدا و پیروزی اسلام‌جهاد نمود و رسالت اش را در شرایط بس مشکل وناگوار به کاملترین صورت به پیش برد و جماعت را طوریکه سزا وار بود همچنان رهبری کرد .



امام شهید حسن البناء
بنیانگذار جماعت اخوان المسلمین .

او دارای عفت زبان ، و قلم و سلوک بود .

آیه مبارکه (ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة) نصب العین او درهمه کار ها. وما از همه اعضای اخوان المسلمین آرزو مندیم که روش اورا ادامه داده راه اورا بپیمایند، راه عقل راه آرامش وراه موعظه حسنه . همچنان او اضافه کرد که :

ما اخوانی ها تا زمانیکه درخت اسلام رابرومند و بارور نبینیم که در همه جا ریشه دوانده باشد آرام

نمی نشینیم، و احساس آرامش نمی کنیم، بایددرخت اسلام میوه بدهد، میوه حق، میوه آزادی، میوه عدالت برادر محمد حامد ابو النصر همچنان گفت .

درختی که اساسش را مجدد این امت امام شهید حسن البناء نهاده ، درختی که امین دعوت امام حسن الهضیبی آنرا در آغوش گرفته و با نیرومندی از آن دفاع و پاسباتی کرده است . درختی که خون شهید اسلام و مسلمین امام شهید حسن البناء آنرا آبیاری



استاد حسن الهضیبی دومین مرشد عام اخوان المسلمین که در سال ۱۹۷۳ در گذشت .

کرده ، خون شهید قضاء شهید عبدالقادر عوده آنرا سیراب ساخته ، درختی که خون شهید از هر ، عالم بزرگوار شیخ محمد فرغلی ، خون شهید محمد طیب شهید یوسف طلعت ، وبالاخره خون شهید قرآن شهید استاد سید قطب درپای آن ریخته ، و آنرا آبیاری کرده است .



استاد محمد حامد ابوالنصرمرشد جدید اخوان‌المسلمین که (۲۱)سال را در زندانهای مصر سپری کرده است .

و ما نیز با تمام قدرت‌با آنچه از وسایل‌مشروع در دست داریم با جان و خون خود از آن دفاع می کنیم ، زیرا زندگی راستین همانا زندگی در سایه های فخر آفرین اوست . ما شب و روز از درگاه ایزدی التجا می کنیم که جماعت مظلوم ما را بار دیگر به صحنه آرد ، جماعتیکه قانون ستمگر، و ظالم وضعی مانع ظهور و بروز آن شده .

در مراسم جنازه استاد تلمسانی برخی از رهبران اخوان المسلمین و شخصیت های مشهور سخنرانی‌های داشتند ، از جمله شیخ عبدالحمید کشک ، خطیب نابینای مصر که از سپتامبر ۱۹۸۱ به اینسو از ایراد هر نوع خطاب ای ممنوع بود ؛ بیانیه حماسی اشرا ایراد کرد . او در بیانیه اش خطاب به حضار گفت: طواغیت جهان کجاستند ، طواغیتی‌که با یک اشاره صد ها تن را می کشتندو می استند ، هتلر کجاست؟ موسولینی کجاست؟ ، فرعون چه شد ، لینن‌کجاست؟ بالآخره ناصر و سادات چه شدند ؟

همچنان در این مراسم شیخ حافظ سلام رهبر جمعیة الهدایة الاسلامیة برادر عصام سلطان مسؤل دانشجویان دانشگاه قاهره (کستر محمد الحبر نماینده اخوان المسلمین از سودان) یوسف البرای رئیس امر به معروف و نهی از منکر ، و معاون حزب آزادگان، سخنرانی های مفصّلی داشتند و شخص اخیر الذکر از همه سازمانهای اسلامی تقاضا بعمل اورد که در زیر لوای جماعت اخوان المسلمین گردهم آمده و به مبارزه شان ادامه دهند .

در جمله سخنرانان دکترعبدالصبور شاهین از اعضای‌بارز جماعت‌اخوان که‌استاد دانشگاه قاهره است نیز بیانیه ای ایراد کرد. همچنان برادر سیف الاسلام فرزند ارشد امام شهید حسن البناء بیانیه ایراد کرد و در آن متذکر شد که آنانیکه گمان می برند بعد از وفات استاد تلمسانی شاید اختلاف درجماعت‌اخوان المسلمین بروز کند ، اشتباه می کنند ، زیرا مسئله رهبری در اخوان قبلاً حل شده و از جمله اعضای دفتر ارشاد هرکه بزرگ سال ترباشد وظیفه رهبری را بدوش می گیرد .



استاد محمد حامد ابو النصر و شهید فرغلی همراه با جمال ناصر

روابطی که با نیرومندی آغاز یافت و سر انجام به شهادت فرغلی ، و (۲۱) سال حبس محمد حامد ابو النصر خاتمه پذیرفت

از همینرو محمد حامد ابو النصر که در سال ۱۹۱۳ در منفلوط مربوط ولایت رسید اسیوط مصر تولد یافته و از جمله نخستین کسانی است که از منطقه صعید با امام شهید بیعت نموده بصفت مرشد عام تعین شده است .

محمد حامد ابو النصر که ۷۳ سال عمر دارد از زمان امام شهید حسن البناء عضو مکتب ارشاد بود ، در جنگ با اسرائیل ، مسوولیت جمع آوری اسلحه را بدوش داشت در سال ۱۹۴۸ به همین جرم مانند سائر رهبران اخوان‌المسلمین‌زندانی شد ، درسال ۱۹۵۴ بعد ازینکه ناصر از خط اخوان منحرف شد به ۲۵ سال حبس محکوم گردید و در سال ۱۹۷۵ بعد از سپری کردن ۲۱ سال زندان رهائی یافت.

تحلیلگران و مبصرین سیاسی ایکه در تشییع جنازه اشتراک ورزیده اند میگویند که : این گرد همائی در حقیقت همه پرسی ایست‌که بروجود قانونی و شرعی جنبش اخوان المسلمین صحه میگذارد. زیرا باوجودیکه «۳۲» سال از انحلال رسمی جماعت از طرف دولت میگذرد، و باوجودشکنجه رهبران واعدام آنها نظیر شهید عبدالقادر عو.. ، یوسف طلعت ،



سید قطب ، هواش عبدالفتاح اسماعیل
که در سال ۱۹۶۶ جام شهادت نوشیدند .

شهید قرآن سید قطب ، محمد فرغلی ، ابراهیم الطیب عنداوی دویر ، محمود عبداللطیف ، محمد یوسف هواش ، عبدالفتاح اسماعیل و کمال شنانیری وصدها تن دیگر تشییع جنازه تلمسانی ، مردمی بودن جماعت اخوان المسلمین را به همگان واضح می سازد .

زندگی سراسر تلاش استاد تلمسانی درسهای آموزنده ای به همه دعوتگران مسلمان دارد که ان شاءالله جهت‌آشناشدن باافکار این‌فقیدسترگ نهضت در شماره های بعدی این مجله نبشته های اورا به خوانندگان ارجمند پیشکش می کنیم .

«اداره»



شهید یوسف طلعت درمیان جلادان .

(۱) تلمسان نام منطقه ایست در الجزائر که تاریخ مقاومت قهرمانانه مردم آنرا برضد فرانسوی های استعمار گر هنوز هم بخاطر دارد و جدپدر استاد تلمسانی بعد از تسلط فرانسوی ها در سال ۱۸۳۰م از تلمسان به مصر هجرت کرده است .

نظری در رابطه با حل سیاسی قضیهٔ افغانســـــتان

واقعیت است که کشورعزیزونهایت دوستداشتنی ما افغانستان از نگاه موقعیت جغرافیائی در قلب آسیاواز نگاه محبوبیت وحس وطن دوستی در قلب فرزندان غیور یعنی افغا ن ها قرار دارد . این سرزمین باستانی دارای منابع طبیعی وسر شار بودمو ازجانب دیگر دارای خصلت شاهراهی برای تجارت ودروازهٔ است بـرای رسیدن به مناطق نفت خیز خلیج و آب های گرم بحر هند . ازینجا است کهاین سر زمین کوهستانی ومرد- خیز در طول تاریخ مورد حملات استعمارگران وصحنه رقابت ابر قدرتهای جها ن،گردیدهاست ودر هر دوره ازتاریخ فرزندان با شهامت خویش راموردآزمایش قرار داده، چنانچه تاریخ شاهد تهاجم ومظالم استبدادگران ازقبیل سکندر، چنگیز، تیموریها، مغل‌ها ، انگلیس ها (سه بار) و . . . میبا شد که هر یک از ین متجا- وزین ستمگر به نوبهٔ خوددرس عبرت گرفته‌به شکست مواجه شده اند ، لذا افغانستان این میهن د لیرمردان در طول تاریخ به یاری خداوند منحیث یک کشور آزاد و مستقل تسلسل تاریخی خویش را حفظ کرده وامروزبه‌حیث یک کشوراسلامی در نقشه جهان برسمیت شناخته میشود وفرد فر د جا معه منحیث عضو جامعهٔ کشورهای‌مسلمان درراه حفظ آزادی ونوامیس ملی خویش درهرنوع شرایط دشوار آماده ایثار وقربانی میباشد .

اینکدرین دور از تاریخ کملت غیورو مسلمان افغانستان بار دیگر درآزمون زمان قرار گرفته است نوبت به روسهای ناپاک ، کثیف، وبی کلتور میرسد تاغرض رسیدن‌به‌مناطق نفت خیز خلیج و بحر هند ، حمله‌ورشوند. روسها که سالیان‌متمادی ازدوره‌تزارهـا بـا اینـو آرزوی‌رسیدن به‌بحرهند راداشتنددر جستجوی امکاناتی بودند تاراهی‌در یافت نما یند که بتوانند به سهولت به‌این‌متصد برسند . این مسئله بعد از انقلاب کمونستی ژویه (۱۹۱۷) که بلوک‌های‌شرق‌وغرب در تسخیر ممالک اسلامی‌و جهان‌سوم‌در رقابت‌می افتند (خصوصا بعدازجنگ دوم جهانی) کسب اهمیت می کند، روسها درین مسابقه ازشدت عمل‌کارمیگیرند و بسیاری از ممالک اسلامی وجهان درحال رشد را یکی پی دیگر بنابر سیاست های فریب گرانه خویش به همکاری تربیه شدگان‌الحادی‌خویش تحت‌حاکمیت خود می آورند.درین‌مورد میتوان‌ازیمن جنوبی،الجزایر، کیوبا،انگولا ، گینی‌بیساو ، اتیوپی ، کوریای شمالی،ویتنام وغیره نام برد که آنهارا بشکلی‌از اشکال تجزیه‌وسلب‌آزادی‌شان‌یکی‌پی‌دیگر دردام‌خود گیرسازند .

طـوریکه‌قبلایادآور شدیم یکی ازاهداف اساسی روسها رسیدن به مناطق نفت خیز خلیج وبحر هند میباشد تابتوانندازین ناحیه‌تسلط کامل خودرا بالای جهان‌وجهانیان ثابت کنند،به غرض این هدف پلید خویش روسها درمرحله اول دوکشور همجوار اسلامی (ایران و افغانستان) راهدف قراردادند .ودرین دو کشور تربیه شد گان ملحد خویش رابنام های توده‌ئی (خلقی‌و پرچمی)موظف ساختند تا ازین غلامان حلقه بگـوش بنابر خصلت وطنفروشی خـو یش در زمینه براوردن‌اهداف شوم روس ها تلاش نمایند .

خوشبختانه در ایران با پیروزی‌انقلاب اسلامی این پلان شوم شان ناکام و مزدوران روس به‌گودال تاریخ سپرده شدند ، اما بدبختانـه روسهای استعمارگر در افغانستان عزیز توانستندگماشتگان و نـوکران‌پلید خویش ، تره‌کی ، لعین ،کارمل ونجیب این‌جواسیس خود فروخته و چاکران فرومایه‌رابه‌قدرت برسانند گر چه روسها بنا بر پا لیسی استعما ری خویش در رژیم های فا سد (ظاهر شاه داؤد شاه) توانسته بودند در افغانستان کاری به نفع خود بکنند و نتیجه (۶۰ سال مداخله استعمار گرانه که با قرار داد (۱۹۲۱) فیما بین ا ما ن الله خا ن و لینن آغاز یافته و عقد گردیده بود با کودتای ننگین هفت‌ثور سال (۱۳۵۷) برملا گردید .

اولین دست نشانده وسگ زنجیری روسها بعداز کودتای ثور ‌تره کی بود.این تیکه دار کمو نیز م در کشور ما با اعلام خطوط اساسی سی و پنج(۳۵) ماده ئی چهره واقعی خویش را در مورد ضدیت با اسلام و مسلمانان نشان داد .

این زمانی است که نهضت اسلامی در کشور در صدد دریافت راه ها وامکاناتی است که تا بتواند منحیث یک‌مشت کوبنده و یک حرکت نیرومند علیه این گما شتگان کمونیزم‌بین المللی به جهاد مسلحا نه بپردازد .اعمال ضد انسانی این فرومایه‌گان، احساسات مردم متدین و ملت ملحشور میهن با ستانی مارا بر- انگیخت ودسته دسته به نیروی مقاومت اسلامی ملحق شدند ودست به قیام ها زدند . تره کی و همراها نش که انقلا ب نا م نها د خو د را در خطر دیدند در برج قوس سال (۱۳۵۷) با هیئت چند نفری عازم روسیه شد ند تا از بادار کمو نست خویش (برژنف) دستور بگیرند. درین سفر بار دیگر معاهده دوستی که در سال (۱۹۲۱) بین امان الله و لینن عقد گر د ید ه بو د دو با ره تمدید شد و روسها تعهد کردند که حاضرند در اینده هر نیرو، مقاومت و جنبشی که علیه رژیم الحادی کابل قد علم کند علاوه بر ارسال طیارات ، تانک ها ، سلاح‌هاومهمات ، اعزام قوای مسلح خویش را نیزدریغ نه خواهدکرد . این زمانی است که نهضت اسلامی در سراسر کشور اوج گرفته وجنبش اسلامی به حیث یک نیروی کوبنده فعالیت های جهادی‌خویش را شدیدترنموده بود .

تره کی و دار و دسته اش در کشتار ، زندانی ساختن ، اختناق و بمباردمان مردم بی دفاع کشوراز هیچ گونه شدت عمل دریغ نکردند .از یکطرف تنفر مردم در مقابل این جا نیان کثیف زیاد گردید و از طرف دیگر تره کی و بعداً امین نه توا نستند که قیام

سراسری ملت مجاهد ما را سر کوب نمایند، از ینجا است که روسها درجستجوی کودتای دیگری شدندتا برای غلام دیگر خویش (کارمل) که درچکسلواکیا برای روز مبادا از طرف روس ها حفاظت می‌شد زمینه را مساعد سازند ، لذا حفیظ الله امین در برج سنبله (۱۳۵۸) تره کی را از بین برد و قدرت بدست امین سفاک افتید (توجه باید داشت که تا هنوز هم حرف حل سیاسی مسئله افغانستان وجود ندارد زیرا این پالیسی روسها است که‌تا مغلوبیت خویش را احساس نه کنند دم ازصلح نمی زنند).

امین برای اینکه خود را حق به جانب نشان بدهد از یک طرف شعار (قانونیت ، عدالت ، و مصونیت)را به‌جای‌شعار (حزب‌وتره‌کی‌روح وجسم اند) عوض کرد وازطرف دیگر تعداد کشته شده گان دورهٔ بعد از کودتای هفت ثور رابا شهرت مکملهٔ شان به مرکز و ولایات کشور توزیع کرد. مسؤلیت این وحشت را که تقریباً تعداد کشته شده‌گان به (۱۰ر...) شهید میرسید به دوش تره کی انداخته در حالیکه خودش مستقیماً در مورد سهیم بود ، از طرف‌دیگر حفیظ الله امین تره‌کی را در اندامات متهم به عدم قاطعیت انقلابی نموده وچنین مثال میداد که در وقت تره کی‌تعداد جبهات مجاهدین‌به (۱۰۰) جبهه در سراسر کشور میرسید در حالیکه به مجرد انتقال قدرت به حفیظ الله امین تعداد این جبهات به (۳۰) جبهه تقلیل یافت و دیگرانش محو گردید .

در حالیکه این ادعا دروغ محض بوده زیراز اوایل کودتا که هر جبهه مجاهدین‌وسنگر داران تا هنوز مستحکم و پا بر جا است .

حفیظ اله امین برای‌فریب‌دادن اهالی کشوراز چال های زیادی‌استفاده‌کرد که‌یکی ازانجمله تعیین هیئتی بود برای تدوین وتصویب‌قانون‌اساسی‌کشور وهدف اساسی آن‌درین مورد این‌بودتاسیاست‌راازمذهب و دولتداری ر از مسائل شرعی جدا سازد تا خوبتر قوانین‌روسهادر مملکت تطبیق شده بتواند .

حفیظالله بنابرهدفی‌که داشت دربرج جدی سال (۱۳۵۸) از حکومت پاکستان ، خواستار شد تاوزیر خارجه‌وقت (اغاشاهی) رابه افغانستان باهیئتی اعزام دارند تادر رابطه با اوضاع سرحدات افغانستان وپاکستان صحبت کرده باشند. (بازهم روسها راضی نیستند به‌حل سیاسی افغانستان اقدام نمایند زیراآخرین چال شان که‌عبارت ازپیاده کردن قوای سرخ است بکار نه‌افتاده است) قراربود اغاشاهی به تاریخ (۶) جدی سال(۱۳۵۸) در رأس‌هیئتی عازم کابل‌شود بچون روسها ازین موضوع اگاهی پیداکردندایزسفرا غاشاهی رابه تاریخ (۹) جدی به تعویق انداختند تاخود را آماده کودتای دیگری بسازند ؛ این‌بود که‌درشام (۶) جدی بالای قصر دارالامان که‌دران وقت‌حفیظ‌الله‌امین باداردسته خویش درانجامیزیست‌حمله ورشده حوالی ، دو بجه شب بود که‌به هدف خویش‌مؤفق شدند وصدای رادیو تاشکندبه‌قدرت رسیدن‌ببرک‌کارمل رابا‌همراهان‌ش اعلام کرد . همزمان باین، اعلان کردند که‌حکومت‌شوروی‌به خاطرخنثی ساختن‌حملات دشمنان‌خارجی افغانستان (امریکائی هاو چینائی ها!!!) تعداد قطعات محدود خویش را به افغانستان اعزام نموده‌اند .این قطعات‌محدود مجهزباهرگونه‌سلاح عصری به تعداد یکصدو پنجاه هزار نفر داخل خاک افغانستان شدند (باید متذکرشد که‌هنوز هم روسها ازحل سیاسی سخن‌به زبان‌نمی آورندزیراعسکر تازه‌دم روس تاهنوز ازملت مجاهد افغانستان درس عبرت نگرفته است) ببرک کارمل این جاسوس شناخته شده روس ها برای اینکه توده های بی دفاع کشور رافریب داده باشد درظاهر سیاست انعطاف پذیری وترس رابکار برد . بطور مثال آزاد ساختن زندانیان پلچرخی که‌در واقع‌علمچهرمهای‌شناخته شده پرچمدران شان اززندان رهائی یافتند وعوض شان برادران مبارز مان بنابر دساتیر حربی وخاد بزندان هابرده شدند . به‌همین ترتیب نیرنگ بازی دیگر از کارمل وکارملی دررابطه باتسلط یابی‌ومهارکردن ملت غیور کشورما عبارت بودند از :- اعلام عفوعمومی در رابطه بافامیل های مهاجرشده ، عسکرگریزها ، تغییر بیرق سرخ به‌بیرق سه‌رنگ وهزاران مجرمین دیگر، امادهٔ دوباره زمین هابه‌مالکشان که‌توسط تره‌کی‌ها (خلقی‌ها) توزیع‌شده بود،تشکیل جبهه وسیع ملی پدر وطن ، تاسیس وزارت اوقاف وشئون اسلامی، اتحادیه های صنفی، اتحادیه ژورنالستان،سازمان‌صلح همبستگی‌وغیره .

ببرک کارمل حتی درمرامنامه حزب الحادی خویش نیز تغییری واردکرد ، درحوت سال(۱۳۶۰) کرسی بدنام کنفرانس سرتاسری (۲۱ — ۲۵) حوت جلسه دایر کرد که مرامنامه حزب خویش رابه برنامه عمل‌تبدیل کردند .

وتغییرات‌زیادی دران واردکردند.یکی‌ازتغییرات عمده‌آن تقلیل دوره آزمایشی‌اشخاص بیسواد (کارگر) دررابطه باارتقاء ازدوره ازمایش به‌اصلی بوده تااز یکطرف طوری جلوه داده باشندکه‌ازکارگران دفاع می‌کنیم وازطرف دیگراز بیسوادی انهادر رابطه با اکمال قوای نظامی خویش استفاده کرده باشند (تاهنوز هم‌ازحل سیاسی قضیه افغانستان هیچ حرفی زده نمیشود زیراروسهاتاهنوز فکرمی‌کنند،مقاومت به مرورزمان ضعیف خواهد گردید درحالیکه مصادف بااین انعطاف پذیری کارملی‌ها اتحاد مجاهدین اسلامی افغانستان‌استحکام‌می‌یابد وزمین بالای‌کارملی‌ها تنگ‌ترشده میرودفقط برای‌کارملی‌ها وباداران پلیدوبی فرهنگ‌شان‌یک‌چال‌باقی مانده‌بود که آلهم عبارتست از پیشنهاد حل سیاسی قضیه افغانستان،تا اینکه‌توانسته باشند توجه جهان صلح دوست را درین مورد جلب کرده و از طرف دیگرمقاومت نهضت اسلامی ما را بطی ساخته و به بیراهه بکشانند - اما بی‌خبرازینکه ما منحیث یک نیروی رهبری شده بعد ازین به هیچ حیله و نیرنگ دشمن اعتنا نی نداریم وتنها متکی به ذات خداوند و امیدوارنصرت بی‌پایان او می‌باشیم.

میدانیم که‌قوای سرخ‌شوروی بروزشش‌جدی فریب دروغبانی‌های‌کار ملی هاراخورده‌اعزا مشده بودند اما درین زور آزمائی خویش به ناکامی کامل مواجه‌شدند. از طرفی‌همه‌جهان و جهانیان‌این‌تجاوز وحشیانه روسها را در افغانستان به سطح ملی و بین‌المللی‌بارها تقبیح کردند و خواستار اخراج بلاقید و شرطشان از خاک افغانستان گردیدند - دیگر چاره نداشتند جزانکه غرض حل سیاسی مسئله‌افغانستان سر خجالت خم کنند. از اینجاست که به تاریخ (۴ ر ۴ ر ۶۰) شاه‌محمد دوست وزیر خارجهٔ رژیم منفور کارملی در ژنیو در رابطه با مسئله افغانستان با صاحب‌زاده یعقوب خان بصورت غیر مستقیم مذاکره مینماید و همچنان بر ژنف به تاریخ (۳ ر ۱ ر ۶۰) دررابطه با طرح صلح و امنیت خلیج چنین نظر میدهد:«مسکو حاضر است قوای خود را از افغانستان‌دوباره بخواهد اما به شرطیکه مداخلهٔ‌خارجی در افغانستان توقف داده شود » . این پیشنهادات کارمل ، کارملی ها و بالاخره روسهای‌مکارمکرراً صورتگرفت که حتی‌فعلاً به‌هشتمین دور مذاکرات غیر مستقیم بین وزرای خارجه افغانستان و پاکستان میرسد - این پیشنهادات به جز فریبکاری و دروغبافی چیزی دیگری‌نیست (والاکورهم میداندکه‌دلدمشور است)درسال (۱۳۶۴) که آمادگی روسها برای هشتمین دور مذاکرات غیر مستقیم در ژنیو گرفته می شد روسها به کارملی‌ها دستور دادند تا غرض جلب‌وجذب تودمهافعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خویش را شدت بخشند تا برای حق بجا نب جلوه دادن‌پیشنهادصلح، زمینه مساعد گردد . از اینجاست که کارمل به‌تاریخ ۳ر ۳ ر۶۴ تأسیس جرگه های ملی را به غرض تحکیم قدرت و

بقیه در صفحهٔ ۱۱۳

دکتور «حقشناس»

دسایس و جنایات روس در افغانستان

شیوه‌های جاسوسی روس در عهد امیر حبیب الله خان

روس‌ها جهت رسیدن به آرزوی دیرینهٔ خویش و فراهم ساختن زمینهٔ مقدمات تطبیق پلان‌های استعماریشان در افغانستان، از سازمان‌های جاسوسی استفاده کردند. ودرپی‌آن شدند تا نخست اوضاع و احوال این کشور و مردم آن و نیز خصوصیات محیطی و فرهنگی و جغرافیائی‌اش را به نحو کامل و مطلوب ارزیابی کنند و در صورت امکان افرادی را به خدمت و همکاری خود جلب نمایند تا در آینده رهنما و رهگشایی باشد. واینکار سرآغاز دفتر استعماری روس است که در هر کشوری نخست کسب آگاهی می‌کنند و سپس تحت عناوین داد و ستد تجاری در عمق کشورها نفوذ می‌نمایند تاآنکه برسند به مسایل فرهنگی و نظامی و اقتصادی و فراهم سازی نقشهٔ کودتا و برهم زدن سازمان‌های ملی و برانداختن حکومات و بقدرت رسانیدن‌چاکران ومزدورانی که از طریق جاسوسی امتحان خدمتگذاری به روس را داده باشند و از مدرسه وطن‌فروشی گواهی‌نامه حاصل کرده باشند. برای رسیدن به این آرمان شوم و ضد انسانی خویش بهر وسیله‌ای که ممکن و در اختیارشان باشد متوسل می‌شوند. پول، زن، رشوه، قبول عقیدهٔ دیگران و گزینش راه و رسم رایج در محیط مورد نظرازجمله وسایلیست که روس‌ها از آن در شبکه‌های جاسوسی خویش استفادهمی‌کنند. به همین روش در عهد امیر حبیب‌الله خان نیز شیوه‌های مختلف جاسوسی را بکار بردند و از طرق مختلف و در لباس گوناگون داخل افغانستان شدند که نمونه‌ای از آنرا در زیر نقل می‌کنیم:

سراج‌الاخبار درسال دوم شماره (۱۵) تاریخ دوم ثور ۱۲۹۲ شمسی در صفحه ۶ زیرعنوان: " از ماورای دریای آمو برای ما نوشته‌اند" نامه‌ای را نقل قول می‌کند که‌به ادارهٔ اخبار رسیده و خلاصه‌اش چنین است: "ازچندی‌است که روسها به قالب‌ها وقیافت‌های مختلف به خاک پاک افغانستان داخل میشوند و چون آسانترین طریق راه‌مسلمانی را یافته‌اند، به حیله‌های مسلمان شدن داخل میشوند حالا آنکه مسلمان شدن یک روس از محالات است. مقصد یگانهٔ آنها همین است که ازترکستان تا بدرهٔ خیبر راهها و گذرگاهها را ملاحظه و دقت نموده بگذرند و علم آووی‌ای که‌لازم باشد بیارند و به این مقصد خودشان بکمال آرامی کامیاب هم میشوند. زیرا چون از دریای آمو می‌گذرند مامورین حکومت افغانیه آنها را تحت الحفظ به کابل میرسانند و از آنجا نیز از راه خیبر به هندوستان می‌برآرند که‌اصل مقصد آنها نیز همین‌است. بعضی از این جاسوسان چون یکبار این سیاحت خودشان را اجرا کردند به‌آن قناعت نکرده دوم بار باز به این سیاحت می‌برایند و محصولات معلومات خود را می‌آرند. حالا آنکه اگر مامورین حکومت از سر حد آنها را پس بگردانند و نگذارند که داخل آن خاک پاک شوند بهتر خواهد بود".

گرچه این طرز جاسوسی ظاهرا" بسیار زیرکانه است ولی آنطور که جریانات گواهی میدهد دستگاه اداری آنوقت در زمینه غافل و بی‌تفاوت نبوده با حزم و احتیاط کامل اوضاع را مراقبت می‌کرده‌اند و تعداد زیادی از جاسوسان روسی بدام افتاده بود. در عین حال شبکه‌های مخصوص مراقبت و پاسداری در مرزها و نیز عیاران ماهری جهت دریافت معلومات و آگهی‌های لازم گماشته شده بود که در واقع میتوان آنرا یک عمل مثبت تلقی کرد.

روسها که در حیله و مکر و بی‌حیائی یگانهٔ روزگاراند از ترس اینکه کوس رسوائیشان بصدا درنیاید و حکومت افغانستان شکوه و شکایتی سر ندهد، گاه‌گاه در جراید خود ازگرفتاری جاسوسان افغانی در روسیه خبرهائی نشر می‌کرده‌اند. با این ادعا که افراد متهم میخواسته‌اند نقشه‌ها و پلان‌های سرحدی و نظامی را در اختیار دولت افغانستان قرار دهند. سراج الاخبار در شمارهٔ دوازدهم سال سوم، نهم‌حوت صفحه دهم و هم در شمارهٔ چهاردهم سال سوم ۷ حمل ۱۲۹۳ شمسی خبرهائی را در زمینه نشر کرده که یکی آن از قول اخبار " اقدام" چاپ استانبول است. در اخبار مذکور از گرفتاری دو نفر در سرحدات روس بنام‌های ابراهیم بن محمد و خواجه‌محمد بن عبدالکریم تذکر داده شده است که ایشان دربارهٔ اوضاع و احوال ترکستان و بخصوص مسائل نظامی اطلاعاتی را در اختیار دولت افغانستان قرار میدادند. سراج‌الاخبار در حالی که خبر مذکور و تبصره‌های جراید روس را در این مورد رد می‌کند بازهم به‌این نکته اشاره و تاکید می‌نماید که اگر چنانچه این اخبار درست باشد و روس آنها را جزای عسکری بدهد، ما هم مخبرین روس را چنان خواهیم کرد. (یعنی مجازات با لمثل).

حقیقت این است که روس‌ها یک تعداد افراد ناراضی و ضد دولتی و آزادی خواه‌را نیز به این بهانه در روسیه و ترکستان گرفتار می‌کردند و از بین می‌بردند. و این عمل یکی از ویژگی‌های روس است که تا امروز هم ناراضیان و آزادی‌خواهان

را در این کشور به جاسوسی متهم می‌کنند و کمترین جزایش تبعید در اردوگاههای کار اجباری و ناحیهٔ سایبریا است

از طرفی هم روس‌ها میخواستند با این روش اظهار مظلومیت کنند و چنان وانمایند که دولت افغانستان سبب اذیت و آزارشان است و دردسرهائی را بهایشان ایجاد کرده‌اند و آن بیچاره‌ها اصلا" کاری بکار کس ندارند. و به این ترتیب وبزعم خودشان میخواستند جهان و دولت افغانستان را اغفال کنند و به اعمال ننگین خویش ادامه دهند. ولی مردم حتی برون از مرزهای افغانستان از نیات و کردار ضد انسانی روس‌ها و نقشه‌ها و توطئه‌های اهریمنی‌شان در منطقه و علیه افغانستان بخوبی آگاه بودند. وچه بسا که دولت افغانستان را در این زمینه هشدارمی‌دادند. مثلا" یکی از افراد آگاه بنام " عزیز احمد قریشی " از کلاسکوی نامه‌ای به کابل می‌فرستد و با نگرانی بسیار از اوضاع می‌نویسد که: " ای افغانستان! تو چرا غافلی؟ آیا به تو معلوم نیست که روس منحوس مانند گربهٔ طماع در کمین توست که چون چشم خطا بخورد او بر تو حمله می‌کند و هشدار میدهد که آمادهٔ دفاع شو و عسکر تربیت کن..."

ادارهٔ اخبار ضمن تشکر از احساسات انسانی شخص مذکور، از آمادگی دولت و مردم افغانستان در برابر حوادث و اتفاقات نوی اطمینان میدهد.

روس‌ها در بعد جاسوسی خود نه تنها متوجه جمع‌آوری اطلاعات درساحه محدود اداری و سیاسی کشورها‌اند بلکه این کار را در ابعاد گسترده‌تری انجام‌داده ومی‌کوشند حتی از طریق همین شبکه‌ها " جاسوسی " از نحوهٔ روابط کشورها آگاهی داشته باشند و در صورت ممکن و از راههایی که میسر باشد در آن خللی وارد کنند؛ برهمین اساس، نه تنها جاسوسانش در افغانستان فعالیت می‌کردند بلکه در کشورهای مجاور نیز این عمل را انجام می‌دادند تا چگونگی روابط امیر حبیب الله خان را با همسایگانش کشف نمایند. چنانچه نمونه‌ای از این اقدام شیطانی را در زیر مطالعه می‌کنید:

"... قونسل‌های روس و انگلیس مشفقا" در مشهد مراقبت می‌کنند که بدانند بین دولت افغانستان و ایران مراودات و مکاتبات و مخابراتی هست یا خیر ولی به نتیجه نرسیده‌اند. در کوه سنگی در پشت کوه اول از طرف روس‌ها عمارتی بنا شده که جهت تفتیش ایالت خراسان بدانجا رفته‌اند. ولی بواسطهٔ موانع بسیار بر ایشان مجهول مانده"

امـا آنطور که معلوم میشود دولت افغانستان هرگز از این اقدامات نمی‌هراسد و با دقت و هوشیاری اعمال روس‌ها را زیر نظر دارد. بدانگونه که روس‌ها در برابر چنـان آگهی و عدم تسلیم برآشفته میشوند و بعنوان تهدید و تخویف درخواست می‌کنند که منطقه ذوالفقار در سرحد به ایشان واگذار شود (۲). در عین حال بسیار محتـاط و ماهرانه می‌کوشند در داخل افغانستان و در میان قشر چیز فهم و دست اندرکاران دولـت نفـوذ پیدا کنند و از این راه نیز ضربه‌ای بر دستگاه سیاسی و اداری افغانستان وارد آورند. تا باشد که امیر مجبور گردد، در روش خویش نسبت به روس تجـدیـد نظر کند. چون هیچکدام از این حیله‌ها و قدرت‌نمائی‌ها کارگر واقع نشد، آنگاه به نیرنگ دیگری متوسل می‌شوند و میخواهند بنام معلم وکارشناس در معارف افغانستـان که تازه آغاز بکار کرده بود، راهی یابند. بنابراین بصورت مستقیم و غیر مستقیم می‌کوشند تا در دربار و میان مردم این زمزمه را سر دهندو توجه مسئولین را بخود جلب نمایند. لیکن این حقهٔ روس‌ها نیز بجائی نمیرسد و سراج الاخبار که زبان رسمی دولت بود در شمارهٔ (۱۸) سال هفتم صفحه ۷ — ۸ هفتم ثور ۱۲۹۷ شمسی به منظـور رد آرمان روس، تحت عنوان " موانع خارجی معارف افغانستان " مقاله‌ای نشر می‌کند. ودرآن از مشکلات استخدام معلم و کارشناس خارجی صحبت می‌کند و اشاره به انگلیس‌ها مینماید که چقدر دلشان به حال هندوستان سوخت که بحال ما بسوزد و بعد ادامه میدهد که: "... علی‌الخصوص با لخصوص که ما علوم و فنون حربیه و عسکریه را به هیچ صورت از دولت همسایه خود آموخته نمیتوانیم وافسر از آنها آوردن را باید هلاک خود تصور کنیم و می‌کنیم زیرا الای‌هائی که روس‌ها در ایران تربیه کردند یک درس عبرت گاه عظیم است."

آری! روسهـا ایران را توسط همان افرادی که تربیت کرده بودند، زیر و رو ساختند و بخون کشیدند و میخواستند اینکار را در افغانستان نیز بمرحلهٔ اجرا و عمل گذارند. لیکن درایت و هوشیاری و با ترس از خود و مآل‌اندیشی دولت‌مردان وقت، مانع از آن شد. و اینکه محمـد داودخان هم اندکی از هوش و آگاهی برخوردار می‌بود و اجازه نمیداد که هزاران افسر و جاسوس روسی وارد ارتش شوند و صدها جـوان ما در روسیـه تربیه نظامی به بینند، تا امروز از شر این جنایتکار تاریخ درامان می‌بودیـم و خاک ما بدست سفاکان روسی به مجمری از آتش و خون تبدیل نمی‌شد وجود نیز درپیشگاه تاریخ و ملت افغانستان و در حضور خدا سرافکنده و سرمسار نمی‌بود.

بهرحال روس‌ها چنین تلاش‌هائی را جهت ره‌یابی به کشور ما در عهد امیر حبیب‌الله خان انجام دادند که بکار انداختن (ریل) در افغانستان و امتداد آن به‌اروپا یکی از آنجمله بود. و در بسا موارد انگلیس و روس هر دو پیشنهاد واحد و یا مشترکی می‌کردند که نمونه بارزی از اتحاد نظر و منافع مشترک آنها را بازگو می‌کرد. اما تمام نیرنگ‌های روس خنثی می‌شد و پیشنهاداتشان رد می‌گردید و با همهٔ فشاری کـه از هر جهت وارد می‌شد بر ثبات و پایداری امیر در خویشتنداری از نزدیکی بـا روس خدشه‌ای وارد نمیکـرد و با قاطعیت و صراحت در برابر روس ایستادگی و مقاومت می‌نمـود. روسها هم بیش از آنچه ذکر شد نمیتوانستند کاری انجام دهند. زیرا هنوز بخارا به صفت حایلی بود که روس‌ها بایستی اول از آنجا بگذرند.

روس‌ها که در تلاش‌های مداومشـان جهت بدام افگندن امیر و نفوذ در بین مردم به‌ناکامی مواجه شده بودند، دست به اقدام دیگری زدند و در آخرین مرحله توانستند باب آهنینی را که سالها به رویشان بسته بود با کلید تجارت بگشایند و بجای مناسبات سیاسی روابط تجاری برقرار نمایند. نگارنده فکر می‌کند که ساز[illegible]شار تجـار داخلی و نیروهای مرموز دیگری، امیر حبیب‌الله خان را وادار کرد[illegible]د تا بـه انجام همچو معامله‌ای موافقت کند و آغاز کاری را اجازه دهد که از هر اقدام دیگری خطرناکتر بـود. و از ایـن طریق روس‌ها توانستند در بین افراد بانفوذ و سرمایه‌دار رخنه کنـد و خیلی هم به راحتی و آسانی نقشه‌های خود را به مرحلهٔ تطبیق قرار دهند و شبکه‌های جاسوسی خود را سر و سامان بخشند. روسها در این مراوده امتیاز بزرگی برای تجار افغانی قائل شدند بدین معنی که هر اندازه تکس ومالیاتی که دولت از تجار و اشیاء تجاری می‌گرفت، به تجار افغانی تخفیف قائل شدند وبه‌این ترتیب در اندک زمانی گراف تجارت افغانستان با روسیه به بالاترین رقم رسید. تا آنکه در سال ۱۹۱۵ م میزان تجارت با روس از نظر ارقام وارداتی بـالـغ بر پنج و نیم میلیون روبل و از نظر صادرات مبلغی حدود بیست و چهار ملیون روپیه معـادل هشت میلیـون روبـل را احتوا می‌کرد. کالاهائی که به روس صادرمی‌شد عبارت بود از: پشم، پنبه و میوه‌های خشک و تر. و آنچه وارد می‌گردید عبارت بود از: پارچه‌هـای ابریشمی و زری و پشمی، آلمو نیم، شیشه، شیرینی، عطریات، موزه، کفـش، اشیـاء چوببی ساعت و امثال آن. روس‌ها از چانسی که برایشان دست داده بود خیلی خوش و راضی بودند و فکر می‌کردند که به آرزوهای خود رسیده‌اند و این فکر کاملا" درست هم بود. چه همینکه با شیرینی‌های خود دهان تجار و دسـت اندرکاران دولت را شیرین کردند و در حالی که ایران هنوز هم در دستشـان بود فورا" به بخارا حمله کردند و طبق سیاست گام بگام خویش یک گام جلوتر گذاشتند. حمله به بخارا در زمانی که افغانستان غرض بدست آوردن استقلال خویش بـا بریتانیا درگیری داشت، بهترین فرصتی بود که روس‌ها از آن استفاده کردند و موفق هم شدند. و جای تعجب این است که همزمان با سر و صدای اتحـاد مسلمین و فراهم شدن زمینهٔ این اتحاد روس‌ها بخارا را مورد حمله قرار

میدهند و امیر حبیب الله خان هم به تاریخ پنجشنبه ١٨ جمادی الاول ١٢٩٧ بصورت ماهرانه و مرموزی در کله گوش لغمان بقتل میرسد. نگارنده را گمان بر این است که قتل امیر مذکور هر انگیزه‌ای که داشته باشد و بدست هر کسی که عملی شده باشد، بریتانیا و روس هر دو در آن توطئه اشتراک مساعی داشته‌اند که مهمترین عاملش، خوف از عملی شدن اتحاد ممالک اسلامی، تسخیر بخارا بدون دردسر و خنثی کردن نهضت آزادی خواهی افغانستان بوده است. و اینها همان مسایلی‌اند که هر دو کشور را علیه افغانستان در یک جبهه و نظر مشترک قرار داده بود. وبه همین اساس قبلاً" معاهده‌ای بین خود امضاء کرده بودند. و در آن امتیازات و صلاحیت و نحوهٔ کار هر یک مشخص شده بود که در مباحث آینده گوشه‌هائی از این نکات روشن خواهد شد، در نتیجه باید گفت که امیر حبیب الله خان در روابط خود با روس بیش از هر کسی محتاط بوده و در تمام پروژه‌هائی که در ساحات نظامی و طباعتی و صحی و اجتماعی داشته است از کارشناسان و ماهران ترکی استفاده کرده و تا آخرین دقیقه هم نگذاشته است که یک نفر روسی تحت این عناوین داخل افغانستان شود. ولی برقراری روابط تجاری با روس این سد را شکسته است و نیکوترین راه و فرصتی را فراهم ساخته که روس‌ها سالها در انتظار آن بوده‌اند.

فصل چهارم

امیر امیرامان‌الله و روابطش با روس

تکیه زدن امیر امان الله بر اریکه قدرت، مصادف است با جنگ سوم افغان و انگلیس و اوج ناآرامی‌ها و بدبختی‌ها. و از همه مهمتر گشوده شدن باب نفوذ سیاسی روس در افغانستان که در واقع میتوان گفت امیر امان الله نقطه عطفی است در تاریخ مناسبات سیاسی افغانستان و روسیه و اولین کسی است که با فرستادن نامه و پیک برای بنیان‌گذار جنایت و آدمکشی در تاریخ (لنین) زمینه را فراهم ساخت تا پای نحس روس وارد افغانستان شود و رویاهای دیرینه‌اش تحقق یابد. بدین معنی که امان الله خان اولین زمامدار یک کشور مسلمان بود که نماینده و مراسله‌ای به مسکو فرستاد و رژیم ملحد و ضد انسانی روس را به رسمیت شناخت.

موصوف اولین بار پس از دستیابی بقدرت، در می ١٩١٩ دو بار به مسکو نامه فرستاد و در نامه‌هایش لنین را " والاگهر" خطاب نمود و از وی درخواست پذیرش نماینده‌ای را کرد که میخواست نزدش بفرستد. لنین که منتظر چنین فرصتی بود و در خواب هم امکانش را نمی‌دید، به این تقاضا پاسخ مثبت داد که در اثر آن هیئتی تحت ریاست محمد ولی خان عازم مسکو گردید. این هیئت که در آپریل ١٩١٩ کابل را ترک گفت بتاریخ دهم اکتوبر همین سال وارد مسکو شد و از طرف کمیسار امور خارجی به گرمی استقبال گردید. کمیسار خارجی دولت روس به محمد ولی خان گفت: ما میدانیم شما به کمک احتیاج دارید و روسیه حاضر است تا شما را کمک کند. ولی محمد خان در جواب اظهار امتنان کرد و پس از ابراز آرزومندی سلامتی برای لنین و تروتسکی و چچرین گفت: ما جدا" به کمک شوروی نیاز داریم و میدانیم که حالا مسلمان‌های روسیه آزادند (١).

بتاریخ ١٨ اکتوبر رادیو مسکو مذاکرهٔ نیم ساعته نماینده افغانستان را با لنین پخش نمود و گفته شد که نمایندهٔ افغانستان اظهار امیدواری نمود تا روس

آسیا را از سلطهٔ امپریالیزم اروپا خلاص کند. ولی او فکر نمی‌کرد که سوشل امپریالیزم روس بیش از هر کشوری برای آسیا و اسلام خطرناکتر است.

روس‌ها از همان آغاز بفکر کمک‌های نظامی و دست‌یابی به ارتش افغانستان بودند (١) و میخواستند از کشور ما بحیث یک ثمر خود استفاده کنند. همزمان با موجودیت هیئت افغانی در روسیه، یک هیئت روسی تحت سرپرستی K.Bravin بتاریخ ۴ سپتامبر ١٩١٩ وارد کابل شد و پیش‌نویس اینکه روس‌ها پنجده را باردیگر به افغانستان واگذار میشوند با خود آورد. در این پیشنویس آمده بود که روس‌ها برای افغانستان پول، سلاح، مهمات و کمک‌های تخنیکی آماده میکنند که تا افغانستان آماده شود که در برابر بریتانیا با روس همکاری مشترک کند. (٢) ملاحظه می‌کنید که این اقدام روس‌ها از همان آغاز بمثابهٔ تارخامی بود که میخواستند پای دولت مردان افغانستان را توسط آن به بندند و از مردم ما جهت برآورده شدن مرام‌های استعماری‌شان در منطقه و علیه بریتانیا استفاده کنند. چنانچه تا آخرین مرحله از این تکتیک استفاده کردند و کشور ما را تسخیر نمودند. تمایل امان الله خان به روس‌ها و آرزوی دوستی با این کشور نه بدان جهت بود که روس‌ها از داعیهٔ آزادی خواهی مردم افغانستان حمایت کنند. زیرا روس‌ها در آن ایام گرفتاری‌هائی داشتند که پس از انقلاب بروز کرده بود. و هم اوضاع کلی جنگ و پیروزی‌ها و آمادگی‌های مردم افغانستان در مرحله‌ای قرار داشت که نیازی به کمک و یاری روس احساس نمی‌شد. تنها انگیزه‌ای که این شاهزادهٔ مغرور و خودکامه را وادار به نزدیکی و دوستی با روس کرد. عکس‌العمل و تظاهری بود که میخواست در برابر انگلیس از خودنشان دهد و در این راه تا آنجا مبالغه و زیاده‌روی کرد که عقلش به زبونی کشید و در تاریکی احساسات شد و ناخود آگاهانه تمیز نیک و بد از وی سلب گردید و راهی ترکستان شد. لنین که صید خوبی در دام آورده بود می‌کوشید تا هر چه زودتر تاهایش را محکم ببندد. و شیوهٔ شاهینی را از یادش ببرد و پرواز را فراموش کند و نیازمند آب و دانه‌ای باشد که صیاد به آبخورش ریزد. لذا در ٢٧ نومبر ١٩١٩ نامه دیگری به امان الله فرستاد و چنان مسحورش نمود که سر از پا نشناخت و متعاقب آن بتاریخ ١۴ دسمبر ١٩١٩ " براوین" بحیث وزیر مختار شوروی وارد کابل گردید. وی از روس‌های سفید بود و چندان دل خوشی از رژیم جدید روسی نداشت. بنابراین تمام گزارشات را به انگلیس‌ها راپور می‌داد و هم امان الله خان را از نزدیکی با روس برحذر می‌داشت. وی یکسال بعد استعفاء کرد و درخواست تابعیت افغانستان را نمود. اما موصوف در اثر توصیهٔ روس‌ها و همکاری دولت افغانستان توسط دو نفر افراد عسکری در غزنه به قتل رسید.

نزدیکی امان الله خان با روس سروصداهائی‌را در میان مردم افغانستان برانگیخت و تعبیرات گوناگونی در مجامع داخلی و محافل خارجی به راه افتاد. که دراثر آن، وزیر مختار شوروی در کابل بتاریخ ٣٠ جولای ١٩٢١ نامه‌ای عنوانی وزیر خارجه افغانستان نوشت و شایعات و افواهاتی که بین مردم از عواقب وخیم دوستی با روس پخش گردیده بود، رد کرد و اطمینان داد که دولت متبوع وی هرگز در امور داخلی و یا در انقلاب اجتماعی افغانستان مداخله نمی‌کند (١). این شایعات و تبلیغات چنانچه جریان بعدی گواهی میدهد توسط خود روس‌ها و عمالشان در گوشه و کنار پخش شده بود. بقصد آنکه امان الله خان را به خوف و تشویش اندر سازند و به این وسیله زمینهٔ معاهده‌ای را فراهم کنند که در واقع سند خودکشی افغانستان و برآورده شدن نخستین مرام روس در جهت تطبیق برنامه‌های پیشروی‌اش محسوب می‌شد. اتفاقا" که چنین شد و بتاریخ ٢٨ فروری ١٩٢١ ــ اولین معاهده بیطرفی و عدم تجاوز متقابله بین هر دو کشور در مسکو به امضاء رسید. و پروتوکول مربوط به آن بتاریخ ٣١ آگست ١٩٢۶ = سنبله ١٣٠۵ توسط محمود بیگ طرزی وزیر خارجه افغانستان و لیونید ستارک سفیر مختار شوروی در پغمان امضاء شد و بنام " قرارداد بیطرفی و عدم تعرض پغمان" مسمی گردید. که بر طبق مواد دوم و سوم آن هر گونه مداخلات مسلحانه و غیر مسلحانه و ضرر رسانیدن سیاسی یا نظامی به یکدیگر مردود محسوب می‌شد. همچنان در این معاهده علاقمندی افغانستان به آزادی و بقای کشورهای مسلمان و آزاد خیوه و بخارا برسمیت شناخته شده بود. لیکن دیری نگذشت که روس‌ها آنرا نقض کردند و در اولین فرصتی که برایشان میسر شد. هر دو کشور مسلمان و آزاد مذکور را تسخیر کردند.

ادامه دارد

مائویسم

دستیار مطمئن کمونیزم روسی

خوانندهٔ ارجمند درین نوشتار سعی بر آن شده تا با صرف نظر از طرز عقیدت و نحوهٔ نگرش و بینش گروهک های مائویستی پیرامون هستی و جهان صرفاً موضعگیری های مشخص مائویست های وطنی را در رابطه به پروسهٔ کنونی کشور عزیز و محبوب مان افغانستان سرورگذرا نموده و چهره های کاذب و دروغین این انتی روسهای (روسی) را با استناد شهود و مدارک انکار ناپذیر باز شناسی نمائیم.

آری! اگر از گذشته ها و انگیزه های ایجادی سازمانهای سیاسی مزدور در کشور که مسلماً در تبانی دولت‌های مستبد و هیئت حاکمهٔ وقت ایجاد گردیده فعالیت مینمودند بگذریم و کرد و ناکرد هایشان را یکدست بعد از کودتای ننگبار و رسوای ثور برشمریم لابد درمی‌یابیم که سازمانهای خلق- پرچم گروه کار که روس ها این سه دلقک بیمقدار و اغرض همچو یک رویداد نامیمون با دستواری خوش ادا ء های سلطنتی شان در کشور پرورانیده بودند. یکی بعد دیگر و گاهی هم یکجائی به صحنه کشانده شده در خط مقابل منافع مردم غیور و آزاده و حیثیت آزادی کشور قرار گرفتند. که بر شماری برگی از جنایات نابخشودنی این مزدوران بی مایهٔ تاریخ از حوصلهٔ این مقال بیرون است.

واما سازمانهای مائویستی چون ساما سفزا سازا- سرخ ها یکار و با نام های دیگری ازین قماش که با ماهیت و سرشت کمونستی خود، دایما در کلیه بگو مگو های سیاسی و نشرات مارکسستی شان دم از سیاستهای ضد روسی، میهن پرستی! و مردم دوستی! زده هر گونه سازش و مسامحه را با روس ها و احزاب دست پروردهٔ آن تحریم میکردند، در اوایل کودتا این آغاز سه روزی مردم سلحشور کشور اینها نیز در ردیف مردم مظلوم و نترس کشور بمثابه دشمنان تیوریکی خلقی ها به زندانها و کشتارگاه های جهنمی فرومایه گان مزدور کشانیده شدند ولی با گذشت زمان و عوض شدن مزدوران روسی در کشور بویژه بعد از تهاجم مستقیم سوسیال امپریالیسم روس بر حریم مقدس کشور آزادهٔ ما افغانستان دیگر پالیسی و موضعگیری این سازمان ها نیز رو به تغیر نهاده و دست وحدت و هم پیمانی بطرف پرچمی ها و باداران شان دراز کردند که بعد از اجابت استدعای مخلصانهٔ شان به بارگاه کریملین عناصر از گریبان حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بدر کردند.

درست در نیمه‌های اول سال ۱۳۶۱ خورشیدی کدر های رهبری سازمان های نامبرده طرح پیشنهادی را مبنی بر ادغام تشکیلاتی صفوف شان در وجود حزب دیموکراتیک خلق با درجریان گذاری مستقیم سفارت روس در کابل به دارالانشاء کمیتهٔ مرکزی حزب مزدور تقدیم نمودند که عملاً بعد از آن اینها بمثابه باصطلاح سابر ضد انقلابیون از صیانت بخصوص سیاسی دولت دست نشانده برخوردار گشتند زندانی‌های شان یکی بعد دیگر رها میگشت عدهٔ از کادر های چیز فهم آنها در راس پست های حساس دولتی و حزبی گماشته میشدند و این زمانی است که هنوز در مورد پذیرفتن صفوف این سازمان ها در وجود حزب دلخواهشان جوابی از طرف روس ها ارائه نشده ولی وظائف بس سترگ انقلابی!! بمثابهٔ محک آزمون بعهدهٔ آنها گذارده شده بود که آن عبارت از خرد کردن جبهات و جا دادن عدهٔ از افراد ناشناخته و شناخته شدهٔ با نفوذ آنها دربین رزمگران متعهد و مومن بخاطر ضربه زدن جهاد فخر آفرین [illegible] میان مکتب اسلام بود که تا حدی غرض تعمیل این برنامه با برخ کشیدن ماسک ها و نقاب ها دست یازیدند که طور مثال گوشه کار نامه های ننگین یکی از جبهات افتخارآفرین ! ! این مزدوران را که بتاسی از هدایت روشن بادارانشان در صفحات شمال کشور به فرماندهی مائوئیست معلوم الحال (از بخش ساما) ایجاد گردیده علیه جهاد شکوهمند اسلامی صف می آراست بملاحظه می گیریم

این جبهه با ۵۰ نفر عضو مسلح خود بر مبنای تعهدات بی پایانش بمقامات .. در درازای تقریباً یکسال عمر خود علاوه بر آنکه شلیکی بطرف دولت نکرد عملاً در مقابل مجاهدین همیشه در سنگر منطقه صف آرائی کرده درد سرهائی را برای مجاهدین که همیشه گماشته شده گان بار می آورند بار آورد و با کلیه عملکرد های نفرت بار خود توانست که لبهٔ تیز نبرد جنگندگان مسلمان را مدتی متوجه خود ساخته از جهاد علیه دولت بازدارد قابل تذکر است که جبههٔ مزدور مائویستی طی نبرد هایش با جبهات دلیر مردان باورمند به اساسات زرین اسلام گاهی هم تنها نبوده بلکه سربازان عملیاتی خاد بارها از طرف دولت بمعاونت جبهه فرستاده شده اعاشه و اکمالات نظامی شان بلازدم از طرف خاد در اوائل مخفی و در فرجام علنی

اکمال‌می گردید که‌حتی باری مقداری مواد
اکمالاتی این جبهه نام نهادکه ازطرف خاد
فرستاده میشددرعرض راه‌بدست مجاهدین
افتاده به غنیمت گرفته شدو جالبتر اینکه‌حتی
بدفعات هیئت مرکبی " از سازمان دولت "
که ترکیب شان بعداً افشا شداز طریق خفا
ازکابل غرض وارسی جبهه و اعطای هدایات
لازم بمنطقه‌آمدواردجبهه گردیدند. سرانجام
جبهه‌گک ماویستی که ماوئیست های‌شهری
و هواخواهانش سخت در موجودیت آن
حساب‌میکردند دریک نبرد جانانه‌وشکوهمند
سربکفان اسلام به‌شکست قطعی مواجه
گردیده برای همیش از بین رفت که در
نتیجه این موفقیت مجاهدین مسلمان ومومن
علاوه بر اسرا و کشته شدگان اصلی جبهه
۳۵ نفر ازکارمندان دستگاه استخباراتی
خاد را که‌در جریان زدوخورد هاازطرف خاد
بمعاونت‌آوماندان‌ساؤیست فرستاده شده بودند
زنده اسیر گرفته‌اسنادو شواهدانکار ناپذیری
که مؤید ارتباط جبهه‌باخاد منطقه وریاست
(۵) خدمات مرکز بودبامقدار کافی مهمات
جنگی و چندعراده موترنفربر دولتی بدست
آوردند یکعده محدودی که ازاین جنگ
توانسته بودند فرار نمایند درمرکز شهر
یکجا باماؤیست شهری ,, لیدران تیوریکی
شان " بسته دفاع از انقلاب ایجاد
کرده بدفاع از رژیم پرداختند
که حتی‌نوباوگان انقلاب‌اسلامی درکشوربه
سهم خود عملکردهای نفرت انگیز این
نابکاران تاریخ رادر لابلای‌تک بیتی های
محلی شان چنین به‌نکوهش میگرفتند

,,ازبیکی ,,

اینه نوروز کیلب تی یه نای نای
(...)کافراولب تی‌یه نای نای... الخ

بهمین منوال کوس رسوائی شان ازکران
تاکران کشور بصدا آمده چهره اصلی این
بی‌عرضه مزدوران استعمار روز بروزبه‌مردم
افشا میگردید و ازصف مردم دیانت شعارما
چون دیگر تجریدشدگان روسی تجرید
میشدند و یکه بر سراز گریبان حزب بدر
میکردند.آری! دیگر زمان آن فرارسیده بود
تاحامی معنوی‌شان حسب تعهدات قبلی
بدستگیری‌شان شتافته بادلجوئی بآغوش
میکشید چه دیگر رول‌هاختم‌شده بود
و وظیفه ها انجام.همانا آمد و رفت هشت

ادغامی بخاطر تسریع‌پروسه وحدت وادغام
این سازمان هادرمرکز و ولایت اوج گرفته
تاآنگاهی که‌درنیمه‌اول‌سال ۱۳۶۳ خورشیدی
ازاثرمصوبهٔ‌جداگانه‌دارالانشأ کمیته‌مرکزی
حزب عملاً درصدداندنش ازاعضای سازمان ها
درمرکز و ولایات بعضویت اصلی و بقیه
باهمه پابوسی‌ها به عضویت آزمایشی حزب
چاکر پذیرفته شده تشکیلات شان در وجود
تشکیلات حزب دیموکراتیک خلق مدغم
گردید که باین شدها داستانی بنام ماؤیزم
وروبائی بنام کمونست های ضد روسی در
کشور عملاً خاتمه‌پیداکرده اعضای سازمان
هااعم ازخورد و بزرگ در صفوف سپاهیان
انقلاب مدافعین چاکر حزب بسیج شده‌در
برابر مردم وطن ودین چون دیگر دشمنان
سوگند خوردهٔ وطن قرار گرفتند .

نگاشته های بالا بازتاب عینی ای ازجهت
گیری های سازمان های ماویستی درزابطه
به پروسه کنونی‌کشورمان است‌که ملاحظهٔ
آن‌برای‌هواخواهان سازمان های مذکور
که بدور از هسته های داخلی شان درینجا
ها بسر برده و بعضاً سر از بیسر خانه . .
غرب کشیده و فیحاله دم از مبارزات
سلحشورانه مجاهدین سر افراز وطن میزنند
قطعا گوارا و خوش‌آیند نیست .

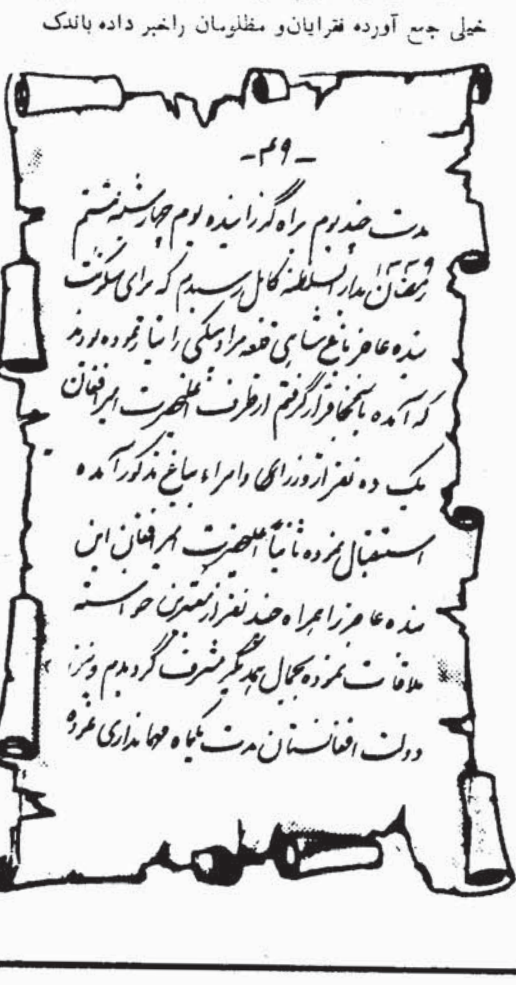
ولی ما به این دلقکان چندچهره که
گاهی کتله دانشجوئی تشکیل داده‌دیموکرات
میشوند وگاهی هم با انتخاب القاب های
گوناگونی‌بزعم خود به سمت دهی‌جنبش‌های
آزاد یبخش ملی می پردازند و لحظه بخود
آمده با بخاطر آوردن کردد های هم کیشان
شان در داخل به نا سزا گوئی یک دیگر
می‌پردازند. باز گومیداریم که خبراین‌تسلیم
شدگان فقط یک یا دو گروپی از بستگان
شما نیستند بل در مجموع شمااید که در
حلقوم سوسیال امپریالیسم روس با تمام
دار و مدار خود فرو رفته در مقابل وطن
و انقلاب اسلامی کشور صف بسته اید و
باری خاطر نشان میداریم که هیچ عقیده و
اندیشه وار داتی وآنهم آیدهٔ‌پوچ‌مارکسیستی
که ار مغانی جز لیستی وسینه روزی برای
بشریت ندارد جائی درمیان رزمندگان‌مومن
و جهادگر کشور نداشته این فقط و باز هم
فقط متعهدین رسالت مند مکتب انسان ساز
اسلام‌اندکه‌باالدیشه والای اسلامی شان
خستگی‌ناپذیر می رزمند حماسه می‌آفرینند
ورایت جهادبر دوش کشیده قربانی میدهند
هیچ نیروی دیگری جز اینها اصلاً درجهاد
اکبر کشور بخون نشسته ما مطرح نیست و
ونخواهد بود .



خاطرات امیر بخارا

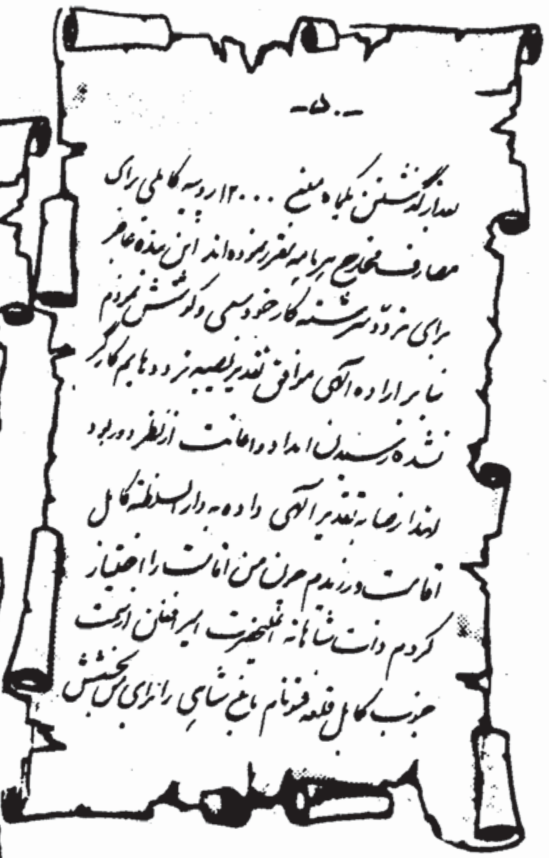
مدت چندیوم براه گزرانیده یوم چهارشنبه منسه رمضان ۱۳۳۹ بدا را لسلطنه کابل رسید م که برای سکونت بند معا جزباغ شاهی قلعه‌مرادبیکی را تیارنموده بودند که‌آمده بآنجا قرار گرفتم ازطرف اعلیحضرت امیر افغان یک‌ده نفر ازوزراء وامراءبه‌باغ مذکور آمده‌استقبال‌نموده ثانیا اعلیحضرت امیر افغان این بندهٔ عاجز را همراه چند نفراز معتبرین خواسته ملاقات نموده به‌جمال همدیگر مشرف گردیدیم‌ونیز دولت افغانستان مدت یک ماه مهما نداری نموده بعد از گذ شتن یکماه مبلغ(۱۲۰۰۰)رو پیه کابلی برای مصارف‌مخارج هرماهه مقرر نموده اند.این بندهٔ عاجز برای‌تردد و سرشتهٔ کارخود سعی‌وکوشش نمودم بنابر ارادهٔ الهی موافق تقدیرنصیبه،تردد وهایم کارگر نشده،رسیدن امداد واعانت از نظر دور بود. لهذا رضا به تقدیر الهی داده بد دارالسلطنه کابل اقامت ورزیده چون‌من اقامت را اختیار کردم ذات شاهانه اعلیحضرت امیر افغان از سمت جنوب کابل‌قلعه‌فتو‌نام باغ شاهی را برای من بخشش نموده ۱۲ هزار روپیه که برای هرماهه‌مخارجم مقررنموده بودند چهارهزارو پنجصد روپیه تعین فرمودند .

چون وقتیکه از خاک بخارا درافغانستان‌گذشتم جماعهٔ بلشویکی پیش آمده همراه محمد ابراهیم بیک دیوانبیگی‌موصوف محاربه آغاز نموده مدت چند روز باین منوال گذرانیده بنابر قلت اسباب وزیادتی هجوم دشمن عساکران لشکر باشی مذکور خود ها را بهر طرف در بالای کوه ، پنهان نموده بودند دشمن در تردد افتاده فقرا یان را از هر جا دستگیر نموده آور ده زیا ده ظلم و تعد ی از حد افزون ایجاد کرده اند . ملا ابرا هیم بیگ دیوان‌بیگ لشکر باشی موصوف عساکران خود را جمع‌نموده سرشتهٔ آنها رادیده پیش‌پیش درهرقریه‌که دشمن بآنجا مسکو ن بود رفته‌هجوم نموده اسباب و آلات حربی خیلی جمع آورده فقرایان‌و مظلومان راخبر داده باندک


-۲۹-
مدت چندیوم براه گزرانیده یوم چهارشنبه منسه رمضان ۱۳۳۹ بدارالسلطنه کابل رسیدم که برای سکونت بنده عاجز باغ شاهی قلعه مرادبیکی را تیار نموده بودند که آمده بآنجا قرار گرفتم ازطرف اعلیحضرت امیر افغان یک ده نفر از وزرای وامراء بباغ مذکور آمده استقبال نموده ثانیا اعلیحضرت امیر افغان این بنده عاجز را همراه چند نفر از معتبرین خواسته ملاقات نموده بجمال همدیگر مشرف گردیدم ونیز دولت افغانستان مدت یکماه مهمانداری نموده

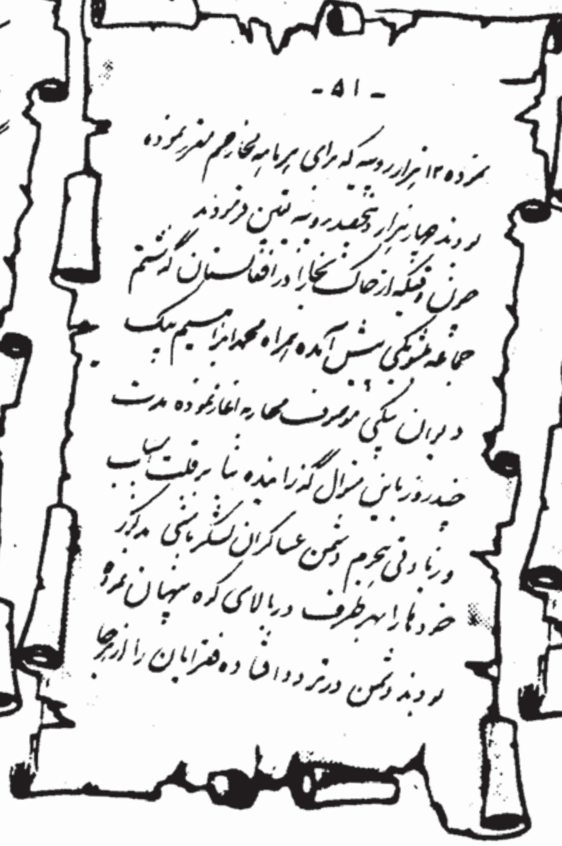
فرصت قریباً یک ده هزارنفرجمع آورده در بالای‌ممالک کولاب و بلجوان هجوم نمو ده این دو ولایت را از دست دشمن مخلص‌داده متصرف گردیده بدارالسلطنه کابل باین بنده عاجز کیفیت احوال خود را نوشته با همرا هی یکچندنفرازسرداران عسکر به خود فرستاده مذکوران درنزدمن رسیده کیفیت احوالات وخدمتهای ملا ابراهیم‌بیک موصوفرا رسانیدند . در ین اثنا ابرا هیم بیک دیوان بیگی‌خود در با لای ولایت قراتگین و درواز رفته ، هجوم آورده این(۲) ولایت راهم متصرف شده این کیفیت خودرا برای من اطلاع داده‌فرستادازین غیرت‌ومردانگی‌ملاابراهیم‌بیک‌موصوف خیلی ممنون گردیدم از طرف خودم بابراهیم بیک مذکور منصب رفیع بخشیده احکام برای محاربه نموده اجازت دادم . ابراهیم‌بیک موصوف ملت ۷سال همراه‌بلشویک محاربه براه ملت اسلام وبراه این بنده عاجز نموده در اثنای محاربه د لاوری ها نمودگی وکار زار کرده‌گی خودرا همیشه برای من اطلاع میداد .

چون ملا ابراهیم‌بیک موصوف بعداز احکام‌مرا بدست آوردن لشکر یهٔ خود راجمع آورده در بالای ولایت حصار رفته مقدمه نموده خیلی مقابله و مقاتله کرده آلات حربی وخزانه غنیمت گرفته ارگ‌ولایت حصار رامحاصره نموده باین‌بندهٔ عاجز احوالات خودرا اطلاع داده مجاهدان خدمت کردهٔ خود را معلوم نموده بود که این بندهٔ جز برای مجاهدان راه‌اسلام منصب رفیع و ترقی‌درجات‌ایشان‌رافرمان‌بمهر وامضاء خود روانه نمودم و هربار از برای احوالپرسی ازطرف



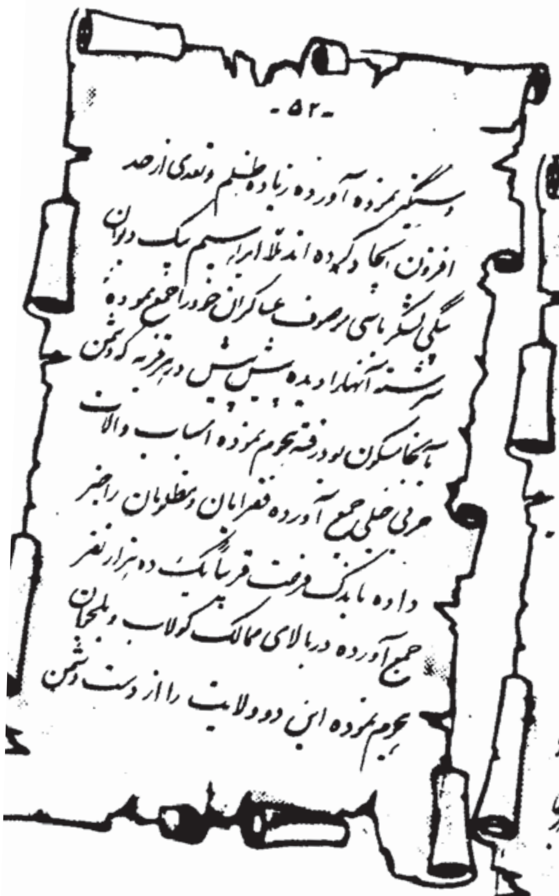
-۵۰-

بعد از گذشتن یک ماه مبلغ ۱۲۰۰۰ روپیه کابلی را که
مصارف مخارج هر ماهه مقرر نموده‌اند این بنده عاجز
برای بزودی سر رشته کار خود سعی و کوشش نمودم
تا بر اراده الهی موافق تقدیر نصیب نزد و نا بر کار گر
نشده رسیدن امداد و اعانت از نظر دور بود
لهذا رضا به تقدیر الهی داده به دار السلطنه کابل
اقامت ورزیدم چون من امانت را اختیار
کردم ذات شاهانه اعلیحضرت امیر افغان از جنت
جنوب کابل قلعه فتح‌نام باغ شاهی را برای من بخشش



- ۵۱ -

نموده ۱۲ هزار روپیه که برای هر ماهه مخارجم مقرر نموده
بودند چهار هزار پنجصد روپیه تنخواه قرار داده
چون وقتیکه از خاک بخارا در افغانستان گذشتم
جماعه منشورکی پیش آمده همراه محمد ابراهیم بیک
در آن نیکی موصوف محاربه آغاز نموده مدت
چند روز با این سوال گذرانیده تا برقلت اسباب
و نابودی هجوم دشمن عساکران لشکرباشی مذکور
خودها را بهر طرف در بالای کوه پنهان نموده
بودند دشمن در نزد و اتفاق ده فقرایان را از جا



- ۵۲ -

دستگیر نموده آورده زیاده ظلم و تعدی از حد
افزون بجا آورده اند ملا ابراهیم بیک در آن
بیگی لشکرباشی موصوف عساکران خود را جمع نموده
سر رشته آنها را دیده پیش در برابر گروه دشمن
تا بجا سکرن بود رفته هجوم نموده اسباب و آلات
حربی خیلی جمع آورده فقرایان و مظلومان را خبر
داده تا بدرک فرصت قربانک از ده هزار نفر
جمع آورده در بالای ممالک کولاب و بلجوان
هجوم نموده این دو ولایت را از دست دشمن

کا بل یکنفر د و نفر آ د م فر ستا د ه ا حو ا ل میکرفتم که‌ازطرف من‌رفته احوال‌پرسی نموده‌میآمدند. ابراهیم بیک موصوف هیچ امورات کار خودرا بی‌اجازت من اجرانمیکرد . در ین اثنا ولا یت حصار رامحاصره نمودند از طرف بخارای شریف انور پا شا ترک همراه ۲۷ نفر ترکیه بطرف شرقی بخارا آمدنی شده درولایت تورغان تپه درنزد عساکران مجاهدان رسیده عساکران مذکور این کیفیت آمدن انورپاشا را بملا ا بر ا هیم مو صوف اطلاع داده اند ولشکر باشی موصوف این معنی‌ را باین بنده راجع داشت موقوف برضا ی من گذاشته کیفیت را وتشریف‌فرمائی دانا وخلیفه المسلمین سلطان‌رشادخان خامس‌رانوشته فرستاد من از این خبر واقف گشته بابراهیم بیک فرمان نوشتم‌که انور پاشا درخصوص محاربه شخص صاحب تدبیروکارگزار بوده لازم که شمابعزت داری درنزد خودآورده پرسید : اگرخدمت ملت اسلام را خواهش‌داشته باشد از طرف ذات عالی ما و کالتاً خدمت‌والا ، بخوبی از دریا گذرانیده

باین صوب‌روانه نمائید از روی فرمان این بنده ملا ـ ابراهیم بیک عساکران مجاهدان راجمع آورده استقبال کرده بعزت داری ، انور پاشا را در نزد خود آورده خصوص مقصد شخصی او را استفسار نموده انورپاشا خواهش خدمت ملت اسلام نموده همراه ابراهیم‌بیک مذکور به خدمت متحد گردید و نیز ملا ابراهیم بیک موصوف در ولایت حصار هجوم آورده کامیاب گردیده خیلی ازولایت مذکور خزانه وآلات حربی غنیمت گرفته‌ولا یت مذ کور را بخود مر کز نمو ده در

بالای ولایت ده نو، بایسون‌خراز، شیرآباد قرشی حرکت کرده کیفیت احوالات خودرا باین بندهٔ عاجز اطلاع داده و من از طرف خود برای ابراهیم‌بیک موصوف‌یک‌قطعه‌رضانامه‌و یک‌قرآن‌شریف ویک دست خلعت نظامی زردار مرحمت فرموده فرستادم وسرافراز گردانیدم چون اطراف وجوانب شهر بخاراوتومانهای‌بخارامحاربه‌ابراهیم بیک را رزا قت گشته اهالی فقرایان اطراف شهر بخارا و تومان غجدوان وپرمست و وانکند خواجه عارف و ختتزو غانزه قراکول قریباً ۱۰ هزار نفرجمع گردیده‌یک

عرض تابع داری‌وفداکاری باین بندهٔ عاجز نموده‌بملا ابراهیم بیک خط کرده فرستاده بودند ملا ابراهیم بیک عرضحال آنها را در نزد من‌فرستاده برای‌سرداری آنها از طرف من التماس‌کرده لهذا عرایض فقرابانم را منظورم‌گردانیده ملا عبدالقهار نام‌یکی از معتبرین همرکابم را برای سرداری در با لای فقرایان‌فداکاران بخارا مقرر نموده از خود جماعهٔ مذکور یکچند نفراز هر جماعهٔ برای سرکردگی تعین کرده ازطرف خود فرمان‌نوشته فرستادم که ملاعبدالقهار موصوف‌برخصت من مراجعت‌نموده در شرقی بخارا در نزد ملاابراهیم بیک موصوف رسیده ملا قات کرده‌از آنجابه‌طرف‌بخارا گذشته‌درنزدجماعه‌فقرایان‌فدا کاران‌بخارارسیده‌از طرف من احوالپرسی جماعهٔ‌مذکور رانموده‌بود از آن‌بسرشتهٔ انتظام آنها کوشیده همراه بلشویک‌آغاز محاربه‌شروع نموده بجان نثاری برای ملت مفیدگردید که انشاءالله محاربه وکارزاری‌های فداکاران راه‌دین بخارای شریف راتحریر خواهم کرد.

-۵۳-

مخلص داده مصرف گردیده مدار السلطنه کابل
باین بنده عاجز کیفیت احوال خود را نوشته
باهمرای پنجند نفر از سرداران عسکری خود فرستاده
مذکوران در نزد من رسیده کیفیت احوالات
وخدمتهای ملا ابراهیم بیک برموقع را بیان نمودند
در این اثنا ابراهیم بیک دلیرانه یکی خود
در بالای ولایت قرای تکین و دارواز رفته
هجوم آورده این ۲ ولایت را هم متصرف شده
این کیفیت خود را برای من اطلاع داده فرستاده

-۵۴-

از این غیرت و مردانگی ملا ابراهیم بیک موصوف
خیلی ممنون گردیدم از طرف خود هم با براهیم بیک
مذکور منصب رفیع بخشیده احکام برای محاربه
نموده اجازت دادم ابراهیم بیک موصوف
مدت ۳ سال همراه ملتونگ محاربه راه ملت
اسلام و راه این بنده عاجز نموده در اثنای
محاربه ولاوری تا نمودگی وکارزار کردگی خود
را همیشه برای من اطلاع میداد
چون ملا ابراهیم بیک موصوف بعد از احکام

-۵۵-

مراجعت آوردن لشکر خود را جمع آورده در بالای
ولایت حصار رفته مقدمه نموده خیلی مقابله و مقاتله
کرده آلات حربی و خزانه غنیمت گرفته ارک
ولایت حصار را محاصره نموده باین بنده عاجز
احوالات خود را اطلاع داده مجاهدان خدمت
کرده خود را معلوم نموده بود که این بنده عاجز برای
مجاهدان راه اسلام منصب رفیع و ترقی درجات
ایشان را فرمان مهر و امضاء خود روانه نمودم و
هر بار از برای اجرا آتش از طرف خود دار دار السلطنه

-۵۶-

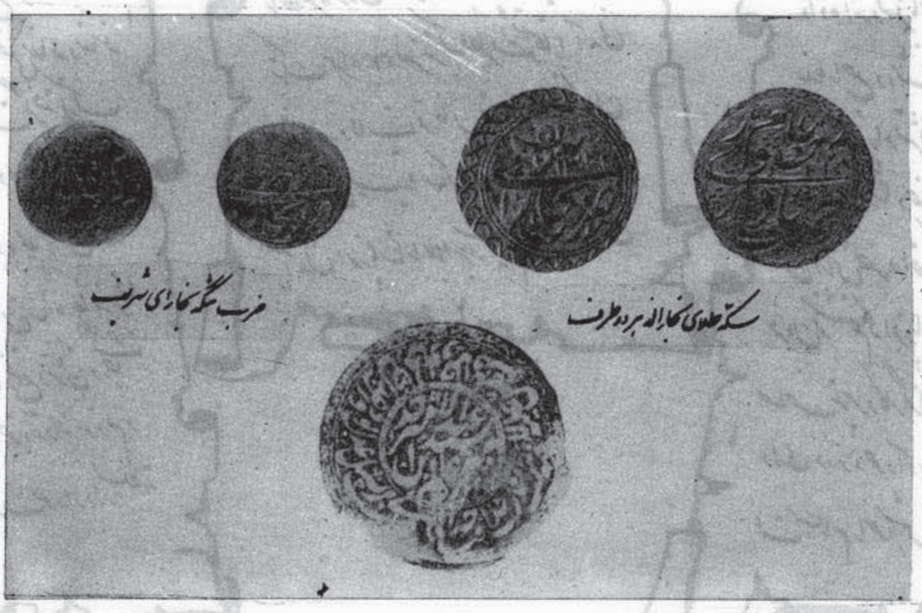
کابل نفر دو نفر آدم فرستاده احوال می گرفتم که
از طرف من رفته اجرایی نموده میآمدند ابراهیم
بیک در صرف جمیع امرات کار خود را بی اجازت
من اجرا نمیکرد در این اثنا ولایت حصار
را محاصره نمودن از طرف بخارای شریف انور پاشا
ترک همراه ۲۴ نفر ترکه بطرف مملکت بخارا آمدنی
شده در ولایت فرغان به در نزد عساکران
مجاهدان رسیده عساکران مذکوران کیفیت
آمدن انور پاشا را ملا ابراهیم موصوف اطلاع

-۵۷-

داده اند و لشکرباشی موصوف این معنی را باین
بنده راجع داشت موقوف رضای من گذاشتند
کیفیت را و تشریف فرمائی دانا خلیفه المسلمین
سلطان رشاد خان خاص را نوشته فرستاده
من از این خبر واقف گشته با ابراهیم بیک
فرمان نوشتم که انور پاشا در حضور محاربه شخص
صاحب تدبیر و کارگذار بوده لازم که شما غیرت
داری در نزد خود آورده برسید اگر خدمت
ملت اسلام را خواهش داشته باشد از طرف دات



بیرق بخارای شریف



ضرب سکهٔ بخارای شریف

سکهٔ طلای بخارا از هر دو طرف

مهر دولتی امیر بخارا



اعلیحضرت سید عبدالاحد خان



امیر بخارا سید عالم



نشان سلطنتی بخارای شریف

- ٥٨ -

علماء و کالهٔ خدمت والا بخوبی از دریا گذرانده
باین سرحد روانه نمایند از روی فرمان این
بنده ملا محمد ابراهیم بیک عساکران مجاهدان
را جمع آورده استقبال کرده نیز سرداری
انورپاشا را در نزد خود آورده خصوص مقصد شخصی
او را استفسار نموده انورپاشا خواهش خدمت ملت
اسلام نموده همراه ابراهیم بیک مذکور به
خدمت متعهد گردیده و نیز ملا ابراهیم بیک معروف
در ولایت حصار هجوم آورده کامیاب گردیده

- ٥٩ -

خیلی از ولایت مذکور خزانه و آلات حربی غنیمت گرفته
ولایت مذکوره را بخود مرکز نموده در بالای ولایت
ده نو تا لب سرخان شیرآباد قرشی حرکت کرده
کیفیت احوالات خود را باین بنده عاجز اطلاع
داده و من از طرف خود برای ابراهیم بیک معروف
یک قطعه رضانامه و یک قرآن شریف و یک
دست خلعت نظامی زردار مرحمت نموده فرستادم
و سرافراز گردانیدم چون اطراف و جوانب
شهر بخارا و تومانهای بخارا محاربه ابراهیم بیک را

- ٦٠ -

را واقف گشته اهالی فقرایان اطراف شهر
بخارا و تومان غجدوان و بیت و وابکند
خواجه عارف و ختفر و غازتره و قراکول قریباً
۱۵ هزار نفر جمع گردیده یک عریضه تابع داری
و فداکاری باین بنده عاجز نموده ملا ابراهیم بیک
خط کرده فرستاده بودند ملا ابراهیم بیک
عرضحال آنها را در نزد من فرستاده برای سرداری
آنها از طرف من التماس کرده لهذا از بعض
فقرایانم را منظور گردانیده ملا عبدالقهار نام

- ٦١ -

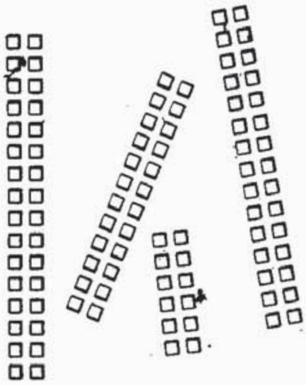
یکی از معتبرین کارکنانم را برای سرداری در بالای
فقرایان فداکاران بخارا مقرر نموده از خود جماعه
مذکور یکچند نفر از هر جماعه برای سرکردگی تعیین کرده
از طرف خود فرمان نوشته فرستادم که ملا
عبدالقهار معروف با رخصت من براحت
نموده در شرقی بخارا در نزد ملا ابراهیم بیک
معروف رسیده ملاقات کرده از آنجا به
طرف بخارا گذشته در نزد جماعه فقرایان فدا
کاران بخارا رسیده از طرف من اجرائی جماعه

- ٦٢ -

مذکور را نموده بعد از آن سررشته انتظام آنها کوشیده
همراه بلشویک اغاز محاربه شروع نموده بجان
سپاری برای ملت متعهد گردیده که انشاء الله محاربه
و کارزاری‌های فداکاران راه دین بخارای شریف
را تحریر خواهم کرد

جلال فرهیخته

کمونیزم فرماسیون قانونمند نیست



کمونستها هنگام تصنیف ودسته بندی جوامع بشری از دیدگاه ساختار اجتماعی ، اقتصادی به فرما سیونهای پنجگانه ، کمونزم را مرحله آخرین در مسیر تکاملی جوامع بشری امری محتوم و اجتناب ناپذیر میدانند. دماگوگها وایدیولوگ نماهای کمونزم عموماً وتیوری پردازان روسیه خصوصاً با چنان اطمینان از پیروزی کمونیزم بمثابه یک فرماسیون قانونمند سخن میرانند که گوئی سندی مستدل وقباله ئی مؤثق درباره این ذکر گونی از تاریخ دارند و یا انجام تاریخ بشر را بااین همه فقر بصارت و کمال تنگ نظری دیده اند .

ماتریالستها که بااین همه طمطراق ووراجی از کمونیزم و انقلاب کمونستی دم میزنند درآخرین تحلیل بهاین فارمول خود پرداخته و بی پایه شان استدلال میکنند که گویابشر در تمام ادوار تاریخ خود پنج ساختار اجتماعی اقتصادی دیده است وآن ها عبارتند از جامعهٔ اولیه وبدوی، برده داری، زمینداری (فیودالیزم) سرمایه داری وکمونیزم. اینان با آنکه کمونیزم را بمثابه نقطه فرجامین در مسیر تکاملی جوامع بشری گذاشته اند ، امادرمورد نحوه تحلیل و تفسیر این فرماسیون خیالی تا امروز ۱۳٤ سال پس از انتشار مانیفست کمونستی و ٦۹ سال بعد از فاجعه اکتوبر ۱۹۱۷ (که بزعم کمونستها اولین انقلاب پرولتری و کمونستی است) تیوری بافان شان به توافقی دست نیافته اند . یکی طرحی می ریزد و به منصه عمل میگذارد و چون علمی نیست و نباید باشد و مغایر باقانون رشد جامعه بشری از آب در می آید دیگری بر آن رد مینویسد وآن را ایده خیالی و موهوم ویاغیر دیالکتیک می نامد . بهمین منوال تیوریسن های کمونیزم از اواسط سده گذشته که مارکس دران روزگاران بهمکاری انگلس مانیفست کمونستی را مینوشت و دران خصوصیات انقلاب کمونستی ، دکتاتوری پرولتاریا و جامعه کمونستی را تشریح کرد تا امروز یکی پی دیگر آراء و نظرهای اسلاف و پیشینیا ن شانرا در مورد کمونیزم رد کرده اند .

نخستین بار مارکس تیوری انقلاب کمونستی رابدست داد واز امکان پیروزی چنین انقلابی در همهٔ کشور های صنعتی و پیشرفته بطور همزمان سخن گفت . او در ارائه این تیوری برین اصل استدلال میکرد که سرمایه داری با داشتن صنعت پیشرفته وتخنیک عالی پایه مادی گذار به کمونزم رامیسازد وبازمراکز صنعتی ـ فابریکه ها ، کارخانه ها ، منوفاکتورها در نظام سرمایهٔ داری محل تجمع و تراکم کار گران و پررولتاریای صنعتی است . اما دیری نگذشت که لینن آخرین چهره ثالوث مادیت در جهان کمونزم تیوری انقلاب سلف خود را مردود وباطل اعلان کرد . مارکس در تیوری های خود ساخته و پرداخته اش دران ایام امکان پیروزی همزمان انقلاب کمونستی را درهمه کشورهای صنعتی اروپا چون انگلستان فرانسه ، آلمان ، و امریکای شمالی و پسانها ایتالیا و اسپانیا می دید نه در روسیه تزاری عقب مانده که در شرایط فیودالی قرار داشت و تازه جوانه هائی از سرمایه داری دران بظهور می رسید .

منابع تیوریک و آثار فلسفی کمونزم همچنانکه در هر باره ئی تعاریفی پیش پرداخته و کلیشه ئی دارد فارمولی هم درمورد انقلاب کمونستی و علل حدوث و وقوع آن داشته و طراحان آنها مدعی اند که وجود شرایط مطروحه در فارمول مذکور در هر کشوری معنی وجود شرایط وقوع انقلاب را دارد این شرایط قرار زیر اند :

۱ـ رسیدن سرمایه داری به درجه بالای رشد وتکاملش ،

۲ـ وجود کار گران صنعتی که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل دهند.

۳ـ ناساز گاری نیروهای مولده ومناسبات تولیدی .

که این هرسه شرط را باضافه شرایط فرعی دیگر به عبارت دگر به شرایط عینی و ذهنی انقلاب تعبیر میکنند وبطور مجموعی وکلی (وضعیت انقلابی) نام می نهند .

این هم وضیعت انقلابی وفارمول وقانون یک انقلاب از دیدگاه کمونستها . ما این فورمول انقلاب کمونستها را به صحنه بررسی وتفاوت میگذاریم واز طراحان وتیوریسن های آنها می پرسیم که تاکنون درچه کشوری انقلابی بروفق این قانون وفورمول که درقاموس مادیون (قانونمندی) نام دارد رخ داده است ؟ به گواهی تاریخ تاکنون در هیچ کشوری ـ نه در روسیه ، نه دربلوک شرق واقمار روس، ونه درکوبا وویتنام ویا افغانستان انقلابی بااین ویژگیها بوقوع نه پیوسته است . نخست خود روسیهٔ راکه درقاموس کمونیزم باصطلاح مهدنخستین انقلاب پرولتری است مثال می زنیم :

بلشویکها درفرصتی قدرت سیاسی روسیه را تصاحب کردند که روسیه آشوب زده به آخرین ماههای جنگ جهانی اول نزدیک میشد . مردم روسیه دران ایام سخت درمانده وخسته شده بودند وازفقر ، قحطی ، تورم اقتصادی وجنگ زدگی سخت بستوه آمده

بودند. از نگاه رشد اقتصادی وضعیت روسیه درقطار پسمانده ترین کشور های اروپایی قرار داشت وبیشتر یک کشور زراعتی بود تاصنعتی، لذا نمی توانست محل تمرکز وتراکم کار گران وپرولتاریای صنعتی باشد بازچون کشوردرسطح رشدش مرحله فیودالیزم (بزعم خودشان) را می پیمود ناساز گاری میان نیروهای مولده ومناسبات تولیدی این فرماسیون وجود نداشت. با برشمردن شرایط انقلاب (از دیدگاه مادیون) ودرنظر داشت سطح رشد جامعه آن روز روسیه می بینیم که هیچیک از مواد مندرجه در (وضعیت انقلابی!) مارکیستها درجامعه روسیه وجود ندارد ، چه :

نخست ، نه تنها جامعه سرمایه داری بمفهومی که منظور است در روسیه وجود ندارد ، بلکه تازه جوانه ها یی از آن بنظر میرسد ، چه رسد که بتوان ازمرحله بالایی کاپیتالیزم سخن گفت .

دو دیگر ، چون روسیه یک کشورصنعتی باز هم بمعنای که در فورمول مطروحه کمونستهادرج است نبود ، بناءاً نمی توانست کشوری باشد که اکثریت جمعیتش را کار گران تشکیل دهند ویاکار گران دران دست بالایی داشته باشند .

سوم ، نا ساز گاری چنانکه در بالا نیز گفته آمد دربین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی یعنی شیوه تولید ساختار اجتماعی- اقتصادی موجود (فیودالیزم) دران روز گار در روسیه تزاری موجود نبود. هنوزملاکین وخرده زمینداران اکثریت رادرجامعه روسیه میساختند وتازه دردهه های اخیر قرن ۱۹ قانون وابستگی دهقانان ، لغوشده بودتاآنگاه دهقانان یکجا بازمین خرید وفروش میشدند واین خود از وجود نظام برده داری دران کشورسخن میگوید. چه رسد هنوزبه شکلبندی اجتماعی - اقتصادی چون زمینداری؟ وبالاتر از ان ، سرمایه داری .

بااستناد بآنچه درقاموس مادیون (وضعیت انقلابی) نام دارد ووجود آن بمعنی حضور وآمادگی انقلاب است می بینیم که در روسیه که امروز خودرا پیشتاز وسرد مدار انقلاب جهانی کمونستی وکمونیزم میدانند ومهد نخستین انقلاب پرولتری قلمدادمیکنندوحزبش را(حزب مادر!) پیشرو می نامدانقلابی قطعاً رخ نداده است وآنچه ازآن تیوریسن نماهای کرملین وکاسه لیسان شان ، به (انقلاب) تعبیر میکنند فقط یک کودتـای ساده است که مشتی جاه طلب وآزمند قدرت آنرابااستفاده از بحران سالهای جنگ جهانی اول بـراه انداختند .

اگرکمونستها مدعی این باشند که تیوری انقلاب لنین را مبنی بر امکان پیروزی انقلاب کمونیستی در یک کشور و یا چند کشور بعلت ناهمگون بودن و ناهماهنگی رشد سرمایه داری تذکر نداده ایم بفرمایند استدلال کنند ومواد تعمیل آنرابمانشان دهند تیوری اوهرچه باشد باز هم اضافه یی برآراء اسلاف اوست همچنانکه مارکس در تنظیم و تنسیق نظریاتش از فویرباخ و هگـل مستفید شده بود نه اینکه ایده جدیدی ارایه دارد که قطعاً بی سابقه بوده باشد ماله تنها (قالو لمندی) انقلاب نام نهادکمونستی را هم بر پایه تیوری های مارکس و هم بر اساس آراء دنباله روان اش بالاخص لنین ادعائی پوچ و واهی وخیالی میدانیم بلکـه چنیـن تیوری را آنگونه که گذشت زمان و سیـر تاریخ غیر علمی ثابت کرده است بی پایه وبی مایه می انگاریم .

امروزدرجهان بزرگترین کشورهای سرمایه داری وجوددارند وسرمایداران انحصارات بزرگی بوجود آورده اند صنعت و تخنیک در اوج شکوفائی و پیشرفت خود قراردارد و کار انسان به کیهان نوردی کشانیده است کار گران صنعتی (پرولتر ها) بمراتب متحدتر ومتشکل تر از آنند که بنیانگذاران مارکسیزم تصور میکردند و اتحادیه های بزرگ کارگری دارند نقش کارگران هم بارها مهم تر از اعصار پیش در زندگی صنعتی عصر ما گردیده کارگران با تراکم شان در مراکز صنعتی گروپ ها و جمعیت هـای بزرگ کارگری را ساخته اند و بالا تر ازاین آنچه که رویزیونست های مارکسیزم به تیوری انقلاب شان افزوده بودند و آن وجود حزب پیشرو (مراد احزاب مارکسیستی است) بود در تمام کشور های صنعتی و پیشرفتهٔ جهان وجود دارد و حتی کمونستها در دستگاههای رهبری و حکومتی بسیاری از این کشور ها قرار گرفته اند (فرانسه ایتالیا اسپانیا چیلی و... و..) و باز دستگاه فاسد ک ج ب هزینه های هنگفتی را در خدمت این مدعیان کاذب و دست پرورده های کرملین پیوسته قرار داده است اما از. این انقلاب خیالی ومدینه فاضله(کمونیزم وبهشت خیالی زمینی هنوز خبری نیست و بدون شک نخواهد بود و هرگز جامه عمل نخواهد پوشید و سیر زمان هیچی و پوچی ادعا های مارکسیست ها راثابت کرده است.

اگر این فارمول (وضعیت انقلابی !) علمی میبود، امروز باید همه کشور هـای اروپائی (تکیه برصنعتی بودن آنهاست) بویژه اروپای غربی، ایالات متحده، جاپان و سایـر ممالک پیشرفته جهان دول سوسیالیستی می بودند نه آلبانیای عقب مانده ومنگولیای که در هنگام استیلای کمونیستها براین کشور با تجاوز مستقیم روسها در شرایط ماقبل فیودالی قرار داشت و یا ویتنام که نفوسش باوجود(کمکهای انترناسیونالستی وبی شایبه!!) روسها در شرایط قحطی و گرسنگی کامل بسر میبرند .

خروشف در زمان حکمروائی اش چنین پیش بینی کرده بود که در دههٔ هشتاد قرن جاری جامعه روسیه در کمونیزم بسر خواهد برد و باصطلاح اصل (از هر کس باندازه استعدادش وبه هرکس باندازه نیازش) که یکی از اصول مرکزی کمونیزم است تحقق خواهد یافت ! (دولت خواهد مرد !) و (اداره همگانی مردم) بجای دولت حاکم بوجود خواهد آمد اینک دهه هشتادهم مانند دهه های دیگر بسوی فرجام نزدیک میشود اما در روسیه نه تنها اصل اول و اصول دیگر رنگ حقیقت بخود نگرفته اند بلکه بجای فراوانی نعم مادی که باید شرایط عملی شدن اصل اول را مهیا میساخت قحطی و قلت مواد خوراکه سراسر روسیه را فراگرفته مردم نه تنها تصور تحقق اصل اول را در سر نمی پرورانند بلکه به قوت لایموت قانع اند ، اگر میسر شود . دولت نه تنها نمرده و ضعیف نشده ، بلکه ساحه فعالیت آن چندین بار گسترش یافته و متجاوز ترشده ، بجای اداره همگانی خیالی مشت بوروکرات و دیوانسالار که در میان خود روسها به (بورژوازی سرخ) شهرت دارند قدرت را تصاحب و انحصار کرده اند و قطعاً به رأی و مشوره کسی ضرورت ندارند .

بقیه در صفحهٔ ۱۱۲

از مجلة النذير

ع : خليل

باغدر و خیانت کمونیزم آشنا شوید

دکتور عادل عقاد متخصص امراض عقلی و عصبی از سوریه و در کشور فرانسه سکونت داشت ، او طبیب ورزیدهٔ بود ودر عین حال از اعضای برجسته حزب بعث سوریه بشمار می‌رفت و سالیان درازی سمت ریاست سازمانی حزب بعث را در فرانسه بعهده داشت . او بعد از آنکه از فرانسه به زادگاهش (حلب) در سوریه مراجعت نمود ، اعضای حزب بعث بدورش جمع شدند و از فعالیت‌های حزبی اش که در کشورهای اروپائی و مخصوصا در فرانسه از خودنشان داده بود تقدیر وتمجید نمودند .

دکتور عادل عقاد بعنوان یک طبیب معروف و سرشناش معاینه خانهٔ در شهر (حلب) باز کرد که در مدت کوتاهی توجه همگان را جلب نموده و مراجعین زیاد بدست آورد . بتاریخ دوم شباط ماه سال ۹۷۸ ۱م... درست درهمین روز یکی ازعسکری های طائفی حزب بعث برتبهٔ پائین تر از ضابط ، در حالیکه دکتور عادل مشغول تداوی بیمارانش بود داخل اتاق معاینه گردید و از دکتور درخواست نمود تا همراه او بخانه اش رفته و همسر ضابط مذکور را که بمریض عصبی گرفتار است معاینه نماید ، دکتور نسبت اینکه بیماران زیادی دراتاق انتظار نشسته بودند و هر یکی با او موعد داشتند از رفتن بخانهٔ او معذرت خواست ،

ولی دکتور عادل از داخل شدن ضابط مذکور بدون اذن و عدم رعایت خواهش مکرر نرس تا اندازهٔ بحیرت افتاده بود ضابط چشم‌های خود را تیز کرد و با بر آوردن رگ های گردن خطاب به دکتور گفت : آیا میدانی که‌من‌کی‌هستم یادکتور ؟

دکتور عادل : آری میدانم ، یقیناً شما رفیق حزبی هستید و من هم مانند شمارفیق حزبی هستم ...

ضابط : در تو و در حزبت ...

دکتور عادل : عیب است یا رفیق ...

در این حال ضابط طائفی قدم‌های خودرا بشدت برزمین کوبید، و با دست‌هایش میز دکتور را زد که در اثر آن شیشه روی میز را شکست و اوراق و سامان بالای‌میز را به زمین انداخت و باخشم و تهدید از اطاق بیرون شد . ساعتی نگذشته بود که دو تن از عناصر امنیتی داخل شهر حاضر شدند و دکتور عادل را بعد از شتم‌واهانت نرس و بیماران از معاینه خانه اش خارج کردند ، دکتور فریاد می کشید و ضربات مشت و لگد برسرورویش وارد می شد ، نرس و سایر بیماران را تهدید نمودند که کلمهٔ برزبان نیاورند در غیرآن زندان و تعذیب نصیب‌شان خواهد بود ...

ساعت ها گذشت و همسر و اولاد دکتور برخلاف عادت بااضطراب و پریشانی‌درخانه انتظار آمدن دکتور را می کشند ، وقتیکه غیاب دکتور طولانی می شود همسرش به معاینه‌خانه‌اش تماس‌می‌گیرد ولی هیچکسی را در آنجا نمی یابد .. شخصی را نزد نرس همکار دکتور می فرستد و نرس با دهشت و سراسیمه‌گی می گوید : چیزی را نمی شناسم .. چیزی را ندیده ام ... ای مردم بمن رحم کنید ، من زن عاجزی هستم ... اطفالم ازگرسنگی هلاک می شوند اگرآنها را بگذارم . .

همسر دکتور ازفحوای این سخنان‌چیزی احساس کرد ، و بسرعت رفت و بارئیس دکتوران تماس تیلفونی برقرار نمود و هم چنان با حاکم شهر و روسای دستگاه های استخباراتی شهر، سکرتریت حزبی، اعضای رهبری حزب و رئیسهٔ اتحادیهٔ زنان‌موضوع را درمیان‌گذاشت ولی همهٔ این تلاش ها کارگر نیفتاد .. غیاب دکتور عادل به این ترتیب به چهار ماه و ده روز طول کشید و خانوادهٔ او در این مدت صدهاهزار لیره را بمصرف رسانیدندتا اینکه با پرداخت‌مبلغ دو صد هزار لیره به علی سعد الدین رئیس مخابرات عامهٔ شهر حلب دکتور را ازداخل یکی از زندان‌های نیروهای دفاع‌ملی‌دمشق

بیرون کردند . دکتور عادل به شهر حلب عودت نمود در حالیکه ثلث وزنشرا از دست داده بود و سه ربع عقلش مختل گردیده که تا همین اکنون اندک ترین حرکتی اوراتکان میدهد ...

نویسندهٔ این مقاله میگوید : دکتور را بعد از بیشتر از یک سال بیرون شدنش از زندان بازدید نمودم ، ولی هنوز هم او را درحالتی یافتم که تأثر و گریه را بار می آورد برسرنوشت ملتی که چنین یک نظام ملعونی برآن حاکم است ، و زمامدار فرومایهٔ که فطرت بشری از او نفرت دارد ... به دکتور گفتم : دکتور شما را منزوی می بینم ، نه بحزب مراجعه می کنی و نه به دیدن رفقایت می روی ...

دکتور با نگاه های توأم با ذلت شرمندگی و انکسار بمن دید و گفت : فرزندانم به کمک و همکاری من ضرورت دارند .. آنها را جدول ضرب و منف و جمع و تقسیم می آموزانم ... به آنها می آموزانم که چگونه می زنند و چگونه زده می شوند ، چگونه طرح می کنند و طرح کرده می شوند چگونه انسان ها در زندان ها جمع میشوند و به چه ترتیب دست و پاشان درالماری ها انداخته می شود ، و چگونه تقسیم بندی و پاره پاره می شوند . گفتم : این سخنان چه معنی دارند یا دکتور ؟

در این حال بطرف همسر دکتور نظر کردم که آثار حزن و اندوه در سیمایش نمایان بود ، باز به دوست دیرین خوددکتورعادل روگردانیدم و گفتم : خیلی ها متأسفم که بعد از بازگشت شما بخانه و معاینه خانه تان به زیارت شما نیامدم ..

در این وقت دکتور دست و پا چه شده و بااضطراب و ارتعاش گفت : نخیر .. ابدا .. من هرگز بر شما و بر کسی خشمگین نیستم .. ومن از اینکه هدایا را توزیع کردم و برای شما هدیه تان را نگه نداشتم معذرت میخواهم .. به اوخیره شدم و گفتم : از کجا برایم هدیه می آوردی ؟ از زندان دفاع ملی ؟

دکتور سخنم را قطع کرد و با هیجان گفت : نه خیر .. دفاع ملی مفهومی ندارد ..منتها اینقدر بود که جناب معلم رفعت اسد خواستند مرا اعزاز نمایند و بدین ملحوظ مرا به برخی از پای تخت های کشورهای اروپائی اعزام نمودند ...

در اینجا هم دکتور عنان صبر را از دست داده با ریختن اشک از چشمانش گریه و نوحه سرداد ... با خیلی ها غم و اندوه که من دانستم و خداوند به او نظر کردم و یارای ادامهٔ سخن را در خود ندیدم و بدون وداع خود را از خانه خارج نمودم. در نیسان ماه ۱۹۸۰ در قطار برخی از زندانیان حلب به تهمت مرتجع بودن و منسوب به راستی ها به زندان رفتم و در زندان «المزة» با جوانی از اطراف دمشق که بعداً سرگذشت رقتبار او را بر ایتان حکایت مینمایم روبرو شدم ، جوان بعد از ادای تحیهٔ سلام پیش آمده گفت : برادر شما از باشندگان حلب هستید ؟

گفتم : بلی .

گفت : آیا دکتور عادل عقاد را می شناسید ؟

گفتم : بلی او دوست و رفیق من است..

گفت : آیا بعد از رهائی اش او را ملاقات نموده اید ؟ چه شنیدم او را آزاد کردند ..

گفتم : او را بعد از یکسال بازگشتش به حلب دیدم .

گفت : آیا از زیارتش احساس خطر می نمودید ؟

گفتم : من مانند او رفیق هستم ، پس چرا احساس خطر نمایم ؟

گفت : پس چرا او را زندانی کردند ؟

سپس سرگذشت زندان و تعذیب دکتوررا که بچشم سر مشاهده نموده بود چنین حکایت کرد :

«دکتور عادل را بعد از آوردن به زندان در خیمهٔ کوچکی که از دو طرف مفتوح بود گذاشتند ، و باتنابی که در وسط خیمه آویزان بود گردنش را بستند ، مقداری جو را برایش میداد تا مانند خران از آن بخورد ، و در پهلویش آبی را گذاشته بودند تا از آن بسانیکه خران می نوشند بنوشد، فراموش کردم برایتان بگویم : دستهایش را توسط زنجیر آهنی بطرف عقب بسته بودند ، و گاهی هم بطرف پیش رو دست هایش را می بستند ، برایش میدادند تا بخورد ، همه لباس هایش را از تنش بیرون مینمودند و او را مانند طفل مادر زادلخت میکردند ، و گاهی تنها نیکر او را می گذاشتند .. اکثر اوقات همهٔ ما را از زندان هایمان بیرون میکردند تا حالت دکتور عادل را مشاهده نمائیم، در حالیکه او را امر میکردند باتن برهنه با هر چار دست و پایش راه برود و تازیانهٔ جلادان برپشتش سرازیر می شد..او را امرمیکردند مانند سگان و خران و باصدای پشک آواز دهد .. در این حالت جلادان دیگری بطرف ما مینگریستند ، اگر میدیدند یکی از مایان با صدای بلند خنده نمی کرد او را تازیانه می زدند . همهٔ ما با تکلف قهقهه های ساختگی سر میدادیم و صدا می زدیم تاآتش تازیانه را از خود دور سازیم .. او را در پهلوی بیلر های زباله ایستاد میکردند و برایش دستور میدادند از آن بخورد . در این حال جوان سکوت کرد .. چشم خود را بالا نمودم دیدم که از چشمانش اشک می ریزد و گریه او را به خفقان آورده است .. وقتیکه از او خواستم ادامه بدهد.

گفت چیز های دیگری براوروا داشتند که قدرت اظهار آنرا ندارم .. زبانم از نطق به آن خجل می شود ... اعمال قطیعی را بردکتور انجام میدادند ...

نویسنده می گوید : من دانستم که چه میخواهد بگوید ، به او اشاره کردم که سکوت کند ، و به این ترتیب از ادامهٔ سخن توقف نمود .

❀ ❀ ❀

سید علاؤ الدین «اثیر»

> انهم اتخذوا الشیٰطین اولیاءَ من دون الله
> و یحسبون انهم مهتدون الاعراف - ٣٠

اگرمیخواهید از استعمار نجات یابید

بیائید:

به استعمار فرصت ندهید

پیوسته به گذشته

دین و فطرت انسا لی چنان ممزوج یکه دگر اند که تفکیک آنها غیرواقعی است همیشه فطرت انسان ازدین ودین از نظر انسانی حیازت میکند. بادرنظر داشت اشکالات چون افراد بشر دین واحدلدارند وهستند مردمی که گرویده دینی لیستند وبه هیچ شریعتی پابند ی ندارند. تعمق نمائیم وفطرت همین افراد بی دین بدرستی مورد مطا لعه قرار گیرد تابع و پیرو ی یکه سلسله شئو نات و قرار داد های است که مانند حا کمیت دین بر فطرت یک انسان متدین عمل می کند و همین انسان بی دین د یندار بوده چه لا اقل ازیک سلسله شئونات اخلاقی بمثابه قوانین قطعی پیروی می نمایند. درین شکی باقی نمی ماند پدیدهٔ که بر سر نوشت بشریت چنان حا کمیت د ا شته باشد همیشه منظور نظر استعمار بوده این مطلب در تاریخ ادیان بوضاحت معلوم است.

از مطا لعه تاریخ ادیان حقیقت نیاز مندی دین مطرح میشو د واین احتیاج، احتیا ج به منبع است. منبع ادیان خود انسانها به مثابه یک پدیدهٔ مادی ویاقدرت ماوراء ماده است. ادیانیکه منبع انسانی دارند تار پود آنها بر مبنی منافع شخصی تنیده شده، واین ساخته ویافته ها به نیروی ماوراء مادی ا نتقال داده شده است تابشود افراد بشر را تحت سیطرهٔ آن ساخته ویافته ها قرارداد چنین دینی در تسخیر دین سازان بوده لذا افراد پیروآن خودبخو د تابع قشرحاکم برجامعه خواهد بود.

اد یا آسمانی هما نا دینی هستند که بر مبنی مطابقت و ضرورت زمان توسط بهترین افرادوصادق ترین مردانی که تاریخ زند گی شان سرا سر رنج و زحمت و تکلیف، قربانی وخود گذری است. به اجتماع معرفی میگرد د تا شاهد سعادت رادر آغوش مردم قرار دهد. بد بختا نه تا ریخ نشا ن می د هد ادیا ن آ سما نی نیز ا ز د ست بر د

طاغوت ها واستفاده جویان در امان نمانده است، منتهای دین مبین اسلام، دیگر همه ادیان غیر اسلامی در اصول بکلی مسخ گشتند که به آنها کتاب آسمانی گفتن دور از انصاف است. دین اسلام آخرین شریعت طریقه خدائی است که اصول آن از دست برد سود جویا ن ومغرضان و دشمنان در امان مانده است چون حفاظت آنرا خداوند(ج) خود بعهده گرفته است واین مبین آنست که نگهدار ی اصو ل دین از انحراف ها وزیادو کمی ها کاربس دشوار است واز عهده بشر بیرون. (تنوع انجیل، تورات).

دست تجاوز گران از آن کوتاه نگردیده مطالعه حالات ووضعیت کشور های اسلامی درعصر حا ضر نشا ن می دهد که استعما ر بااسلام چه کرده وچه می کند وباچه نیرنگ رسمی میخواهد تا صحنه را ازوجود آن پاک وبرای تاخت وتاز خود مهیا دارد.

جنگ های صلیبی که مدت طولانی درمیان دودین یکی آن منسوخ ادامه یافت به رهبری مستقیم استعمار برای تضعیف دین اصیل ورهائی بخش و دور ساختن مردم ازآن وغیر مستقیم تعلیم وتلقین شدید ایمان به مادهٔ وبی اعتنائی به روح، درنتیجه نهائی بهره کشی کشور های استعماری ازملت های مستعمرهٔ که شئونات وتعلیمات دین در روح وروان آنهان ریشه عمیق دارد، می باشد.

استعمار برای نفوذش درمتن جوامع بامرتجع ترین افراد ارتباط برقرا ر می کند و آنها را در انظار توده ها به وسیله انواع تبلیغا ت وامکانات راد مردان مطمئن وشخصیت های معتمدووفا دار جامعه جامی زند، سرمایه داران مالکان بزرگ وفیودال ها وسوسیا لیست ها درکشور های مختلف جز و این دسته اند.

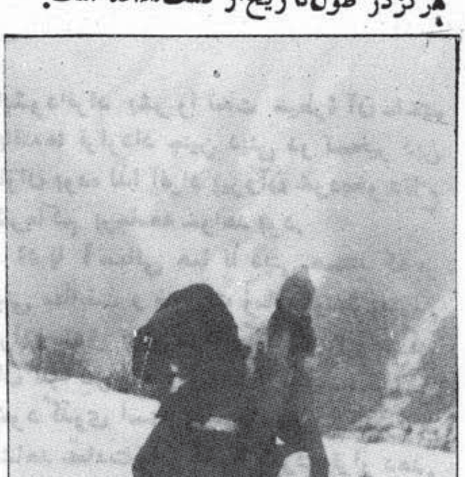
مثلاً بریتانیا درکشور های تحت سیطرهٔ اش شا هان مرتجع بوجو د آو ر د، عبدا لله

در اردن ، فیصل درعراق، وفواد درمصر. روسیه‌شورروی‌در ویتنام،کوبا دربلوک شرق بطور کلی ، افراد مرتجع را برازیکه قدرت نگاه داشت ، سر کـوب شور ش ها ی ضد کمونیستی‌در بلوک شرق وانتقال دوباره آنه بمرتجعین قبلی شاهـد مطلب است. اگـر سوسیالیست‌های‌باشند (که‌نیستند) وبخواهند مورد بهره کشی‌سوسیال امپریالیزم‌سرخ‌واقع نگردند کجامی‌توانند کشورهای شان‌قدرت سیاسی را در دست داشته بـاشد. استعما ر باسنجش های دقیق برای بهره گـیر ی از مستعمر اتش‌میتوا نداز‌کدام روش هااستفاده کند ، از فیودال برو ژواوکار گر و دهقا ن از کدام‌یک‌بدفاع‌برخیزد. وضعیف‌امروزجهان نشان داده است که سنـگ دفـاع ازحقو ق کار گر و دهقا ن را به سینه ز د ن نه تنها بااستعمار مخالفت ندارد بلکه شیوهٔ بهتر ی برای استعمار ملت های قرن بیستم است. شعار ,, کار گران جهان متحد شوید " یک شعار استعمار کار گری بوده که کار گران جهان را دعوت می کند که در لفافه‌احیای حقوق غصب شدهٔ حلـقه برگـردن وزنجیر بدست گردند.

هدف‌صلی گوینده این شعار تشکیل‌حکومات کارگری احراز قدرت سیاسی بوده حکومت های کار گری اصطلاحی روسیه و چین حکومت دیگر براثرفشار وجبر روسیه وفجایع جنگ جهانی دوم بوجود آمد.

بدون تعصب وبدبینی و آزاد از هر گونه پیش داوری خواننده محترم تأمل بفرمایند که روسیه شورروی در ربودن دارائی های کشور های مذ کور و کشور های جهان سوم هوا دارچه‌فجایعی‌را مرتکب شده است در ریختـاندن‌خون هزاران انسان به مقصد حاکم سازی مزدورا نش‌در جهان چه دست کمی ازامریکای استعماری دارد ، که استعمار گر خوانده نشود.ا یا روسیه شورروی در تحت همین شعا ریک اصل محکم د ینی کمونیست هاست ، به زندگی هزاران انسان و محو خصوصیات ملی اقدام نکرده است ؟ آیا مانند استعمارچیان قرون گذشته واستعمار هند ی وصیهو نی در پی تشکیل نژاد بر تر نیست و ازهیگل ایده برتر را نیاموخت ؟

استعمار گران‌ظا هرآ در دوقطب متضادبه هنگامیکه‌مرتجع‌ترین‌افراداسیر کردند‌نیازمندند تا زین اسیران طاغوت ها بسازند وهرکدام که گوی سبقت درخود فروشی وطن فروشی ر بو د با تعر یف و تحسین شکل و قو ا ره طاغوت‌را‌برایش‌می‌بخشند‌ما‌نندروسیه‌استعماری درکشور مالقب‌معلم کبیر رابه‌ترکی که اصلاً تعلیم‌لازم نداشت‌تا معلم‌شود وستاره شر ق رابه حفیظ‌الله امین(لعین) دادوببرک که د ر مسابقه‌ئی بی‌ناموسی‌از گذشتگا ن فایق ترآمد القاب آنها را باوصاف جدیدی چند مستحق گردیده‌هدف‌ازطاغوت‌سازی‌استعمار‌درتا ریکی وجهل‌انداختن اجتماع‌است. قرآن‌می فرما ید: (والذین کفروا اولیاءهم‌الطاغوت یخرجو نهم من‌النور الی الظلمات ۲-۲۵۷٫ ملتی‌گرفتار جهل‌وتاریکی‌لکشرطاغوت(استعمار) وشیطان گردیده‌در مقابله باصفوف مؤمنین آمادهٔ پیکار میشود ، (والذین کفروا یقاتلون فی السبیل الطاغوت)٤-۷٦ ار انگیختن‌اختلافات مذهبی قدم‌دیگر استعمار است واین حربه کـارآمدرا هرگزدر طول‌تا ریخ‌از دست‌نداده است.



مثالی ازهندمی آوریم :

ازسال ۱۹۳۰ به‌بعد نهضت ضد انگلیسی درهنداوج گرفت‌حکومت بریتانیا بر ای خنثی سازی‌آن کنفرانس‌میز گردرا ازآن‌ترتیب‌داد. درین کنفرانس سلسله اختلافات مذهبی هندرا بهانه‌قرار دادونمایندگان متعصب را انتخاب کردتاضعف هندرالشان‌داده‌وا ظهار دارد: که‌هندباید برای‌شایستگی‌دریافت آزادی سال های چندی مورد تربیت انگلستان قرار گیرد یعنی‌مدت بهره‌برداری برای‌چندین سال دیگر تمد ید شود.

اختلافات مذهبی باآوردن بدعات در دین های حقیقی‌در پشتیبانی جهل‌از‌دین تقویت‌میگردد واستعمارا ز همین‌شیوه استفاده نموده مذاهب رادرخدمت‌خودقراردادهاست. (مراد مذاهب اهل سنت والجما عت نیست).

اخلاق: محال‌است‌رفاهیت‌شامل‌حال‌جامعهٔ گردد. که ازلحاظ تن‌دادن تربیت‌نشده است. آنانیکه میخواهند‌درجوامع انسانی‌راه‌رفا هیت وآسا یش را همو ارسازند ناگز یراند که‌افراد آن‌جوامع‌را ازنقطه‌نظر اخلاق‌بدوطریق توأم تربیت‌کنند فقطازین‌دو راه تهذیب وتحصیل اخلاق‌فاضله ممکن‌است‌هرچند که مکتب های اخلاق‌چیست‌واخلاق‌فاضله کدام‌است‌اختلاف دارد‌ند‌، روی هم‌رفته هیچ قرار داد اخلا قی نیست‌مگر اینکه‌ازطریق‌علم‌وعمل‌راه‌باز‌نماید.

استعمار‌بمقصد انحراف‌اخلاق‌ازمسیراصلی اش به اشاعه ونشر مسائل می پرداز د که میتواند نظم اجتماع رابه زود ترین فرصت فاسد بسازد. درصدرچنین‌مسائل مسئله جنسی قرار دارد ، مسئله ومشکلات واحتیا جا ت جنسی تیر ی ست که قلب جوانان راهدف قرار می‌دهد وبه‌آسانی این تیربه‌هدف‌خورده قلب جوانان را مجروح میسازد ،جوانان که نیروی موثر جامعه اند از همین طریق بسرعت روانه جاده ها و خیابانهای فساد میشوند. شرکت زن دراسور اجتماعی با لباس ها پر زرق و برق بدون حجاب وسیله دیگری است که فساد و فحشا را فوران می بخشد ، نظم جامعه بدین ترتیب مختل گردیده محتاج کمکهای استعماری می‌گردد (دکان ها برای وارد کردن کالا های فیشن استعمار گران باز می گردد).

بمظور یاد آور ی ذهن خواننده محترم به تر بیت اخلاقی و اثر آن در دو کشور مقتدر جهان امر وزکه در راس جوامع استعماری قرار دارند اشاره میکنیم فقط دو نمونه‌ئی بر میگزینیم فحشا را در آمریکا و و شراب نوشی را در شورروی به بررسی میگیریم !

ادامه دارد

دکتر عبدالکریم زیدان

داعی یا مســلمان مبــارز

اشتباهات و ایراد ها

بعضی ها گمان می برند که چون او از جمله روحانیان یا رجال دین (مردان مذهبی و کسیکه تحصیل علوم دینی کرده) نیست بناءآدعوت الی‌الله و مبارزهٔ اسلامی وظیفه او نبوده بلکه واجب کفائی است ودعوت تنها وجیبه‌علما است‌درصورتیکه‌قرآن‌میگوید: (ولتکن منکم امة یدعون الی‌الخیر ویامرون بالمعروف و ینهون عـن‌المنکر و اولئـک هم‌المفلحون) جواب برین شبهـه و ایراد همان تفسیریست که‌ابن کثیر در این مورد گفته و ما آنرا قبلاً ذکر کردیم و آن اینکه باید گروهی از این امت متصدی امردعوت باشند اگرچه وظیفه‌جدا گانه همه ملت اسلام هم است در تفسیر امام رازی پس از آیـهٔ مبارکه آمده‌است که . در مورد (منکم) یعنی از شما دو قول ذکر شد یکی اینکه (من) یعنـی (از) برای تبعیض نیست آنهم بدو دلیل :

۱ ـ خداوند امر به معـروف ونهـی از منکر را وجیبه همه امت اسلام دانسته است (کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن‌المنکر)

۲ ـ امر بـه معروف و نـهی از منکـر بالای هر مکلف واجب است که یا بدست و یا به زبان و یا به قلبش در امر دعـوت و مبارزهٔ اسلامی شریک شود مثلیکه بر هـر انسان واجب است کـه از خود ضرری را دور کند بعد از این‌توضیح باید گفت که :

معنی آیهٔ مبارکه اینست که شما امتـی باشید که مردم را بسوی‌خیر فرا می‌خواند و به معروف امر میکند و از منکر نهی و کلمهٔ (مِنْ) برای تبیین است نه تبعیض مثل قول دیگر خداوند (ج) که می فرماینـد (فاجتنبوا الرجس من الاوثان) بپرهیزیـد از پلیدی بتان .

سپس رازی قول دیگری‌را که میگوید (مِنْ) بـرای تبعیض است ذکر می کند و آن اینکه درمیان ملت اسلام‌آنهای وجود دارند که نه بر دعوت و نه بامر بالمعروف و نهی از منکر توان دارد پس از آنها یاد آوری‌میکند که رسالت دعوت‌الی‌الله‌ومبارزهٔ اسلامی مختص به علماء است زیرا دعـوت بسوی خیر تقاضای علم‌بخیر ،علم‌به معروف و علم به منکر را دارد بناءآ این تکـلیف متوجه علماست نه جاهلان و علما بخشی از امتند نه همهٔ امت وهمچنان‌این‌دو قول را قرطبی و جصاص درمورد آیهٔ مبارکه فوق نقل کرده اند اما واقعیت اینست که آنچه اما م رازی ذکر کرده و صاحبـان آ ن نظر بدان استدلال نموده اند صحیح تراست که عبارت دقیق ابن کثیر آنرا تائید میکند چه ابـن کـثیر دعوت الی الله را علی الرغـم اینکه وجیبه همه امت‌اسلام میداند همچنان وجود یک گروهی راکه متصدی دعـوت الی‌الله و مبارزه اسلامی‌باشد ضروری‌میداند حقیقت اینست کـه در فهم مسئله بخـاطر وجود کلمه (علماء) التباس رونما شـده که خدا وندان نظریهٔ دوم جمله (و لتکن منکم امة) را که درآیهٔ مبارکه آمده به‌آن اساس تفسیر کرده اند این اعتبار که علم را در دعوت شرط دانسته اند و سبـب دیگـر این التباس برداشت آنها ا ز فرض کفائـی است که اندکی به توضیح نیاز دارد .

بدون شک دعوت به خوبی ها که‌معراج آن‌دعوت الی‌الله است‌علم ودانش نقش‌بارزی دران‌دارداما علم‌کدام پدیدهٔ غیرقابل تجزیه نیست بلکه علم طبعا تجزیه پذیر است مثلاً کسیکه مسئلهٔ را میداند و مسئله را نمیداند بناءآ او عالم به اولی و جاهـل در مسئلـه دومی است و این حرف بدین معنی است که او در مسئلهٔ نخست ازجمله علماء محسـوب میشود و بدین ترتیب شرط وجوب دعوت و آنچه میداند نه در آنچه نمیداند در او فراهم میگردد یعنی واجد شرایط دعوت و مبارزهٔ اسلامی میگردد و طوریکه فقها هم متفق اند که کسیکه مسئلهٔ را یا حکم آنرا نمیداند نباید مردم را دعوت کند زیرا علم به صحت آنچه شخص دعوت میکند از جمله شرایط صحت دعوت و مبارزه است وبه این ترتیب هر مسلمان بقدریکه میداند مسئول دعوت الی‌الله است و مقصود ازین حـرف که : دعوت و مبارزه تنها بر علما واجـب است نه دیگران همین است یعنی هر کسیکه مسئله‌وحکمی را که‌برآن‌مردم را فرا می‌خواند باید بداند برابر است که او از مسلمانـان عامی باشد و یا از آنانیکه بهرهٔ وافری از دانش دارند و به این ترتیب فساد نظریهٔ آنانیکه معتقد اند مقصود از علماء آنانی اند که بهـرهٔ وافری از دانش دارند و بنـام روحانیون مشهوراندنه دیگران ثابت‌میشود زیرا این نـام بالای همهٔ مسلمانان صادق بوده و بر گروه خاص اطلاق نمیگردد .

دومین امریکه سبب شده تااین التبـاس عرض وجود کند واژه فرض کفائی است به این معنی که هرگاه گروهی از مردم به‌ادای این رسالت برخاستند اگرچه برهمه واجـب است اما از آنها نیز تکلیف ساقط میگـردد

رازی میگوید : اصحاب نظریه نخست یعنی آنانیکه بوجود دعوت بر همه قایل بوده و میگویید که کلمه (من) برای تبیین است نه تبعیض سپس گفتند که با وجود این وجوب هرگاه مردمی بوظیفه دعوت پرداخته تکلیف از دیگران ساقط میشود مثل این قول خداوند که :

(انفروا خفافاً وثقالا) برای جهاد سبکباران و گرانباران واین فرمودهٔ خداوند که (الا تنفروا یعذبکم عذا با الیما) اگر برون نیائید عذاب کند شما را عذاب درد دهنده پس امر علم بوده هرگاه طائفهٔ برخاست تکلیف از دیگران ساقط میشود .

جصاص در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ (ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر . . .) میگوید که این آیه دو معنی را در بر دارد یکی وجوب امر بالمعروف و نهی از منکر و دیگری فرض کفائی بودن این امر یعنی هر گاه دیگری در جهت ادای آن بپاخاست به دیگری فرض نیست ومقصد از فرض کفائی اینست که اگر مرد می آنر ا ادا کردند از دیگران ساقط میشود به خلاف فرض عین که جز از راه ادای هرفرد بصورت جداگانه از راه دیگری از مردم ساقط نمیشود .

بنا برین دعوت بسوی خیر که دعوت الی الله تعالی قرین فرم وشکل آنست بالای هر مسلمان باندازه استطاعت وتوانش واجب است واین دعوت طوریکه گفتیم ازصفات هر فرد مسلمان است وحدیث شریفی که هم ذکر شد هرمرد مسلمان وزن مسلمان رادرراه نابودی منکر به اندازه توانش بیاری می طلبد بناءً اگر مقصود بوسیله فرد یا افرادی پوره شد دیگران به ازاله منکر خواسته نشده و همچنان برای اینکه چرا منکر را ازبین نبرده اند مواخذه نمیگردند اما این حرف بدین معنی نیست که ما آرام باشیم تا دیگری در جهت ادای این وظیفه بپا خیزد بلکه مسلمان بدون اینکه منتظر برادر مسلمانی باشد به امر بالمعروف ونهی از منکر مبادرت می ورزد که اگر دیگری باین وظیفه برنخاست گنهکار میگردد و مسلمان هم بخا طریکه او بخدا و پیامبرش ایمان دارد و وظیفه دعوت وظیفه همه مسلما نان است بناء این وظیفه راپیش میبرد .

خداوند میفرماید که : (قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعن وسبحان الله ومااانا من المشرکین) پس برهر مسلمان لازم است که مر دم را به دین خدا(ج) فرا خواند واگر اوکسی را دعوت نکرد ومسلمان دیگری وظیفه دعوت را بدوش گرفت اولی مستحق اجر وپا داش نمی گر دد بلکه آنکه دعوت کرده ودیگرانرا به دین خدافراخوانده مستحق پاداش است. اماهرگاه مسلمانی دعوت الی الله رابصورت مستمر عمدی تر ک کرد زیر مفهوم : (قل هذه سبیلی ادعو الی الله) شامل نمیشود ، زیرا اتباع پیامبر آنانی اند که بسوی خدا مردم را فرا خوانده وامر دعوت ومبارزهٔ اسلامی را فرا موش نمیکنند. ویکی از معانی فرض کفائی این است که این فریضه متوجه همه مسلمانهاست که باید درتحقق این فرض تلاش ورزند وکسیکه توان دارد هرچه زود تر آنرا ادا کند -بناء معنی آیه مبار که (ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر) این میشود که مسلما نانیکه متصدی د عوت الی الله اند وجود یک امت برتر راتدارک دیده ودیگران راباتمام وسائل در راه برآورده ساختن هدف آنها که اقامه دین خدا ونشر دعوت اسلام است یاری ومدد نمایند واگرمسلمانها چنین کاری نکردند همه گنهکار میشوند .

وحتی اگر دعوت الی الله و مبارزه اسلامی به این اعتبارکه فرض کفائی است واداى آن بالای بعضی واجب است بادرنظر داشت این امر هم بایست شرطی راکه درفرض کفائی مهم است دانست وآن اینکه کسا نیکه به این وظیفه دست یازیده اند در امر دعوت کافی ثابت شود وا گر کافی نبود، به این معنی است که فرض کفائی ساقط نشده است. بناءً هر مسلمان باید به اندازهٔ توانش به وظیفه دعوت برخیزد -بویژه درعصرما که شرک وبت پرستی و جاهلیت در تمام جوامع بشری مثل افریقا ، امریکا و دیگر جا ها بیداد کرده ونشردعوت الی الله دراین جامعه های جاهلی به تلاشهای بیشتر وپیگیر نیاز دارد که باید همه مسلمانان حسب استطا عتشان بمال ، ثروت دانش و قدر تشان در این راه بـر جـلا ل سهم گیرند.

بر خی به این آیهٔ مبار که که می فر ماید: (یاایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم) تمسک جسته وبرای اینکه خودرا ازوجیبه دعوت کنار کشند، شا نه تهی کردن وطفره رفتن خودرا توجیه کرده باشند. گمان دارند که آیهٔ مبارکه فوق ، مادامیکه انسانی خود صالح وبرهدایت است ازوظیفه دعوت معاف گردیده است حتی گروهی از مردم در زمان ابوبکر صدیق(رض الله عنه)نیز چنین گمانی داشتند که ابو بکر (رض الله عنه) در خطبهٔ فرمود که: ای مردم شماآیهٔ مبارک (علیکم انفسکم لایضر کم من ضل اذا اهتدیتم)را می خوانید وازان درغیر موضوع ومو ردش استدلال می کنید ومن ازپیامبر الله صلی علیه وسلم شنیدم که می فرمود: هر گاه مر دم ظا لم وستمکاری را ببینند ومانع اونشوند زود است که عذاب خداوند(ج) همه را فراگیرد.

بادقت درآیه مبارکه برای ما واضح میشود که آیهٔ مبار که وجیبه دعوت را بالای هر مسلمان تاءکید داشته وتوهم طفره روندگان رابدیدهٔ انکارنگریسته نفی میکند-زیرا خداوند (ج) درآیه مبارکه فرموده: (اذا اهتدیتم) وقتیکه هدایت شدید ، (واهتداء طوریکه شیخ الاسلام ابن تیمیه میگوید تنها به اداء واجب امکان پذیر است) پس هر گاه مسلمانی وجیبه امر به معروف ونهی ازمنکر را که بر دوش اوست مانند سائر واجبات ادا کرد گمراهی گمراهان به او ضرری ندارد. بعضی ها گمان دارند که باطل سراسرزمین رافراگرفته .ودعوت الی الله فائدهٔ ندارد، وبایدمسلمان تنها متوجه خود بوده امرخلق را ترک کند. درجواب این اشتباه که بعداً باتفصیل دربارهآن حرف خواهیم زد، و عجالتاً باید گفت که وجیبه هر مسلمان قیام بوجیبه دعوت الی الله است برابر است که داعی بهدف برسد ومردم به دعای اولبیک گویند یانگویند این اشتباه را ملت های پیشین نیز داشتند، طوریکه خداوند(ج)حکایت میکند که دعوتگران رامخدا چسان اشتباهاتشان را رد کردند خداوندمی فرماید: "واذقالت أمة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم او معذبهم عذاباً شدیدا، قالو معذرة الی ربکم ولعلهم یتقون، فلمانسواماذکروابه انجینا الذین ینهون عن السوء واخذنا الذین ظلمو ابعذاب بئیس بما کانو یفسقون) یادکن چون گفت گروهی ازاهل آن، چراپندمیدهید گروهی راکه خدا هلاک خواهد کرد ایشانرا یاعذاب خواهد کرد ایشانرا عذاب سخت، گفتند تامارا عذری



باشدبسوی پروردگار شما وتاباشد که ایشان بترسند. پس وقتیکه فراموش کردند آنچه پند داده‌شد ایشانرا به‌آن نجات دادیم کسانیرا که منع میکردند ازکاربدوگرفتارکردیم آنانیرا که ستم کردند بعذاب بد (سخت) بسبب آنچه فسق می کردند.

آیه‌مبارکه‌اشاره‌میکندکه‌اهل قریه‌به‌سه گروه تقسیم شدند، گروهی مرتکب گناه‌شدند وگروهی این کارابه‌دیدهٔ انکار نگریستند واوشانراوعظ وارشاد کردند وگروهی دیگر سکوت‌کردند. نه‌مرتکب گناه‌شدندونه‌گنهگارانرا نهی کردند بلکه برای گروه ارشادگرگروه دعوتگر گفتند که (لم تعظون قوما الله مهلکهم اومعذبهم عذاباً شدیداً) یعنی چراآنهارا نهی میکنید درحالیکه میدانید آنهارا باارتکاب گناه‌های هلاک‌شدند ومستحق عقوبت خداوندی گردیدند.

بناءً نهی کردن‌های شمافائده ندارد ، اما گروه‌دعوتگر چنین‌پاسخ دادندکه‌معذرة الی ربکم یعنی چون‌امر به‌معروف ونهی از منکر وجیبه‌ماست مابخداوندعذرخودرا پیش‌میکنیم که‌جزدعوت به‌اسلام کاری‌نداشتیم باشدکه آن‌عاصیان معصیت‌راترک گفته وبخدارجوع کنند ولعلهم یتقون یعنی شاید که انکار ما روش آنهارا ودعوت مابه‌خاطر رجوع شان به خداموردقبول قرارگیرد واین‌جزءآیه‌مبارکه مشعر به‌این‌است که مادامیکه احتمال قبول دعوت‌موجودباشد، حتماً باید وعظ و ارشاد ودعوت به دین خدا استمراریابد (لیهلک‌من هلک عن‌بینة ویحی من‌حی عن‌بینة) تا هلاک شودکسیکه هلاک‌شدنی‌است ازحجتی روشن وزنده‌ماند کسیکه زنده شدنی‌است از حجتی روشن. و برخی دیگر در برداشتشان از آیه مبارکه: (لایکلف‌الله نفساً الاوسعها) (تکلیف نمیکند خداهیچکس‌رامگربقدرطاقتش) اشتباه کرده‌وتعلل می کنند که‌دعوت‌الی‌الله ماندگی وخستگی‌تحمل ناپذیری را باعث میشود که البته این‌دلیل آن عده ضعیف‌الایمان‌است که درراه‌حصول دنیا باپشتکارهرچه تمامترتلاش بخرچ‌میدهندوسرازپانمی‌شناسند تافائده‌مادی بدست آورند، درحالیکه رنج‌وزحمت درراه خدا اجربس‌بزرگ و بی‌حساب داردکه‌به‌هیچ وجه‌بامنافع‌مادی‌قابل‌مقایسه نیست‌وآن‌ماندگی که‌گمان دارند خستگی‌به بارمی‌آورد دربرابر پاداش‌اخروی بسیار ساده‌واندک است .

مثلاً آیا آ..وزندان اسلام به یکنفر جاهل با تشریح کردن احکام اسلامی به کافریکه از اسلام خبر ندارد کدام تکلیفی دارد ؟ آیا انسان هرگاه زبانش را بحرف های خوب حرکت بدهد بیادر امور اسلام بیندیشد خسته میشود، آیا سفر به کشورهای بت‌پرست که نظام های جاهلی دران بیداد میکند بسیار طاقت فرساست ؟ به‌کشیشان ومبشران کلیسا نظرنمی‌افگند که سالها در جزیره‌های دوردست سیرمی‌کنند ، ومردم‌رابه آئین های باطل فرا می خوانند .

بناءً هرگاه شیطان درمسلمان مبارز وسوسه می افگندومانع دعوت او میشود این‌فرمودهٔ خدا را بیاد آورد که : (ان تکونواتألمون فانهم یألمون کما تألمون و ترجعون من‌الله مالا یرجون) واگر شما درد مند میشوید پس‌ایشان‌نیزدردمندمیشوند ، چنانکه دردمند میشوید . وشما امید دارید از خدا آنچه را امید ندارند .

انسانی که به‌این مرض مبتلا است بیاد آورد که‌اصحاب‌پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم در راه‌دعوت الی‌الله‌و جهاد در راه خدا (ج) چه مشکلاتی رامتحمل شدند وبا چه مصائبی دست وگریبان بودند ، طور مثال اگر نظری به سیرت پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وسلم افگنیم ، می‌بینیم زمانیکه پیامبر از غزوه احد به مدینه بر گشتند ، اطلاع رسید که ابو سفیان با گروه از مشرکین قصد مدینه را دارد تا‌همه مسلمانان را ریشه‌کن سازد. پیامبر بعد از ادای نماز بامداد بلال را امر کردند که مسلمانان را ندا دهد که پیامبر شما را امر میکند تا به تعقیب دشمن برائید جز آنانیکه‌دیروز بامادرجنگ اشتراک کردند برای دیگری اجازه همراهی نیست ، همان بود که‌سعد بن معاذاز قوش که همه‌مجروح بودند خواست تاحرکت کنند وگفت ، پیامبر از شما خواسته تا درعقب دشمن برائید اسد بن‌حضر که هفت زخم برداشته بود ومشغول تداوی زخمهایش بود ، برخاست و گفت : سمعاً و طاعة لله ولرسوله ، سپس سلاحش را برداشت و به تداوی خود و بدن مجروحش توجهی نکرد. و به پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم پیوست . سعد بن عباده نیز دستور پیامبر را به قوش رساند ابو قتاده نیز بسوی گروهی از مسلمانهارفت‌وپیام‌پیام آور سترگ را به آنها رساند که همه حرکت کردند ، از بنی سلمه ، چهل مجروح آمادهٔ جهاد شدند طفیل بن لعمان سیزده زخم داشت وحارث بن صمه ده زخم داشت و زمانیکه به نزد پیامبر صلی‌الله علیه وسلم رسیدند اوفرمود: (اللهم ارحم بنی سلمة) خدایا بنی سلمة‌را رحم کن . و این چنین بود وفای صحابه و این بود نمونهٔ از جهاد شان در راه اعلای کلمة‌الله .

پس ایا مسلمانان و آنانیکه خود را تعقیب کننده نقش قدمهای شاگردان مکتب نبوت میدانند، این تکلیف اندک را در راه خدا و نشر محاسن اسلام و آموزش مکارم اخلاقی بمردم خسته کن وطاقت‌فرسا میداند؟ مگر زمانیکه این تلاش اندکی را که در راه خدا می نماید آیا خجالت نمی کشد که آنرا افزون میداند ؟ در حالیکه اصحاب پیامبر با تن های مجروح و خونین به میدان جهاد می شتافتند ومی گفتند . سمعاً و طاعة لله و لرسوله .

نویسنده :
دکتور یوسف قرضاوی

خلل درکجاست؟

ترجمه : ف ـ فاضل

درد دل با نهضت اسلامی

۳ـ غلبه‌جنبه عاطفی بر جنبه‌های عقلی‌علمی:
واز آفات نهضت اسلامی یکی هم غلبه‌ناحیه عاطفی بر نواحی عقلی و علمی است ، البته من بااین یادآوری درصدد آن نیستم تاجانب عاطفی‌را در نهضت ملغی اعلان نموده و نهضت را تنها بر پایه های عقلانی وبدور ازهرتاثیر دیگر استوار بدانم ، زیرا این کار با طبیعت نهضت واسلام هردومخالف است.

اسلام باوجود احترام عمیقیکه به عقل‌دارد وپیروانشرا همیش به تدبیر و اندیشه دعوت میکند ، تنها یک دین فلسفی ، عقلی ،منطقی خشک و بیروح نبوده ، بلکه در تعالیم جامعه ساز وخدشه ناپذیرش بر جنبه عاطفی نیز اتکاء دارد ، مانند **الحب فی‌الله والبغض فی‌الله** ، خشنودی در انجام کار های خیر غمگینی‌در معصیت خدا،ترس‌وامید و یکسلسلة حالات روانی دیگر که متصوفین به آن اعتنا داشته ودر کتابهایشان دیده میشود مثل‌کتاب منازل‌السائرین خواجه عبدالله انصاری هروی و شرح آن " مدارج‌السالکین " نوشته ابن القیم جوزی و . . .

بناء جنبه های عاطفی در اسلام ازاهمیت ویژهٔ برخوردار است ، زیرا اسلام آمد ، عقل و دل انسان هردو را مورد خطاب قرارداد واز همینرو آنانی را که عقل ندارند ودرک نمیکنند مذموم خوالد همچنان کسانی را که به‌ذکر خداوندی قلب هایشان خشوع‌نمیکند و تسلیم حق نمی گردد ، نکوهش کرده واز همینجاست که اهتمام اسلام به هردو جانب عقلی و عاطفی آشکار میشود .

در حدیث متفق علیه آمده است که :
ثلاث من کن فیه وجد حلاوة الایمان أن یکون‌الله و رسوله احب الیه مما سواهما وأن یحب‌المرء لایحبه الالله و أن یکره أن یعود فی‌الکفر کما یکره أن‌یقذف‌فی‌النار

سه چیز است که درهر شخصی موجود باشد ، شیرینی ایمان رادر یافته ، اول‌اینکه خدا و پیامبرش را نسبت به هر چیز دیگر بیشتر دوست داشته باشد ، دوم ، دوستی اش با هرکس بخاطر خدا باشد وسوم اینکه باز گشت به کفر را ـ بعد ازینکه خدا اورا نجات داد-آنقدر بدبیند مانندیکه انداخته شود در آتش .

و نهضت اسلامی هم احیاء احساسات ایمانی و شعله ور ساختن عواطف اسلامی را بخشی از رسالت خود که رسا لت اسلام است میداند زایرا مراعات جنبه عاطفی‌در نهضت امریست ناگزیر، تاهوا داران نهضت را به حماسه آفرینی ها ، تلاش و فداکاری‌ها وا دارد و ازبرکت همین جنبه عاطفی است کهٔ دلها به‌وسیله محبت و اخوت گره‌خورده و سرانجام به‌ایثار و خود گزری در برابر همفکر ان منتهی میشود .

نهضت اسلامی که‌ما از خلال آن‌خواهان پیروزی اسلام هستیم طوریکه وحدت‌مفاهیم وحدت تنظیم از بنیادها و لوازمی اساسی آن‌اند . که وحدت شعور و احساسات ویا به عباره دیگر به تآلف دلها و به پیو ند الحب‌فی الله نیز تکیه دارد ۰ که خداوند این منتش رابه پیامبر صلی‌الله علیه وسلم چنین یاد آوری میکند که :

هوالذی أیدک بنصره وبالمؤمنین‌و ألف بین قلو بهم لوانفقت مافی‌الارض جمیعاً ماالفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم انه عزیز حکیم) سوره انفال‌آیه ۶۲ ـ ۶۳
اوست که‌بنصرت خود ویاری مؤ منان ترا مؤید و منصور گردانید . و خدا الفت داد دلهای مؤمنان را دلهائی که اگر تو با تمام ثروت روی زمین می‌خواستی الفت دهی نتوانستی لیکن خدا تألیف قلوب آنها کرد که روبر هرکار مقدر و باسرار و مصا لح امور داناست .

امام‌شهیدحسن‌البنارحمةالله علیه‌بنیانگذار نهضت اخوان المسلمین در گفتار های هفته وارش که هرروز سه شنبه ایر اد میکرد حرفها یش را همیش به منظور احیاء قلوب بوسیله ایمان‌و دوستی آغاز می فرمود وآنرا خودشان (عاطفه سه شنبه) می‌خو اندند ،

امام شهید اخوت را از ار کا ن بیعت خوانده و میگفت که : **ان‌دعوتنا تقوم علی دعائم‌ثلاث ! الفهم الدقیق والایمان‌العمیق والحب الوثیق** ، دعوت مابه سه پایه استوار است فهم دقیق , ایمان عمیق ودوستی‌وثیق

اینست مقام‌والای عاطفه‌در تعالیم اسلامی و ارزش آن در نهضت اسلامی‌بس‌مقصوداز

غلبه عاطفه که نام بردیم چیست ؟ هدف ما این است که عواطف و انفعالات بر همه تصرفات و روابط ما حاکم گردیده و در تفکر و سلوک ما غلبه حاصل نموده است و در آنچه میکنیم و میگوئیم و یا در موقف گیری ها یمان در برابر اشخاص و موسسه ها عاطفه موجه ما گردد که در این صورت عاطفه رهبر عقل شده و هوی بر علم پیشدستی میکند .

این روش غیر منطقی سیطره عاطفه بر عقل و علم ، دلائل و مظاهر زیادی دارد که طور نمونه به سه مورد آن اشاره می کنیم

الف ـ عدم بررسی و بی پلانی :

علی الرغم اینکه اسلام مردم را به سوی تعقل و علم فرا میخواند و مسلمین را به احترام اسباب ، مراعات سنتها ، آگاهی هشداری و آمادگی برای فرداها و آینده ها تشویق میدارد ، بازهم ما شاهد ضعف اهتمام نهضت اسلامی و سهل انگاری او در این موارد هستیم .

روزی من نزد یکتن از دعوتگران بزرگ ، نیازمندی جنبش اسلامی را به پلان دقیق مبنی بر احصائیه علمی و بررسی شرائط عینی و ذهنی جامعه یادآوری کردم ، در جواب گفت : مگر دعوت به خدا و معرفی مزایای اسلام بمردم هم به پلان و احصائیه ضرورت دارد ؟ !

در حالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از هجرتشان به مدینه از تعداد آنانیکه اسلام آورده بودند احصائیه گیری کرد و طوریکه امام بخاری رحمت الله علیه روایت میکند بعد از سرشماری معلوم شد که در مدینه یکهزار و پنجصد مسلمان وجود دارد .

این واقعه خود میرساند که پیامبر خواست تا دقیقاً بداند که چقدر نیروهای بشری دارد تا همه کارهایش را به اساس درایت ، آگاهی و ارزیابی تنظیم بخشد ، بناء شرایط عینی و ذهنی جامعه اسلامی و نهضت اسلامی را بایست بررسی کرده واز نیروهای مخالف و دشمن اسلام نیز معلومات کافی داشته باشیم . و پیوسته باتحلیل علمی و درست آن نتایج لازم را استخراج کرده و آنرا به مرحله اجرا بگذاریم .

تاکنون هم برخی هواداران مبارزه اسلامی از شنیدن نام بررسی علمی و پلانیزه کردن کارها برخود پیچیده و این کلمه در نزد شان مرگ تدریجی معنی میدهد ، دوستی داشتم که هرگاه به ضرورت بررسی و داشتن پلان طوریکه اقتصاد دانها از آن بنام (ارزیابی مفاد) یاد می کنند ، اشاره می کردیم ، می گفت ! ارزیابی بعداً میشود مهم این است که کار را شروع کرده و به پیش رویم واز حرکت باز نایستیم ، من کار های ناقص و نیمه تمام را نیز می پسندم . ما کارهای خودرا ولو که ناقص و غلط هم باشد آغاز می کنیم ، و کسانیکه بعداً آمدند نقص ما را اکمال و غلط ما را تصحیح خواهند کرد .

این فلسفه و طرز استدلال از خود انگیزه ها و مبررانی دارد ، اما تجربه ثابت کرده است که ترقیع (وصله) کار غلط ، یا درست کردن یک روزنهی پلان نسبت به آغاز یک کار صحیح و پلانیزه شده ، سخت تر و مشکلتر است .

وگاهی مخلصانی باتلاش و پشتکار خستگی ناپذیر در ترقیع ، تصحیح و درست کردن بعضی کارها تلاشهای انجام میدهند ، اما نتیجه‌ای نمیدهند ، یا نتیجه آن بسیار کم است و برخی کارها هم هرگز اصلاح پذیر نیستند زیرا آغاز آن غیر منطقی ، ناسالم و غیر مستقیم بوده است .

واز مهمترین اموریکه ما باید در موارد پلانگذاری مدنظر داشته باشیم ، توجیه استعداد های جوان ، تخصص در سویه های عالی در همه مجالات زندگی ، ازقبیل ! علمی شرعی ، سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی تربیتی ، کلتوری ، اداری وغیره است ، طوریکه بهمه نیازمندیهای مادر جامعه متمدن معاصر در جهان کمپیوتر اسلحه ذروی و عصر تسخیر فضا و ... پاسخ دهد ، در جهانیکه ما هرروز شاهد نوآوریها و جهشهای درعلم و تکنولوژی هستیم ، اما مسلمانها یا در کشمکشهای داخلی مصروف اند و یا در لهو ولعب ، یا آنچه میگردند که فائده ندارد .

بناءً تخصص امریست لازمی که در نظر شریعت اسلام از جمله فرضهای کفائی (سیاسی) است که بر همه امت اسلام واجب است و توجه همه استعداد ها و نیرو ها به یک ساحه و غفلت از نواحی دیگر هرگز جواز ندارد .

قرآنکریم درعصر پیامبر توجه همه مسلمانها را تنها به جهاد باوجود آن منزلت و فضیلت در پهلوی غفلت از ساحه دیگر که اهمیتش ازجهاد کمتر نیست (تفقه درامور دینی) نپسندیده و می فرماید !

وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون ، التوبه آیه / ۱۲۲ نباید مؤمنان همگی بیرون روند ، بلکه چرا ازهر طایفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی برای آموختن علم مهیا نباشند ، تاآن علمی که آموخته اند بروند و بقوم خود بیاموزند که قومشان هم باشد که خداترس شده واز نافرمانی خدا حذر کنند .

و چون ما ارتجالاً اقدام به کارهامی کنیم و دشمنان ما پلان می سنجند و به همین اساس ثمرات جهاد اسلامی ما را به یغما می برند و بازهم سراز غفلت و خواب گران بر نمیداریم بنابه اعتراف همه منصفان بی طرف و مورخان شرق و غرب ، محرک و فرمانده همه جنبشهای آزادی بخش و ضد استعمار غربی ، شرقی و صهیونیستی در طول تاریخ تنها اسلام بوده است ، ولی مع الاسف اسلام کشت میکند اما درونه ، غرس میکند اما پیداوارش را جمع نمی نماید ، و در مقابل دشمنان مکار و کینه توز اسلام را می بینم که نظاره گر صحنه بوده و در کمین آنها نا تلاشهای مسلمین ثمر دهد و یکدم خودرا به صفوف مقدم جهاد و مبارزه کشانده داد و بیداد سر میدهند دهل و سرنا میگیرند و توجه مردم را بخود جلب میدارند تا تنها او شان به غنیمت دست یافته و ثمره پیروزی را تصاحب نمایند .

آنهارا می بینیم که لباس اسلام بتن میکنند بنام اسلام حرف میزنند اما در دلهای شان ذره اسلام وجود نداشته و زندگی سراسر ننگ شان فرسنگها از مبادی زندگی اسلامی فاصله دارد و ملت های مسلمان هم به مظهر و حرفهای چرب و نرم آنها فریفته گردیده به آنها دل می بندند وهنگامیکه زمام امور و سرنوشت خلق بدست شان رسید ، هویتشان واضح شده واز اسلامیکه بانام نامی اش و بانیروی پرتوانش به این مقام رسیدند ، بیزاری خودرا اعلام داشتند که ما صراحتاً این واقعیت را در زندگی ننگین کمال اتاترک که ملت مسلمان ترک را به نام اسلام وزیر درفش اسلام سوق داد مشاهده می کنیم که ملت هم خون ، جان و مالش را بارضایت تام بذل کرد ، تا اینکه پیروز شد وهمه مسلمین در سراسر جهان ازین پیروزی اظهار خوشی کردند و او را غازی مصطفی کمال

خـوالدلد واسـیرالشعراء شوقـی درقـصیده مشهورش گفت:

الله اکبر کم فی الفتح من عجب
یاخالد الترک جدد خالد العرب

که مصطفی کمال را خالد ملت ترک خواند . مردم از خوشی پیروزی فراغت لیافته بودند که ، خوشی به ماتم بدل شد و آن غازی ایکه گمان می بردند شمشیر برهنه بخاطر دفاع از اسلام است اورا خنجر زهرآگینی یافتند که برپشت و سینه اسلام طعنه می زند وبنای پرمجد

و عظمت خلافت و اسلام را نابود و به وجوز اجتماعی اسلام در زندگی ملت ترک خاتمه میدهد.

سقوط خلافت . فاجعه جانگدازی بودکه شرق و غرب اسلام را تکان داد امیرالشعراء شوقی را واداشت تا در رثای خلافت چنین بگوید که :

عادت أغانی العرس رجع نُواح
و نعبت بین معالم الافراح
کفنت فی یوم الزفاف بثو بـه
و دفنت عنـد تبلّج الاصباح

ب : عجله :

عجله یکی ازآثار غلبه عاطفه و انفعال برمنطق ، عقل ، دانش و پلان است ، عجله کار ، نـه صبر داردونه تأمل ، او می خواهدآنچه امروزکشت میکند فردا درو نماید ، حتی اومی خواهد آنچه بامداد غرس کرده شامگاه ثمرش را جمع کند ، کـه این کار مخالف سنن خداوندی در جهان و اجتماع بشری است ، زیرا هرچیز مدت معین و اطوار معلوم دارد ، خداوند جهان را درشش روز آفرید و او قـادر بود کـه تنها کن فیکون بگوید ، اما خداوند خواست تا برای ما تأنی ، صبر و شکیبائی در کارهای بیاموزد.

خداوند قادر بود کـه نـوح علیـه السلام را با پیروانش در صبحگاه دعوت پیروزسازد امـا او را گذاشت تا ۹۵۰ سال شب وروز، پنهان و آشکارمردم را بسوی آئین خدا فراخوانـد ، سپس او را بـوسیله کشتی ایکه خودش ساخته نجاتش دادوبر[illegible] کشتی هم از آسمان فرو نفر ستاد!!

خداوند قادر بود که پیامبر برگزیده اش محمد صلی الله علیه وسلم را در نخستین روزهای دعـوت پیـروز سـاخته ، دشمانش را نابود کند و او را در معرض ابتلاو آزمایش نگـذارد . امـا چنین نکرد، حتی در روزهـای نخست بـرای آنهـا اجـازه جهاد و دفاع از خود را در برابر نیروهـای طاغـوق نـداد و و بر ایشان فرمود :

(کفوا ایدیکم واقیمو الصلاة) اکنون از جنگ خود داری کرده و بوظیفه نماز و زکات قیام کنید. تا اینکه صاحب شوکت . و دبدبه و پناه گاه شدنـد ، و دولت اسلام در مدینه تـأسیس شـد سپس برایشـان اجازه جهاد داد ، و بر ایشان چنین وعده کرد کـه : و ان الله علی نصرهم لقدیر. و هرآئینه خداوند بر یاری آنها قادر است.

خداوند پیوسته پیامبر و پیروانش را به صبر و عدم عجله امر می فرماید و میگوید :

(فاصبرکما صبراولوالعزم من الرسل ولاتستعجل لهم) : ای رسول مانوهم مانند پیغمبران اولوالعزم (در تبلیغ دین خدا و تحمل اذیت امت) صبو ر باش و به امت به عذاب تعجیل مکن.

فا صبر ان وعدالله حق ولایستخفنک الذین لایولنون) پس توای رسول صبر پیشه کن و از انکار کفار غمین مباش که وعده خدا البته حق و حتمی است و مراقب باش کـه مردم بی علم و یقین و ایمان مقام حلم و وقارت را به خفت و سبکی نکشانند.

واصبر و ما صبرک الا بالله ولاتحـزن علیهم ولاتک فی ضیق ممایمکرون.

و توای رسول، برای رضای خدا بر رنج تربیت است صبر و تحمل پیشه کن و بر آنها که ترک کفر و عناد نمیکند غمگین مشو و از مکـر و حیله آنـان د لتنگ مباش که خدا از مکـر و دشمنی خلق تـورا و دین تورا محفوظ میدارد.

یا ایهاالذین آمنوا اصبروا و صابروا ورابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون)

ای اهل ایمان درکار دین صبورباشید یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش کنید و مراقب کار دشمن بوده و خدا ترس باشید،باشدکه پیروز ورستگار گردید.

عجله نهضت اسلامی راواداشته تا قبل از موقع خود را در نبردها درگیر کند و نیرو های خود را از دست دهد ، و در یک روز به جنگ شرق و غرب هر دورود و خود را در مصیبت های دست وگریبان کندکه نجات از آن آسان نیست ، در حالیکه خداوند می فرماید :

. **لایکلف الله نفسا الاوسعها، خدا هیچیک راتکلیف نکندمگر بقدر توانائی او.**

و برای ما جواز ندارد که خود ها را بیشتر از تـوان و طاقت در رنج و مشقت بیندازیم ، خداونـد فرموده ، **فاتقوا الله ما استطعتم** ، پس تا بتوانید خدا ترس و پرهیزگار باشید. و پیـامبر می فـرمـاید : **اذا امرتکم بأمرفأتوامنه ما استطعتم)** هرگاه شمـا را بـه کاری امر نمودم، آنچه ازآن توان دارید انجامش دهید.

هم چنان فرموده است : **من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده ، فمن لم یستطع فبلسانه، فمن لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان)** هرکی از جملـه شمـا نکوهیده ای را بیند ، پس آنرا با دستش تغییر دهـد و اگرکس نتوانست پس بازبانش و اگر کس نتوانست پس با قلبش و این ضعیف ترین ایمان است.

بناء پیامبر تغییر را به اساس استطاعت توان به چند درجه تقسیم میکند ، و مسلمان هم در صورتیکه آنچه توان دارد انجام دهد و آنچه توان ندارد ترک کند ، مرتکب گناهی نشـده ، خـداونـد و پیـامبرش عجله را بخاطر عواقب خطرناک و ناهنجارش نکوهش کرده ، حتی قرآن از فرجام بد عجلـه درکارهـای یـاد آوری میکند که غایه های بزرگ مؤمنان بحساب می رود ، طوریکه می فرماید :

و ما اعجلک عن قومک یاموسی قال هم اولاء علی اثری و عجلت الیک ربی لترضی ، قال فانا قد فتنا قومک من بعدک و اضلهم السامری). (سورة طـه آیـه های ۸٤ - ۸۵) وای موسی بازگو که بر قومت چرا سبقت گرفته با شتاب به وعده گاه آمدی ؟ موسی غرض داشت ، اینک قوم ازپی من هستند و من خـود بـرای خشنودی تو تعجیل کرده و بـر آنهـا تقـدم جستم ، خدا فرمود:ما قوم ترا پس از تـو (به فتنـه سـامری) آزمایش کردیم و سامری آنان را گمراه کرد.

علامه آلوسی در تفسیرش میگوید که : (ف) در قول خداوند که میگوید : (فانا قد فتنا) بـرای تعلیل است ، یعنی خداوند می فرماید کـه بـرای تـو عجله از قومت و پیشی گرفتنت بر آنها و تـرک کـردن کار هایشان سزا وار نیست ، زیرا آنها باوجود قرب عهد به پیروی تو ، توأم باکودنی و حماقت شان هرلحظه در گرو مکر شیطان و آماج تیرهای گمراه گراویند.

و زمانیکه موسی علیه السلام بـه سـوی قومش غضبناک و اسفناک بـرگشت و از سـوی برادرش کش کنان چنین می گفت :

قال یا هارون ما منعک اذرأیتهم ضلـواالاتتبعن افعصیت أمری . قال یابن ام لاتأخذ بلحیی ولابرأسی، انی خشیت أن تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی، موسی (چون بازگشت بـا عتاب) بـه هـارون گفت ، مانع توچه بود که چـون قـوم گمـراه شدند ازپی من نیامدی ؟ چرا نافرمانی امرمن کـردی ؟ هـارون گفت: ای برادر مهربان (برمن قهرو عتـاب مکن) سـروریش.

بقیه در صفحهٔ ۱۱۷

نویسنده : عابد توفیق الهاشمی
ترجمه و تصرف : ع - ابو طارق

نظام سیاسی در اسلام

پیوسته به گذشته

اساس فرمانروایی عامه

طوریکه درشماره های گذشته خاطرنشان گردید سلطه یاقدرت وفرمان روایی عامه درحقیقت‌مرکزونقطهٔ عطف صلاحیت اصدار احکامی است که‌بجاآوردن چنین اوامرازطرف‌رعایای دولت لازمی پنداشته شود، مطلبی راکه میخواهم درینجابازگوگردد ،این‌است: درصورتیکه نظام قانون اسلامی چنین فرمانروایی رابحیث حق شرعی تائید کرده‌باشد ، کدام مقامی است که میتواند این حق‌رابنفع مردم بکاربرد ؟

برای‌توضیح این‌مطلب ، بحث‌خودراتحت‌دوعنوان‌فرعی تعقیب میداریم یعنی :

۱ حق‌اصدار حکم .
۲ ملکیت‌فرمان روایی .

فرع اول
حق اصدار حکم

کسانی که‌باکتاب خداوندی یعنی قرآن کریم آشنائی عمیق وهمه جانبه‌داشته‌تردیدی ندارند که«قانون» اسلامی روی نصوص سه‌گانهٔ ذیل‌اساس گذاشته‌شده‌است، نصوصی که بمثابه حق‌اصدار حکم پنداشته میشود وعبارت اند از :

۱ - این فرمودهٔ خداوند که «واذقال ربک للملائکة انی جاعل‌فی‌الارض خلیفه(البقره ۳۰)

یعنی: بیاد آرآنگاه که‌پروردگارت‌فرشتگان‌را فرمود : من درزمین خلیفه خواهم گماشت ، این نص بازگو کنندهٔ این‌مطلب است که بشر ، همه‌خلفای خداوندی درزمین بوده ، مکلف‌اند تااوامرخداوند‌سبحانه‌وتعالی‌رابجاآرندو ازنواهی‌خداونداجتناب‌ورزیده‌ودیگران‌رانیزمانع گردندتا. اعمال آنها مصداق خلافت از خداوند شده بتواند ، دومین مطلبی راکه میتوان ازاین آیهٔ مبارکه فهمید اینست که جانشینی و خلافت از طرف خداوند برای همگان بوده ، فردی از افراد و یا طبقهٔ‌از طبقات خاص نمیتواننداین‌حق‌رابرای‌خوداختصاص‌دهد ودرآن دعوای وراثت کند وبه‌طغیان‌و سرکشی خود بیفزایندبلکه همه مردمی که به خداوند‌سبحانه وتعالی ایمان آورده اند و تطبیق کنندهٔ‌شریعتی‌اند که انبیاو پیغمبران‌علیهم الصلاة و لسلام با خود آورده‌اند ازحق خلافت برخوردار اند که این مطلب را این فرمودهٔ خداوند جل جلاله دلیل است که می فرماید : « وعدالله الذین آمنوامنکم وعملوالصالحات‌یستخلفهم فی‌الارض » با ین مفهوم که : و خدا بکسانیکه از شما مومنان به خد اوند ایما ن آر د و نیکو کا ر گردد وعده فرمو ده ا ست که در ز مین خلا فت د هد . ا ما نا گفته نباید گذاشت که امت مسلمان بصو رت همگانی نمیتواند تا همه به ادعای جانشینی و نیابت قیام ورزند و هر یک فرمانروایی را که خلافت اقتضا می نماید بدست گیرند ، ناگزیر اند جماعتی را ازمیان خود انتخاب نمایند تا به نیا بت از امت مسلمان ، این وظیفه را بدوش‌گیرند که این مطلب را نصی قرآنی دیگری چنین وضاحت می بخشد :
(ولتکن منکم امته یدعون الی‌الخیر ویأ مرون بالمعروف وینهون عن‌المنکر و اولئک هم‌المفلحون »
یعنی : و باید از شما مسلما نا ن برخی خلق را به خیر وصلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر کرده از بد کاری نهی کنند و اینان که به حقیقت واسطه هدایت خلق هستند در دو عالم در کمال‌پیروز بختی و رستگاری اند) .

این اصل‌قرآنی ، طائفهٔ را براساس تصمیم‌جماعت مسلمانها مکلف می‌گرداند تابراساس‌تخصص‌در امری ازامور عامه وارسی و سرپرستی کنند که درمقابل این مسؤلیت ، جماعت مسلمانهانیزمکلف‌می گردند تا از اوامر این دسته مردم هر چند که تعمیل او امر انها را بصورت الزامی قبول نکرده باشند ، اطاعت نمایند که این مطلب را سومین نص قانونی ثابت گردانیده است و مکمل دونص سابق الذکر پنداشته میشود که‌براساس حکم‌دستوری‌این‌نص طائفهٔ‌منتخبه‌حق می گیرند ، اوامر خود را بر جماعت مسلمانها نافذ گردانند،تا،وجودیت‌حق،صلاحیت حکم‌و اصداراو امر برا ی سلسلهٔ عا مه تحکیم یا بد خدا و ند می‌فرما ید :«یا ایهاالذین‌آمنواطیعو الله و ا اطیعوالرسول واولی الا مرمنکم»(۹)یعنی : ای اهل ایمان خدا و رسول و فرمانداران خود را اطاعت کنید) . به این تفصیل که :

اول - جانشینی امت اسلامی :

باما همفکر خواهید بود که خداوند ، انسان را درزمین‌برای آبادانی‌وعمارت آن‌خلق فرموده‌است که این‌مطلب راقرآن کریم چنین وضاحت می بخشد که خداوند آدم (ع) را برای خلافت در زمین خلق فرموده است : « واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی‌الارض خلیفة ، قالوا : اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء و نحن لسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون » یعنی بیاد آر آنگه که پروردگارت فرشتگان را فرمود : من در زمین خلیفه



خواهم گماشت ، گفتند : پرور دگارا آیا کسانی را خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خونها ریزند و حال آنکه ما خود ، ترا تسبیح و تقدیس می کنیم ،خداوندفرمود : من چیزی(ازاسرارخلقت بشر) میدانیم که شما نمیدانید .

استخلاف در لغت اقامهٔ جا نشینی در چیزی است که قائم‌مقام‌مستخلف‌و یا مقام‌دیگری گردد.

درین زمینه‌اگردر روشنی‌معنای‌لغوی‌خلافت عمیق‌گردیم‌وجانشینی‌آدم‌علیه‌السلام‌وذریهٔ‌ایشان‌درزمین‌مطرح گردد ، میتوان‌گفت که بشر خلیفه خداوند در زمین بوده و یاجانشین مخلوقی خواهد بود که آنها در زمین ، خلیفهٔ خداوند بوده اند .

برخی از مفسر ین باین مفکوره اند که بشر جانشین مخلوق دیگری است که‌قبلادر زمین‌بود وباش داشته و نسبت فساد و خو نر یز ی ، بشر را خداوند جانشین آنها گردانیده است اینها کسانی اند که جایز نمی‌دانند بشر خلیفه خداوند گفته شودودلیل می‌آورند که موضوع‌خلافت وقتی مورد بحث شده میتواند که خلافت از غائب و یا شخص متوفی در نظر باشد در حالی که خداوند نی غائب است و نی بارگاه قدسی مرگ را قبول کرده میتواند ، آنها علاوه می کنند همین علت است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه را خلیفهٔ رسول الله ﷺ می گویند .

دستهٔ از مفسرین کرام روی این عقیده اند که درین آیهٔ مبارکه جانشینی ازخداوند مورد بحث بوده نه آنکه بشر قائم مقام مخلوق دیگری گردیده باشد ، این دسته از دانشمندان اجازه میدهند که بشر وقتی خلیفهٔ خداوند گفته شده میتواند که آنها اوامر خداوندی را محل‌تطبیق قرار دهند و در برابر آنهائی که می گویند : صحیح نیست که بشر خلیفهٔ خداوند گفته شود ، پاسخ میدهند که آنها قیاس مع الفارق نموده اند و مناسب نیست تا خداوند جل جلاله را با بشر مقایسه نمائیم و بگوئیم : که چون استخلاف در صورت غیبت و یا مرگ کسی صورت می گیرد لذا از آنجائی که خداوند نه غائب است و نی‌مرگ در ان بارگاه گنجا یش دار د چنین خلافت صحیح پنداشته نمیشود ، که میتوان علیه این دسته باین آیهٔ مبارکه استناد کرد که:« وهوالذی جعلکم خلائف فی الا ر ض ورفع بعضکم فو ق بعض د ر جا ت» (انعام:۱۶۵) با ین معنی که : وا و خدا یی ا ست که شما را خلیفه ها در زمین‌گردانید ورتبه بعضی از شما را بالاتر از دیگری گردانید . که همین رأی دوم مورد تائید ما خواهد بود ، واین‌دلیل دیگری است که‌خداوند‌جل‌جلاله‌می‌فرماید.«انی‌جاعل‌فی‌الارض خلیفه »یعنی‌بیادآر،آنگاه که‌پروردگارت‌فرشتگان‌رافرمود که من در زمین‌خلیفه‌خواهم گماشت، که‌در روشنی‌این فرمودهٔ خداوندباقاطعیت ادعا خواهیم توانست که همین بشر است که خلیفهٔ خداوند در زمین پنداشته میشود و ملکیت‌خود رامسخر او گردانیده است،وقتی این نظریه مورد قبول واقع گردد در مورد اینکه‌قبل از ابو البشر در زمین مخلوق دیگری‌بوده‌است‌و یاخیر مشکلی را در اصل موضوع ایجاد کرده‌نمیتواند ، زیرا میتوان‌گفت : مخلوق اولی که‌بشر جانشین‌آنهاگردیده باشد ، آنها نیز خلیفهٔ خداوند در زمین بوده اند، و وقتی بشر از آنها مسند خلافت را بدست می گیرد ، باز هم بشر ، خلیفه ای خلفای خداوند در زمین پنداشته میشود که بازهم همین بشر مسند خلافت را بدست می گیرد ، یعنی خداوند بجای آن خلیفه،خلیفهٔ دیگر ی را که بشر است برگزیده است لذا «بشر» باز هم خلیفه خداوند درزمین است .

اما معنی استخلاف از لحاظ ، نیابت ، قائم‌مقام‌بودن‌وقوام‌است ، همانطوریکه‌خداوندمی‌فرماید: «انی‌جا عل‌فی‌الارض‌خلیفه»و روی همرفته خداوند جل‌جلاله وظیفهٔ‌بشر را در محدودهٔ این استخلاف‌بیان نمودمی‌فرماید:«هوالذی انشأکم‌من‌الارض‌واستعمر کم فیها » یعنی:او خدایی است که شما را ازخاک‌بیافرید و برای عمارت و آبادگردانیدن زمین برگماشت . که استعمار در اینجا به معنی تمکین ، اقتدار و تسلط بوده که این هردو معنی در این فرمودهٔ‌خدا وند ظاهر است که می فرماید. «ولقد مکناکم‌فی الارض وجعلنا لکم‌فیها معایش قلیلاًما تشکرون »یعنی : (وهمانا شما فرزندان آدم) را در زمین اقتدار دادیم و در آن بر شما معاش وروزی‌ازهرگونه نعمت‌مقرر‌کردیم‌لیکن شما اند کی‌شکرنعمت ها ی‌خدا را بجانمی آ و ر ید . ومی فرماید :«الذین ان مکنا هم فی الا رض‌اقاموا الصلوةواتوا الزکاة وامروابالمعروف‌ونهوا عن المنکر » یعنی:(آنان که خدا رایاری می کنند) کسانی هستند که در زمین‌آنان راتمکین و اقتدار دهم‌نماز پامیدارند وزکات به‌مستحقان میدهند و امربه معروف ونهی از منکر می کنند) .

بادرنظر داشت این‌بحث‌موضوع خلافت رامیتوان دو نوع گفت :

۱— استخلا ف عام .
۲— استخلاف‌خاص .

ادامه دارد

سیاست از دیدگاه اسلام

ترجمهٔ محمدنسیم فقیری

تحقیق لغوی کلمهٔ سیاست

سیاست بروزن امارت، صیغهٔ مصدر ساس یسوس بروزن قال یقول میباشد.

معنی اساسی سیاست وسوس اینست: (اصلاح کردن، آراسته نمودن وترتیب دادن) بادر نظر داشت این مفهوم لغوی سیاست وسوس بمعنی دولت ، حکومت وتدبیر مملکت نیزبه کثرت استعمال میگردد، زیرا مقصد دولت وحکومت نیز اصلاح واداره مردم میباشد.

ابن منظور افریقی متوفی ۷۱۱هـ مینویسد: کمر بستن وبرخاستن برای اصلاح امری وسیاست گویند وسیاست کاریک قائد ومدبر میباشد، سائس کسی راگویند که از قوم مردان وقائدین باشد... وسوس به معنی ادارهٔ امور دولت وحکومت است.

همچنان معنی ساسوهم سؤساً(اوبرمردمان حکومت کرده است) می باشد. به همین ترتیب هرگاه مردم کسی را بحیث سردار وحکمران خویش تعین نمایند، پس درین مورد گفته میشود که سو، سوهو اساً سوه من حکمران رعایایی خویش گردیدم (سئست) فلان شخص مسؤل امور معاملات فلان قبیله گردید، یعنی بارسیاست وحکمرانی بردوش او افگنده شد...

درصراح اللغات ترجمهٔ فارسی سیاست بدین گونه آمده است: (رعیت داری کردن).

امام غزالی متوفی ۵۰۵هـ، این تعریف رابه سیاست داده است:

(سیاست عبارت است از اصلاح نمودن مردم ورهنمائی آنان به راه مستقیم که باعث نجات شان در دنیاوآخرت گردد) در جای دیگر مینویسد:

(سیاست، تدبیریست که باعث ایجاد محبت همکاری وتعاون باهمی در میان افراد اجتماع دردائره اسباب معیشت میگردد.)

لهذا سیاست به معنی مکر وفریب وجنگ اندازی نیست بلکه تدابیری راگویند که باعث ایجاد محبت، اخوت واتحاد میگردد، همچنان کسیراکه کشمکش طبقاتی وبرخوردها رابراه می اندازد، نمیتوان سیاستمدار نامید بلکه سیاستمدار حقیقی کسی میتواند باشد که باوجود مدبیرومنتظم بودن، مصلح ومعلم اخلاق نیز باشد.

علامه ابن خلدون متوفی ۸۰۸هـ:



سیاست وحکومت عبارت است از کفالت وضمانت منافع مردم ونیابت خدا برمردم در زمینهٔ تنفیذ احکام الهی برآنان امام راغب اصفهانی متوفی ۵۰۲هـ در تعریف سیاست ارکان سه گانهٔ آن را قرارذیل ذکرنموده است.

۱- امارة الارض: آبادساختن زمین واستقرار مدنیت اجتماعی.

۲- تنفیذاحکام الله: نافذ نمودن احکام خداوندی.

۳- مکارم الشریعه: اختیار نمودن فضایل اخلاقی.

ابوالوفا ابن عقیل بغدادی متوفی ۵۱۳:

"سیاست عبارت ازتدابیری است که بوسیلهٔ آن، مردم به صلاح ومصلحت عامه نزدیکتر وازانحراف وفساد دورتر میگردند"

شاه ولی الله محدث دهلوی:

سیاست عبارت از حکومت (علم وفن) است که ازتدابیر حفظ روابط همشهریان بحث مینماید.

اقتباسات فوق در مورد تعریف سیاست چنین خلاصه میگردد:

"سیاست عبارت از فن وحکمتیست که موضوع آن راوظایف حکومت ونظم ونسق دولت تشکیل میدهد وهدف وغایهٔ آن حفظ منافع وکنترول روابط همشهریان توسط قاعده وقانون میباشد.

سیاست ازدیدگاه ائمهٔ فقهه :

فقهای کرام، مفاهیم کلی وجامع سیاست را نیزبیان داشته اند، یعنی در پیش گرفتن تدابیر اصلاحی ونظم، اداره حکومت که ابن عابدین شامی وابن نجیم (رح)، این مفهوم جامع را ذکر کرده اند.

ولی در کتاب های فقهه کلمهٔ سیاست بصورت عمومی فقط برای(جزاهای تعزیری) استعمال گردیده است که اگرچه بانصوص صریح

قرآن وسنت ثابت نباشد مگر مطابق قواعد شرعی بوده وهدف ازآن مصالح عامه ودفع فساد می باشد.

سیاست، تدابیری راگویند که بوسیلهٔ آن مصالح عامه حفاظت گردد وهدف از مجازات جرائم نیز اصلاح مجرمین، وحفظ جان ومال و آبرو وناموس مردم میباشد، بنابرین مفهوم لغوی سیاست نیز برآن جزاها صدق می نماید.

,,حدود،، جزا هائی راگویند که با نصوص صریح قرآن وسنت یااجماع صحابه ثابت و مشخص گردیده باشد. مثلاً (حد) زنا، سرقه، حدقطع طریق حدخمر وحد قذف.

مجازات قتل عمد وجروح را اصطلاحاً قصاص می گویند ومجازات بعضی از جرائم راکفارت گویند، مثلا: کفارهٔ یمین، کفارهٔ ظهار کفارهٔ صوم وکفارهٔ قتل عام.

بصورت اصولی می‌توان کلمهٔ سیاست را برحدود، قصاص وکفارت اطلاق نمود زیرا هدف آنها نیز حفظ منافع عمومی و اصلاح جامعه می‌باشد. ابن‌عابدین می‌فرماید:

این (تدبیر اصلاح وبهبود مردم) تعریف سیاست عمومی اینست که براحکام الهی در زمینه مصالح بندگانش، صدق می نماید.

ولی درفقه عموماً جزاهای‌را سیاست‌گویند که‌از قرآن وسنت یااجتماعی ثابت و مشخص نگردیده‌باشد، این نوع جزاهارا تعزیر نیز گویند ودارای سه‌حالت می‌باشد:

حالت اول صدها جرائم وگناهانی اندکه مجازات آنها منصوص نمی باشد فلهذا تعداد ونوعیت مجازات رامیان حداعظم وحداکثر ادارهٔ دانشمندان وکارشناسان امور شرعی (عادل ومتقی) یاقوهٔ مقننه، مشخص میسازد وقاضی صلاحیت داردتادرچارچوب این‌قانون تعزیری جزای مناسب رابه‌مجرم بدهد اگر این‌نوع قوانین را ادارات مربوط یاقوهٔ مقننه (مجلس‌شورا) نافذنکرده باشد، پس‌محکمه‌حق دارد تادر پرتو قواعد شرعی ونظائر جزای مناسب رابه‌مجرم یامجرمین بدهد.

حالت دوم اینست: اثباتی قطعی ایکه برای نفاذ قصاص و حدودمنصوصه ضروری می‌باشد، باشرائط قانونی‌فراهم نمیگردد، مگر محکمه نظر به قرائن وشواهد واقعه اطمینان حاصل مینماید که مجرم به نحوی از انحاء مرتکب جرم گردیده است، در همچو حالات اگرچه حدودی جاری نمیگردد مگر مجازات تعزیری‌ایکه محکمه‌تجویز نماید، داده‌میشود.

در حالت سوم: ثبوت قطعی ایکه برای حدود ضروری است، فراهم گردیده ولی مرتکب جرم یک کارمند دولتی می باشد که خود مسئول جلوگیری جرائم می باشد یاکسیکه به‌جرم وجنایت عادی گردیده است ویااینکه‌ارتکاب‌جرم‌بصورت‌بسیاروحشتناک ودرد آور بوده است که دراین صورت قاضی اجازه دارد تاجزای مزید را بصورت تعزیر برمجازات مقرره اضافه نماید، مشرط براینکه درآن مصلحت دیده شود.

در مصنف عبدالرزاق آمده است که:

((علی رضی الله عنه شراب خواران را در ماه مبارک رمضان علاوه، بر هشتاد شلاق مقرره، بیست شلاق دیگر هم‌می زدند.

سه‌نوع جزای ذکر شدهٔ فوق را ائمهٔ فقه تعزیر هم گفته اند و اطلاق سیاست را برآن نیز نموده‌اند.

فقیه مشهور حنفی، شیخ علاوالدین طراسی قسمت سوم کتاب ,,معین‌الحکام“ خویش را به بیان این سیاست تعزیری اختصاص داده است. علامه موصوف می‌نویسد:

سیاست (جزاهای تعزیری) قانون‌تعزیری وتغلیظی بوده و به‌دو نوع می باشد: سیاست ظالم که شریعت آنرا حرام دانسته و سیاست عادله که بواسطه آن به‌مظلوم حق آن داده میشود، مفسدین سرکوب می‌کردند ومقاصد اصلی شریعت حاصل میگردد، پس اختیار نمودن‌این‌نوع سیاست شرعی واجب‌می باشد

ابن عابدین شامی متوفی ۱۲۵۲ھ می‌نویسد:

کلمهٔ سیاست برای آن‌جزاها نیز استعمال میگردد که بوسیلهٔ‌آن مجرمین تنبیه واصلاح میشوند، مثلا فقها گفته اند که اگر کسی بصورت مداوم لواطت ویا دزدی می نمود پس‌سیاستاً می‌توان آنرا کشت. بعضی ازفقها تعریف سیاست را بدینگونه کرده اند که عبارت ازجزاهای تعزیری وتغلیظی می باشد که‌مطابق قواعد شریعت بوده اگرچه صریح درنصوص ذکرشده باشد، زیرادرشریعت‌بعد از اصول ایمان با ریشه کن ساختن فساد حایز اهمیت اساسی می‌باشد.

در بحرالرائق آمده است که‌از کلام فقها بظاهر چنین معلوم میگردد که‌سیاست عبارت از آن فعل، حکمران است که در آن‌مصلحت وبهبود مردم درنظر گرفته شده باشد، هرچند برای آن فعل، دلیل خاص موجود نباشد (ولی مطابق قواعد شرعیه بوده و مخالف منصوص یا احکام اجماعی نباشد.) این نوع عبارات درکتاب فقه به‌تکرارآمده است وبنابر آن‌ثابت می‌گردد تعزیرات رامیتوان سیاست نامید و در کتب فقه، این کلمه بهمین معنی بکار میرود.

ادامه دارد



په ژوندانه کی دایمان نقش

ایمان په خپل حقیقت کې له داسی نفسی عمل څخه عبارت دی چه دنفس ژورو ته یې ریښې غزیدلی وی اودهغه په ټولوارخونو— ادراک،ارادی، او وجدان ـ با ندې یې پوره احا طه اوحاکمیت پیدا کړې وی ذهنی ادراک ضرور دی څوپوری دهغه په مرسته د «وجود» حقایق څرنگه چې په واقع اونفس الامر کې دی ،رالوڅ اوکشف شي اوروښانه شي اوپوره روښا نتیا اوکا مله کشف ا و تو ضیح د خدای پاک د«وحی» له لاری پرته چه له هردول اشتباه اوسهوې څخه محفو ظه ده له بلی هیچ کومی لاری څخه نشی میسر کیدای .

اوهرومرو باید داذهنی ادراک دجزم او یقین درجې ته ورسیږی ، هغه ډول محکم یقین تمچه هیڅ لوع شک او تردیدهغه ته تکان ورنشی کړای اومتزلزل یې نه کړ ی «انما المؤمنون الذین امنوابالله ورسوله ثم لم یرتابو » (۱):ریښتیاني مومنان هغه کسان دی چه په خدای اودهغه په استازی یې ټ باورو کړ، بیایې هیڅ کوم شکمو نه کړ »

هرومرو باید له دې کامل ادارک او پوره پوهې او معرفت سره دزړه مینه ملگری شی اوارادی انقیاد ورسره یوځای شی او له دی ټولو وروسته بیادهغه ذات دحکم په پیروی اواطاعت کې تمثیل شی چه په هغه یې ایمان راوړی اودهغه په حکم دې راضی او او امروته دې تسلیم وی :

«فلاو ربک لایؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لایجدوافی انفسهم حرجاًمماقضیت ویسلموا تسلیما» (۱) دتاپالونکی خدای باندی قسم چې دوی ترهغه مومنان نشی کیدای څوپوری چې تادهغوشخړو په باب حکم وگرځوی چې ددوی په منځ کې پیښیږی او له هغې وروسته چې ته حکم یې وکړی هغوی په خپلو ځانونو کې کومه ناخوښي اوحرج ا حساس نکړ ی ، اوهغه ومنې اوورته تسلیم شی »

«انماکان قول المؤمنین اذادعوا الی الله ورسوله لیحکم بینهم ان یقولواسمعناواطعناو اولئکهم المفلحون(۲)

د ر ښتیا نیو مو منا نو خبر ه ـ کوم وخت چې دوی خدای اورسول ته یې را وغوښتل شی چې ددوی په منځ حکم وکړی ــ داده چې وا یې : واموورېدل«ومومنل»اودخدای اورسول له حکم څخه پیروی اواطاعت کوو ، پرازی همدغه اشخاص بریالی دی »

« ماکان لمؤمن ولامؤمنة اذاقضی الله ورسوله امرآ ا ن یکون لهم الخیرة من أمرهم . (۳)

نارینه مومن ته روانه دی اونه مومنې ښځې ته ، چې کله خدای پاک اورسول ئې په کوم کار حکم وکړې اوویې تاکي ـــ چې هغوی بیاپه خپلو کړووړو اوکارکې واک اواختیار ولری »

همغه ذهنی پوره پوهه اوتام معرفت اود زړه مینل اواذعان باید هرومرو وجدانی اوقلبی حرارت سره ملگری شی په دی ډول چې د عقیدې له غوښتنو سره سم انسان د ښوکارونو کولو ته تشویق کړی او دا خلاقی اوسلوکی مبادیو په عملی کولویې مجبور کړی ، اودعقیدې او دحقې دنجات ښیولکو مبادیو په لارکې په سراو مال جهاد او مبارزه وکړی لدې کبله قرآن کریم ، مومنان داسی توصیفوی :

«انماالمؤمنون الذین اذ اذکرالله وجلت قلوبهم و اذاتلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً وعلی ربهم یتوکلون ط الذین یقیمون الصلوة و مما رز قنا هم ینفقون ط اولئک هم المومنون حقاً»(۱)

«ریښتیالی مومنان هغه دی چه کله خدای پاک څخه یادونه وشی ددوی زړونه «دهغه له هیبت څخه» ورپیږی اوکله چه پردوی باندی دهغه ایاتونه ولوستل شی دا آیاتونه ددوی ایمان لانور هم ور زیاتوی اوپه خپل پالونکی خدای توکل کوی .

اودوی داسی کسان دی چې خپل لمونځ اداء کوی، و له هغو شیزونو څخه چې ماپې لوروليې زکات ورکوی ، داډله اوتوږلگی ، همد دوی ریښتینی مومنان دی »

قرآن کریم د تل لپاره ، ایمان په سپیڅلو او ژوندیو اخلاقو او ښوکړو وړو او روښانه حسنه افعالو په جامه کی وراندې کوی څوپورې دهغوپه مرسته ،دریښتیانیو مسلمانانو ، او ښکاره کافرانو او منافقانو په منځ کې توپیر اوتمیز وشی .

«قدافلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون. والذین ههم عن اللغومعرضون. والذین هم للزکاة فاعلون، والذین هم لفروجهم حافظون»(۲)

«بریالی شول هغه مومنان چې په خپلو لمونځونو کې تضرع کوی اوهغه کسان چې له بیهوده او چټې خبرو څخه مخ اړونکی دی ، اوهغه اشخاص چې دزکات اداء کونکی دی ، اوهغه چې له ، چی د شهوت داعضاؤ ساتونکی دی »

بیا په یوبل ځای کې خدای پاک دریښتیانیو مؤمنانو داسی صفت کوی :

«انماالمؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون »

«ریښتیانی مومنان هغه کسان دی چې په خدای او استازی باندی یې ایمان راوړی او له هغی وروسته بیا کوم شک ونه کړ ی ، اوپه سرمال باندی دخدای په لا ر کې مبا رزه او جهاد کوی ، همدغه ډله په خپل ایمان کې ریښتینی د ی »

یو اسلامی پیاوړی پوه په دې باب کې داسی وایې : ایما ن په خدای اورسول باندی دزړه له باور او تصدیق څخه عبارت دی، هغه تصدیق چې په هیڅ ډول، شک ورته لارپیدا نه کړ ی، هغه ثا بت او با برجاپه تصدیق چې دپورمیقین ترپولې رسیدلی اوهیڅ

وخت مضطرب نشي اوونه لړزيږي ، او ډير لږشک لهورننوتلو څخه په امان وي ، اودهغه پهمکلهدمومن قلبي احساسات اوذهني شعور ډېر لوړ ونه موسي هغه تصديق چې دخداى په لارکې پهسروما ل دجهاد سرچينه شي .

هغه وخت چې زړه دداسي ايمان خوږيوڅکي، اوپه هغهډاډه اوارامه شي اوپههغهټينګ اوثابتهشي دارنګه ايمان هرو مرو ، دخپل حقيقت د تحقق په غرض دزړونولهسا حې څخهدژوندډګراود وګړ يودنياته رادانګي،چهپهدې خت کي مومن او مسلمان فرد غواړيهغه څه چهپه خپل ضمير اوباطن کې وينې او احساسوي يې چې هغه د ايمان لهڅلا اوتجلاڅخه عبارت دى اوهغهڅاپيريال چې پهده راتاودى چههغه دژوندد ډګرله پيښو څخه عبارت دى سېچېدادواړه خواوى سره متحده او يو ځاى کړى ، اودى دهغي څيزي چې دده پهحس اوضمير کې ده اود هغه صورت اوخواچېدژوند پهواقع کې دى پهجدا يې باندى صبر نشي کولى ، ځکه چې د ا د عقيد ې او عمل بيلتون ، او دفکر او دعملي واقعي ژوندلري والي پهمره کړي کېدى ،ترفشارلاندى نيسي اوربړوي يې، همد غه علت دى چې مسلمان دخداى پاک پهلار کې اوپه واقع دژوندکې دخپلي عقيدې دتحقق پهغرض په ـ سروما ل ـــ مجاهدهاومبارزه کوى اود جهاد په حرکت پيل کوى ،او داحرکت دهغه له خپل ذات او نفس څخه سرچينه نيسي ، اوهغهغواړي چې هغه روښانه او ځلانده تصوير چې دده پهباطن اومغزوکې ترسيم اونقش دى ، دژوند پهډګر ، اودوګړو پهدنيا کې يې هم ووينې ، لدى کبله لههغهڅاپيريال سرهچې پههغه کې دمومن اومسلمان عقيده نهتطبيق کيږي دهغهخصومت اودښمنيد ده لهڅا ن څخه نشئت کوى او داخصومت اود ښمني لهدې راولاړيږي چې دى لشي کولى ، چې دژوند له واقع سرهدده دايماني تصور له تضاد سرهسره ژوند وکړي ، اوهمدارنګه هغه نشي کولي چه دناقصه اونيمګړي ، عملي ،منحرف اوقبيح ژوند پهغرض لهخپل کامل ، مستقيم ، اوزيبا ايماني تصور څخه لاس واخلي نولهدى امله هرومرو دده اودغير اسلامي ژوند تر منځه ټکره راځي ،اود دواړو پهمنځ کي دجګړي اوربليږي اودا جګړه تر هغهپورى دوام کوى چې هغه مفکوري چې دژوند په واقع کې تسلط لري په اسلامي ، او ايماني مفکوري اوعملي غيراسلامي ژوند،پهاسلامي ژوندباندى تبديل شي .

داعناصر اومقومات چې موږ يادونه ترې وکړه يوازې د هغو پهسرسته «حق ايمان» اوکه غواړې ووايه «حقهعقيده» تکوين اومنځ تهراځي ، کوم وخت چې لهدې عناصرو اوارکانو څخه ځيني عناصر يااارکان لږکړاى شي باقي ، پاتې عناصرددې ورنهدې چې د«ايمان» يا «عقيدې» نوم پرې کيښودل شي .

امکان لري چې هغوته ««مکوره» يا «نظر» يا «رأيه» اوداسي نور عناوين ، ووايو ، اماحقيقي ايمان هغه ايمان دى ، چه لمر پلو شي يې دنفس پهټولو اړخونو لګيدلي وي ، اودهغو دننه ته ئې لهخپلو پلوشو سره ژوند اوحرارت ، ور داخل کړي وي .

هو ! داعقيده عقل تهورننوځي ، هغه ارامول او قناعت ورکوى ، زړه تهداخليږي هغه پهحرکت اواهتزاز راولي ، اواردې سرهيوځاى کيږي اولاربڼونه ورته کوى .

نوهغهوخت چې عقل قانع شي ، اوزړه هغه اوحرکت وکړي اواراده وخوزيږي اومتوجه شي، دبدن او ځان نورټول اعضاء لبيک وايي اودکارد کولوپه خواخوزيږي اوغواړي چېهغه ترسره کړي .

پهدې ځاى کې مناسب وينم هغهڅه چې استاد احمدامين دعقيدې اونظر دتوپيرپه باب ليکلي رانقل کړم ،د ى وايي :

«دهغه څه په منځ کې ستانظر او رأيه ده او هغه څه چېستاعقيده ده ـــ ډ يرلوىتوپير موجوددى، هغه وخت چې تهکوم نظرمنې ، يوازې هغهتهد خپلو معلوماتو پهدائره کې ځاى ورکوې ، خوکلهچېپه کوم څيز عقيده کوې هغهدستاپه وينه کېورګډيږى پهرګوکې دى جارى کيږى ، او دهډوکو مغزوته دې رسيږي ، اودزړه پهژورو کې دې ځاى نيسي .

دنظر اورأيې خاوند يوفيلسوف دى چې وايي : زهيوڅيز حق اوصواب ګنم چې امکان شته په واقع کې ناحقه او باطل وي اوداهغه څيزدى چهنن ورځ ئې پهحقانيت دلائل موجوددىچې امکان لري سباد هغه په عکس او خلاف دلائل راوړل شي ، امکان لري چهزه پههغې کېپهخطايم اوهمدارنګه امکان لري چېپه خطايم امادعقيدې څښتن پهخپلي خبري پوره باورلري ، هغه سرهدخپلي عقيدى پهمکلهنهکوم شک شته اونه کوم ګمان او ترديد ، د هغه عقيد ه حقه ده نهو ، ضرور اواحتما ، دهغهعقيده نن حقهده اوسبا تهحقهده اود دليل اوبرهان ويلو مجال پکې نشته اود شکوکواوګمانونو دمعرکې لهجار او جنجال څخه پا که اوخوندى ده دنظر څښتن پخ اوږې حرکته وى، کهچيرته ددهنظر رښتيا اومستحق شي ، مسکي شي اوپه افتخاروښاوندى، او که چيرته يې نظر رښتيااومتحقق نشي هغهتهکوم تپهږنه کوى ځکهچې هغهلاپخوا ويلي ؤ چه ددهنظر حق او رښتيا دى خودخطا اوسهوې احتمال هملري، او د نورو نظر خطادى چهپهعين حال کې درښتيا کيدو اوصواب احتمال يې هم شته » اما دعقيدې پهخاوند کې سرې لمبې وې ،احساسات يې راپاريدلي وي ،تر هغهوخت پورېنهکراريږي چه څوپورې يې پهواقع د ژوند کېعقيده نهوې تطبيق شوى .

د نظرخاوند کومه کلکه اراده نهلري ، ډير امکان لري چههغهلهپوري څيرې څخهبلي څيرى ته واوړي اوبدلون ومومي ، اوهغه يوازې د د ليل تابع دى ، اويادهغهمصلحت اوګټي تابع دى چې ددليل په څيرمي ځان ښکاره کړ ى وى ، اما دعقيد ى دڅښتن ډير ښهمظهر اومثال هغهدى چهپيغمبر ﷺ ويلي دى : «والله لو وضعوا الشمس في يميني والقمر في شمالي على ان ادع هذا الذي جئت به ماتركته » ـ

«پهخداى مېدې قسم وي» که چيرته دوى (کفار) لمر په ښي لاس راته کيږدي اوسپوږمۍ مي په بکين لاس ک ،اودهغهپه مقا بل کې لههغهڅهڅخه تيرشم چېماراوړى ـــ پرې بهئې نږدم » .

لظرا ورايه ،پخمجته ،ترځو يو رې چې عقيده په هغې کې خپلمبا، ور پوهګړي په هغې کې ژوند نه ليدل کيږي، نظراورايه دتورې تيارې په څير دى چې ترڅودعقيدېپلو ښيپکې وله لږيږي له روښانيږي نظراورايه، دداسې دند او ولاړو ابو څېره لري چې دمکروبونو انډوخور پکېجوړ اوپهسرېې مياشوځالي نيولي وي،اما عقيده هغهڅپاند هسين دمچې هر کمزوري حيوان اوژوى نشي کولي چې دهغهلهپاسه، تولد او تناسل و لر ى نظر دتکوين اوجوړښت په حال کې يو «سديم» دى اما عقيده هغهستوري ده چې ځلا کوى او رڼا تګې خيږي ،پلوشې يې خپريږي .

نظر، مشکلاتونه رامنځ تهکوى ، او دانسان پهلارهکې خنډونه پيداکوى، اودتنهيلوته غوړباسي اعتراضونه اوشبهې توليدوي، اودترد د علت او سبب ګرځي، . . . . . اماعقيده پر مشکلاتو او اخطارونو وردانګي اولوړغرونه لړزوي ، اودزماني سترګې دڅان خواته وراړوي، دتاريخ تګ لارې تهبدلون ورکوي، دشک اوتردد ريښي اوجرړې وباسي ، او د ارادى دکلکوالي سبب کيږي، دروح لههيلې اومطلب څخه پرته بل څيز يې سر نه خوزوي .

دهغه ایمان محتوی چه زمونږ هدف دی

ترڅو پورې چې دایمان محتوی اوساحه اود هغه متعلق ونه پیژنو، یوازې دهغه معنا اومفهوم پیژندنه کفایت نه کوی، له دی کبله هرومرو باید مونږ پوه شو، چې په دې څیړنې اوتحقیق کې زمونږ څه ډول ایمان هدف اومطلب دی ؟

ځینې خلکو « ایما ن» په د اسی مواردو او ځایونوکې استعمال کړی ، چې دهغه له مقام سره نه بنایی مثلاداچه وایی : په کمونزم باندی ایمان ، په «وجودی فلسفی» ایمان، په « نژاد» باندی ایمان، په هیوادباندې ایمان اوهمدارنګه دنورو داسی څیزونو په باب دایمان کلمه استعمالوی چې د خدای پاک له اجازې پرته خلکو ځان لپاره اختیاراو اختراع کړی دی .

خلک چې څه غواړی هغه دې وایی، په هغه صورت کې چې مونږه حقیقی ایمان اوهغه ایمان چې زمونږ هدف دی پیژندلی وی دهغوینا به مونږ ته کوم ضرر ونلری اوهغه له هغه ایمان څخه عبارت دی چه کله داکلمه استعمال شی له هغه څخه پر ته په بل څیز دلالت نه کوی، اوهغه دینی ایمان دی چې د بشریت د طفولیت او وړکتوب له زمانی څخه له هغه سره ملګری ؤ، اودوړ کینی،ځوانی، زړښتی په دوروکې تری نه دی جلا شوی او نه جلا کیږ ی اودهغوی په ډیرو، کارونو اوکړو وړو، اوتصرفاتو کې دتل لپاره دهغه اغیزه وه او وی به .

اودا ایمان، هغه ایمان دی چې داسمانی ادیانو په وروستنی دین کی مجسم شوی دی ، چه هغه له اسلامی عقیدی څخه عبارت دی، داسی عقیده چه قرآن کریم ښودلی، اودخدای دلوی استازی دلارښوونې په مرسته ، روښانه شوې، اوداعقیده په خدای ، دقیامت په ورځی،په پرښتو،په اسمانی کتابونو او دخدای داستازو په حقانیت باندې په ایمان راوړلو کې تمثیلیږی .

داعقیده ، داسی عقیده ده چې د «وجود» غوټی خلاصوی اومعمایی حل کوی ، اوانسان دژوند ، او مړینی په رازونو پوهوی او ددې درې پوښتنو ځواب وایی چې له : کوم ځای؟ او چیرته ؟ او دا ولی ؟

داعقیده یوازې اسلام منځ ته نه ده راوړی ، اونه هغه محمد ﷺ له ځانه اختراع کړی ده داهغه سوچه اوسپیڅلی عقیده ده چې ټولو پیغمبرانو یې تبلیغ .ته ټینګ وهلی ؤ ،اوټول اسمانی کتابونه د هغې په تائید را ښکته شوی .

داټول حقایق دزمانې په تیریدو سره، نه تطور کوی اونه بدلون پکی راځی، هغه حقایق چې عبارت دی دخدای پاک له ذات،اوله ایدل شوو شیانو او هغه چې

نه لیدل کیږی،سره دهغه اړیکی اوله ټول وجود سره دهغه ارتباط ، اودد ې ژوند حقیقت،په هغه کی دانسان رول اوله دې ژوند څخه هل خوا دانسان وروستنی سرنوشت .

داټول هغه حقایق دی چې آدم علیه‌السلام خپلو زامنو اواولادی ته ورښودلی. اونوح علیه‌السلام هغه په خپل قوم کی اعلان کړی، اوهود،صالح، علیهما السلام خلک دهغو منلو ته وردعوت کړی ، اوابراهیم، اسماعیل ، اسحاق او نورو پیغمبرانو علیهم السلام دهغوغبرګ پورته کړی اوموسی علیه‌السلام په خپل تورات کې ، اوداودعلیه السلام په خپل زبور کې ، اوعیسی علیه‌السلام په خپل انجیل کی دهغوتائید اوتاکید کړی



دی . ټول هغه کارچې په دې باب کې اسلام ترسره کړی ، دادی چې داعقیده یې له ورننوتل شوی خرافاتو پاکه کړه، اوله هغو پردیو اجساموا عناصرو څخه ئې سوچه کړه چې دزمانې په تیریدو کې ترهغې پورې ننبتی ؤ ، هغه اجسام اوخرافات چې دهغې ځلا ، یې له منځه وړی ، اوخړه پړه کړی یې وه ، اود تثلیث، دغفرانی پانو ، اوله خدای څخه پرته دنورو خدایانو په نیولو سره یې دتوحیدعقیده مشوه کړی وه اودتشبیه او تجسیم په وسیله یې خدای پاک ته دبشر دځتی نیمګړ تیاو دورمنسوبولو په ذریعه ،دهغې سوچه توب اوتنزیه ، له منځه وړې وه .

اودکاهناتو ، ژوند ، انسان له خدای سره دانسان داړیکو ، اودهغو لارښوونو اوتعلیماتو په هکله چې خدای دانسان دلار ښوونې لپاره را لیږلی د هغې ا صیل نظریې مغشوش کړی ؤ ،

چې بیا اسلام داعقیده په لوی سبک ، اونوې طرز ، په هغه شکل چې داسما نی ادیا نود وروستنی دین سره چې دخدای دحکمت په تقاضا ، هغه د الهی رسالتونو اخر دی، بنائیده ، بیان کړه، اوخدای (ج)دا رسا لت اودین ددنیا ترپای پوری د انسانانو لپاره وروستنی غائی هدف ،اووروستنی مهم مطلب په توګه وټاکه .

اسلامی عقیدې راغله ،اودتوحید مفکو ره دخدای پاک د کمال فکرېې له ډیرو داسی خرافاتو څخه سوچه کړه چې دزمانی په تیریدو کی، ورسره مخلط اوګډ شوې ؤ، اوهمدارنګه یې دنبوت اورسالت مفکوره له غیرواقعی اوساده لوحانه اوهاموڅخه منزه او خلاصه کړه ،په همدې ډول یې دهغه جهان دسزا اوجزا مفکوره ، دناپوهانو له اوهامو او د افراطیانو له تحریف ، اوغرض لرونکو له حیلو ، اودکاهنانو له سحرڅخه پاکه اوسوچه کړه .

ددې عقیدې اساسی ارکا ن اوعناصر ، دا دې : په خدای پاک ایمان ، په پرښتوایمان ، د قیامت په ورځی ایمان . چې امکان لری داټول دخدای پاک په ایمان اودقیامت په ورځی ایمان کی را خلاصه کړای شی په خدای پاک باندی ایمان درلودل ، دهغه په موجودیت باندی ایمان درلو دلو اودهغه په وحدانیت باندی ایمان راوړلو ، اود هغه په کمال باندی باور کولو با ندی مشتمل دی .

استاد نعمت الله شهرانی

معیار کرامت انسانی

یا أیها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی و جعلنا کم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم ان الله علیم خبیر .

ای مردم ! ماشما را از یک مرد و زن آفریدیم وشمارا قبیله ها وطوائف مختلف گردانیدیم تاباهم دیگر شناساشوید ، هر آئینه بهترین شما نزد خداوند متقی ترین شما است ، به تحقیق که خداوند دا نای با خبر است .

طوریکه دیده میشود خداوند این آیت را به لفظ **ایها الناس**- ای مردم افتتاح میکندنه به لفظ خاص این طائفه ویا آن طائفه بلکه درین صدد هیچ گونه امتیازی رابرای هیچ گروهی قایل نمیشود فقط آنها را بنام انسان و انسانیت مخاطب قرار میدهد و می‌گوید که همهٔ آنها از یک نسل و از یک پدرومادر هستند و درین باب کدام فضیلتی بین این وآن وجود ندارد ، رنگ وبوی قابل پرسش و سوال نیست ، زبان، منطقه، زندگی ، ونژاد کدام ارزش ندارد .

نام های منطقوی ویا نژادی وزبانی ومرزوبوم فقط به غرض سهولت شناسائی و تعارف است وبس. نه بمقصد اختلاف ، بد بینی ودشمنی و خصومت . .

نه افغا نیم و نه ترک و تتاریم
چمن زاریم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ وبو برما حرام است
که ما پرورده یک نوبهاریم

اگر به آیت کریمه متوجه شویم می بینم که خداوند خلق و آفریدن و تقسیم آنها را بطوائف مختلف به خود نسبت میدهد ومی گوید: **انا خلقناکم... وجعلناکم** . . . و هردوی آنها فعل خداوندی است و احدی از بشر وغیر بشر دران دخالت ندارد ومشوره واراده کسی دران دخیل نیست وچون خداوند فعال مایشاً است به اساس علم وحکمت خود هرچه را خواهد میکند وهر کار اوتعالی حکمت، معنی وفلسفه دارد و هیچ کار او بدون حکمت نیست بنابران درین اختلاف طبایع، نژاد، زبان ، منطقه ، طائفه و قبیله های متنوع هم حکمت وفلسفه وجود دارد ، و چون انسان ازدرک حقیقت آن عاجز و ناتوان بود لذا خداوند خودش آنرا به لفظ صریح اظهار نمود که . . **لتعارفوا** یعنی تا که شما همدیگر تان را بشناسید وبنام این قبیله و یا آن طائفه یاد شوید .

طوریکه در آیت دیده میشود حرف ل ـ در **لتعارفوا** برای تعلیل و بیان علت تقسیم بطوائف و قبیلها و زبانها و مناطق مختلف است . بنا بران این تقسیم بطوائف و قبیلها و . . . فلسفهٔ عالی وحکمت ارزندهٔ دارد ولی بشر این مخلوق ظالم جهول (ستمکر نادان) این اختلاف تقسیم طوائف را وسیلهٔ بر خلافی ، طعنه ، عیب جویی ، قتل و قتال ، تحقیر و توهین و . . . میگرداند به این ترتیب بر خلاف حکمت اصلی آن کار میکند و فطرت و طبیعت این تقسیم را سرنگون و واژ گون می سازد و علت این طعنه و عیب جویی و توهین بر دیگران اکثر اوقات کبر و غرور وخود خواهی است که شخص ، قبیله و یا نژادی ، قومیت و نژاد خود را بزرگ میشمارند و دیگر اشخاص، قبیله ها و نژاد ها را حقیر و کوچک و بی ارزش حساب می کنند ، از ینجاست که موضوع قومیت پرستی یا نشنلیزم عرض وجود میکند وخداوند پیش از پیش توسط آیت مذکور آنرا رد کرده ومحکوم می سازد و چنین وصفی را برای بشریت نمی پسندد و با تمام صراحت اعلان میدارد که کوچک وبزرگ و معزز و حقیر بودن انسان در حقیقت به نژاد ، منطقه و یا خاندان تعلق ندارد و همه قومیت ها ، زبان ها ، نژاد ها به اعتبار اصل و جوهر یک هستند و زادهٔ یک پدر و مادر میباشند و درین باب یکی بردیگری کدام امتیاز وبرتری ندارد زیرا مثال مذکور مثال این است که دو برادر از یک پدر و مادر باشند وباز یکی به اعتبار نسب ونژاد بردیگری برتری و امتیاز طلبی کند در حالیکه از نظر نژاد و نسب هردوی آنها یکی هستند و کدام فرق و تفاوتی بین شان وجود ندارد .

آیت مذکور علاوه بر آنکه موضوع نشنلیزم را سخت کوبیده و آنرا نمی پسندد معنی دیگری هم دارد که ممکن است که از نظر اکثریت برادران ما پوشیده باشد . زیرا لفظ تعارف در **لتعارفوا** . . از باب تفاعل است که مقتضی صدور فعل از دو طرف بوده و اصل مجرد آن از معرفت و عرفان است لذا از لفظ **لتعارفوا** . . . چنین استنباط میشود که تقسیم به این طوائف ، قبیلها، نژاد ها ، مرز وبوم و مناطق مختلف به غرض این است تا که از علوم ، معارف ونظریات همدیگر تان مستفید شوید وبه علوم وصنایع ومعارف همدیگر تان معرفت حاصل کنید ! زیرا هر منطقه یا کشور یاهر طائفه ونژاد نظر بشرایط اقلیمی دارای علوم ، معارف ، فنون وصنایعی است که دیگر مناطق وکشور ها ازان محروم وبی بهره اند ، مثلا امروز هریک از ممالک دیده میشود که در علم ، صنعت، تخنیک، عنعنه، محصولات ، لباس ، اختراعات بهر سویه که باشد ازهمدیگر تفاوت دارند واگر خداوند بندگان را به طوائف ، نژاد ها ، قبیلها ومناطق مختلف خلق نمی کرد وتمام آنهارا یک طائفه یا یک قبیله و یا دریک منطقه می آفرید فقط یک نوع علم ، صنعت، تخنیک ، اختراع و عنعنهٔ مخصوص میداشتند وبس ، وچون خداوند به قبایل ، طوائف، نژادها و مناطق مختلف آفرید بنابران هر کدام آنها از علم ، صنعت، تخنیک وتکنالوژی و محصول فکری دیگرشان استفاده میکنند و بالاخره باعث عمران وآبادی دنیا می‌گردد، ولی نباید این تنوع وتقسیم بطوائف و نژاد ها باعث اختلاف وبروز جنگ وجدال گردد و چون انسان ها مدنی بالطبع اند هر کدام آنها اگر چه پیشرفته و

متقدم‌هم‌باشندازمملکت پسمانده‌ومتخلف مستغنی شده نمیتوانند ، چنانچه بسیار دیده شده است که ممالک پیشرفتهٔ جهان به بعضی از صنایع و یامحصولات بعضی ممالک پسمانده وکوچک احتیاج دارند و صنایع ، اختراعات و یا محصولات محلی آنهارا به قیمت گزاف نقدی ویادر بدل بلند ترین و جدید ترین اختراعات بدست می آورند واگر تمام دنیا یک نژاد ، یک طائفه و قبیله و یا یک منطقه می بودند پس این تنوع و اقسام مختلف اختراعات صنایع ، علوم ، فنون ومعارف و . . . بوجودنمی‌آمد .

بنابران این اختلاف طوائف ، نژادها و مناطق سبب رحمت و شناسائی ، تعاون واستفاده از علوم و معارف است نه باعث اختلاف ، جنگ وجدل ، طعنه زدن ، عیب جوی ،تحقیر وتوهین کردن همدیگر و نه سبب خصومت وبد بینی ودشمنی‌درین انسان‌ها .

در قسمت دیگر آیت متوجه می شویم که می فرماید :

ان اکرمکم عندالله اتقاکم

چون آیت کریمه موضوع نشنلیزم را محکوم و تقبیح نمود و امتیاز و برتری را ازین ناحیه ردکرد اینجا سوالی پیدا می شد که در صورتیکه امتیاز ، فضل و بر تری به اعتبار قومیت و نژاد نبوده باشد پس معیار کرامت و برتری انسا ن ها در چیست ؟ خداوند در جواب این پرسش پیش از پیش فرمود که تقوی یا اعمال صالح که مطابق به اوامر شریعت بوده باشد .

به غرض توضیح بیشتر ما اینجا الفاظ ، اسلوب و ترکیبی را که قرآنکریم استعمال کرده مورد تحلیل و غور قرار میدهم .

می بینیم که این قسمت آیت به لفظ ـ **ان** ـ که برای توکید و تحقیق است شروع میشود و تمام کلمات اسم اند و فعل گاهی در ان استعمال نشده جمله هم جملهٔ اسمیه است و جملهٔ اسمیه و کلمات که اسم هستند همه و همه برای توکید و استمرار این‌معنی دلالت دارند و باز می بینیم که‌لفظ ـ**اکرم واتقی** ـ به عتبارصیغه افعل التفضیل اند و آن‌ها هم به ضمیرمخاطب **کم** مضاف شده و از حیث ترکیب و اعراب‌نحوی‌معرفه اند که بمجموع‌ـ**اکرمکم** ـ اسم **ان** یا مبتدا بوده و **اتقاکم** خبر آن است . و قاعده نحوی می گوید در صورتیکه مبتدا و خبر هردو معرفه باشدجمله مذکور حصر را افاده میکند یعنی معنی مبتدا رابه خبر و خبر را به مبتدا منحصر میسازد . و این هر دو را لازم و ملزوم یکدیگر می شمارد و اجازه نمیدهد که این وصف یا معنی در خارج ازآنها پیدا شود پس با درنظر گرفتن تمام این مباحث‌نحوی و لغوی این قسمت آیت چنین معنی میدهد که : طور یقین و متحقق فضیلت و کرامت انسا ن در نزد خدا (نه نزد بشر) منحصر و مقصور به تقوی وپرهیز- گاری است (بجای آوردن حکم شریعت)نه به نسب، نژاد ، منصب ، چوکی ، ریاست ،پادشاهی ، ما ل، ثروت ، موتر ، در قصر زندگی‌کردن ، گارد تشریفاتی و خدمه داشتن. . .

بازهم‌اعجا ز وبلاغت آیت‌باتی‌است زیرامی‌بینیم که در بین مبتدا (**اکرمکم**) و خبر (**اتقاکم**)لفظ **عندالله**‌را تصریح کرده است لفظ مذکور چنین معنی میدهد که معیار کرامت ، بر تری و فضیلت در نزد خدا همین تقوی و بجای آوردن اعمال صالح و متا بعت از ا حکا م شر یعت ا ست و ا ین معیا ری است که خداوند آنرا وضع کرده نه بشر ، و کرامت وفضیلت‌تقوی‌درنزدخداوند‌است نه‌درنزدشخص ، دربار، سیاست ، مقامات صلاحیتدار . . زیرا معیار کرامت درنزد شخص ، سیاست ودربار ممکن است چیزهای دیگری باشد نه آن معیاریکه خداوند گذاشته و آنرا پسندیده است .

معنی ومفهوم‌عمومی‌وکلی‌تقوی‌عمل‌کردن‌به‌اوامر شریعت واجتناب ازنواهی آن‌است پس هرکسیکه به طبق شریعت عمل کند وی در نزد خدا قدر ومنزلت دارد وخداوند اورا مکرم میشمارد ،اگر چه درنزد شخص ، سیاست ودربار . . .قدرومنزلت نداشته با شد وبندگا ن متقی ، صالح‌وپرهیزگارخداوندی همیشه‌دارای چنین صفت بوده وهستند.

هنوز هم اعجاز این آیت قابل دقت‌وتفکر است چه از استعمال لفظ **افعل‌التفضیل** در **اکرمکم واتقاکم** چنین معلوم میشود که قدر وعزت هرکس درنزد خدا بهاندازهٔ تقوی وعمل کرد وی‌به احکام شریعت است وچون انسان‌ها درتطبیق احکا م خداوندی مراتب ودرجات مختلف دا رند بنا بران قدرهرکدام شان بهمعیارآن سنجیده میشود وبه آن اندازه در پیش خدا فضیلت‌وکرامت‌دارند . این‌قسمت‌آیت‌مطلب‌دیگری راهم دربر داردکه آنرا بمانند موضوع نشنلیزم سرکوب و رد میکندکه آن موضوع امتیاز طبقاتی‌است زیرا بسیار دیده وشنیده شده است که شرافت ،مقام ، برتری وامتیاز یک شخص ویایک طائفه وقبیله راهم بهاعتبار گذشتگان آنهاوهم‌به‌اعتباردارای،ثروت، سویهٔ زندگی و اقتصاد،منصب ومقام دنیوی ، ریاست ، پادشاهی ، قدرت سیاسی ، تقرب بدربار ، دنباله روی به این وآن میدانند،لذا خدا وند درین آیت موجز ومعجز موضوع‌نشنلیزم وامتیاز طبقاتی رامحکوم کرده وهردو رابه یک سویه مورد نکوهش قرار داده واز اصل و اساس آنرا رد نمود .

مضمون آیت مذکور ازنگاه عملی وتطبیقی کاملا ظاهر ومشهود است زیرا بسیار دیده وشنیده‌شده‌است که حاجب (دروازه‌بان وسپاهی دروازه) یک قصر وعمارت مجلل ویا محافظ و بادی گارد یک شخص در نزد خدا نسبت بصا حب آ ن قصر با شکوه و یا آن شخص محافظه شده بمراتب مکرم تر و با قدرتر است و این پاس داریش از دروازه و یا بدنبال آن شخص گشتن در صورت داشتن تقوی از قدر و منزلت وی در نزد خدا نمی کاهد ، همان طوریکه در قصر مجلل و بناز و نعمت زندگی کردن خواجه در صورت محرومیت از تقوی دلیل بزرگی و عزتش در نزد خدا شده نمیتواند .

هم چنان بسیارند ازدهقانانی که در زمین کسی به حیث مزدور و دهقان کار می کنند و یا دربورانی



که به حیث خادم دربوری کسی را میکنند در نزد خدا قدر و منزلت شان از صاحب زمین و موتر بمراتب بالاترو بسیار تر است .

پس طور خلاصه گفته می توانیم که قدر حقیقی و منزلت اصلی آن است که در نزد خدا باشد نه نزد اشخاص ، دربار ، سیاست و . . . کرامت و منزلت در نزد خدا جاویدانی و پایدار است ومتضمن سعادت و نیکبختی، و هیچ گاه از بین نمی رود ، ولی قدر و منزلت در نزد اشخاص و در بارها و سیاست ها ا کثراً ظاهری و موقتی بوده و به علل و اسباب مادی ، سیاسی و تعلقات غیر شرعی و فانی و زایل شونده است و در نزد خدا و بروز آخرت کدام قدر و قیمت و ارزش و اهمیت ندارد واین تقرب ها دران جای حائز مفاد و منفعتی نیست .

پس بزرگی و قدر و کرامت به اساس نژاد ، نسب ، منصب دنیوی ، ریاست ، شهنشاهی ، ثروت ، قصر ، موتر و داشتن محافظین و غیره شان و شوکت دنیوی سنجیده نمیشود فقط و فقط بر اساس تقوی اعمال صالح و تطبیق احکام شریعت است و بس .

و لو هر کس که باشد ، سیاه پوست ، سفید- چهره ، آسیائی ، افریقائی، شاه،گدا ، در باری ، غیر درباری ، سیاسی و غیر سیاسی ، چوالی و مزدورو ... زیرا این دنیا است که خداوند بهر کس و نا کس ، خوب و خراب و کافر و مسلمان میدهد پس کرامت نزد خدا به اساس آن نیست .

حضرت رسول الله ﷺ می فرماید :

ان الله يعطى الدنيا من يحب و من لا يحب و لا يعطى الدين الا لمن يحب فمن اعطاه الله الدين فقد احبه . . .

یعنی خداوند دنیا را بکسی میدهد که او را دوست دارد و هم بکسی میدهد که او را دوست ندارد و دین را تنها بکسی میدهد که او را دوست دارد پس بهر کس که خداوند دین را بدهد به تحقیق که او را دوست داشته است .

در آیت اگر با رد یگر متوجه شویم می بینیم که می گوید مکرم ترین شما درنزد خدا متقی ترین شما (**اتقاکم**) است و نگفت که **اثراکم** (اثروتمندترین) شماویا **ملککم** ویا **امیرکم** (پادشاه وامیر شما) ویا **ارفعکم رتبة** (کسیکه دارای بلندترین منصب ورتبه است) ویا **اطولکم قامة و احسنکم وجوها** (قدبلندتر وخوب چهره ترشما) . زیرا تمام این ظواهر در نزد خدا بی ارزش بوده و قابل قدر و عزت نیست.

ولی کسانیکه در ظواهر می اندیشند و هرچیزرا ازنگاه ظاهری ومادی آن قضاوت میکنند فکرمی کنند که این مال و دارائی ، شان وشوکت دنیوی وگرد آمدن مردم دراطراف آنهاو سرخم کردن هاواحترامات برای شان دلیل عزت وکرامت شان نزد خدا ونشان اهتداء و برحقیت بودن آنهاست در حالیکه حقیقت اینطور نیست وخود آیت آنرا ردمیکند ومی گوید که باید این گروه به این فکر نباشند که داشتن اموال وسرخم کردن مردم نزدشان وگرد آمدن در اطراف آنهادلیل نیکی اعمال وخوبی های شان است ویاسبب قرب عزت ومحبوبیت آنها در نزد خدا است ، بلکه تمام اینها ظواهری اند خاص ازبرای ابتلاء وامتحان که آیا درین آزمون خداوند شاهد موفقیت را در آغوش می کشند یا نه ؟ زیرا طوریکه فهمیدید معیار کرامت نزد خدا غیرازین چیز ها بود.

خداوندمی فرماید: انما اموالکم واولادکم فتنة :
یعنی جزاین نیست که اموال دارائی ، اولاد ، خدم و حشم همه وهمه برای امتحان وآزمایش است نه دلیل عزت و کرامت وتقرب درنزد خدا ، بلکه در آیت دیگر می فرماید **فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما يريدالله ليعذبهم بها فى الحيوة الدنيا :**
یعنی تراخوش نسازد اموال و فرزندان شان جز این نیست که خداوند می خواهد تاعذاب دهد ایشانرا در زندگی دنیوی شان . و طبیعی است که این امتحان از خود نتیجه وثمرهٔ دارد که طورحتمی در نزد خدا و در روز قیامت آشکارشدنی است **يوم لا ينفع مال و لا بنون الا من اتى الله بقلب سليم . . .**

آیت کریمهٔ فوق به این کلمات ختم می شود که : **ان الله عليم خبير** ، یعنی خداوندبسیار دانای با خبر است و هیچ چیز از وی پوشیده نیست .

این قسمت آیت شریفه تهدید و توبیخ و وعید است بکسانیکه خود شان را در ظاهروبه اساس ریاکاری وفریب مردم بلباس صلاح و تقوی آراسته میکنند و در عین حال وعده و بشارت است بکسانیکه ازروی اخلاص وصداقت و ضمیرو جدان ، تقوی و پرهیز گاری دارند زیرا خداوند برای هردوگروه می فرماید که چون اصل و اساس تقوی وخداترسی دردل است بنابران خداوند بظواهروآرایش ظاهری ننگریسته بلکه بدل ، اخلاص ، صداقت ، نیت و باطن می نگرد .

ما برون را ننگریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را

و به اساس علم خود اورا قدر و منزلت میدهد و یاجزا وعقاب میکند و بظوا هر فریب نمی خورد مثلیکه مردم فریب می خورند به این اساس است که باز هم قسمت آخرین آیت را به حرف توکید (**ان**) شروع کرده و به صیغهای مبالغهٔ **عليم خبير** خاتمه بخشیده وجمله را به غرض توکیدواستمرار اسمیه می آورد .

و معنی این دو صیغه مشبههٔ مبالغه این است که خداوند بظاهر و باطن و آشکار و پنهان شخص علم کامل داشته وبسیار دانا وبا خبر است و به اساس علم خود هر کس را جزا میدهد و بخاطر کرامت ومنزلت در نزدوی معیارومیزانی را وضع میکند وکسی را بروی حق اعتراض وخورده گیری نیست . .

علم ما کم وعقل ما قاصراست و اعجاز ومعانی زیاد تری این آیت نزد خدا است بنا بران با تقدیم عذر وتقصیر به پیشگاه این آیت وباقرائت **وما اوتيتم من العلم الا قليلا** شرح وتفسیر این آیت را خاتمه میدهیم و سر را به پیشگاه خداوندی بسجده خم می کنیم و می گوئیم که :

صدجهان باقی است درقرآن هنوز
اندر آیاتش یکی خود را بسور



ترجمه و نگارش : عبدالحسیب صاحبی

آیا استعانت از کفار جائز است ؟

در مورد استعانت از کفار نصوص شرعی موجود است که استعانت از کفار را نفی می کند این نصوص از آیات قرانکریم گرفته تا احادیث صحیح نبوی همه بر عدم استعانت بکفار دلالت دارند قرانکریم می فرماید **(یاایهاالذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المومنین)** ترجمه : ای مومنان کافران را دوست نگیرید از غیر مومنان. ایت کریمه تصریح می کند که مسلمانان را گذاشته با کفار دوستی نورزید بلکه با مسلمانان وهم کیشان خود تان دوستی و محبت داشته باشید و بر همین روال ایات زیادی در قران کریم یافت میشود که مسلمانان را از دوستی و صمیمیت و از کمک خواستن از کفار با صراحت و قاطعیت منع می کند .

حدیث صحیح است که پیامبر اسلام ﷺ استعانت و کمک طلبی از کفار ودست درازی بآنها را منع نموده. است جریان ازین قرار است که در روز بدر مشرکی میخواست درغزوهٔ بدر با پیامبر و اصحاب کرام درمقابل مشرکین اشتراک ورزد پیامبر ﷺ فرمود **(فارجع فلن استعین بمشرک)** ترجمه : بر گرد که از مشرک کمک نمی خواهم. و حدیث دیگری هم هست **(لانستعین بالمشرکین علی المشرکین)** ما در جنگ مان با مشرکین از مشرکین کمک نمی خواهیم :

این احادیث بوضاحت کامل دلالت بر این دارند که کمک خواستن از کفار (ملحدین و مشرکین) جواز ندارد و نباید مسلمین دست کمک بطرف کفاریکه در دشمنی با اسلام و مسلمین از کوچکترین وسیله دریغ نمی کنند دراز کنند .

بعضی احادیثی هست که درظاهر با این احادیث معارض دیده می شوند یکی این حدیث است که حضرت پیامبر ﷺ در غزوهٔ «حنین» لباس زرهی یکی از مشرکین را که درین غزوه اشتراک نموده بود بطور عاریت از او گرفت و آن مشرک «صفوان ابن امیه» است که در لشکر مسلمین بوده است .

حدیث دیگری است که در روز احد مشرکی بنام «قزمان» در لشکر مسلمین و در مقابل مشرکین می جنگید که در این جنگ سه تن از کفار را بقتل رسانید و پیامبر اسلام در بارهٔ او فرمود **(ان الله لیازر هذا الدین بالرجل الفاجر)** ترجمه : خداوند این دین را توسط مرد فاجر هم حفظ و نگهداری می کند) منظور این حدیث این نیست که خداوند دینش را توسط رجال فاسق و فاجر حفظ و نگهداری می کند و حافظ دین اهل فسق و فساد است بلکه حدیث بیان می کند که خداوند دینش را حتی توسط مرد فاسق هم حفظ می کند و این نهایت مبالغه در حفظ این دین است که دین الهی و کیش خدائی هیچگاه بی ناصر و بی حفاظتگر نیست حتی خداوند این دین را توسط کسانیکه از آنها توقع حفظ و حراست دین برده نمی شود حفظ و نگهبانی می کند و همچنان حدیث جوابگوی این سوال است که آیا همسنگر بودن با یک فاسق درست است ویانه ؟ که یک مسلمان صادق ومبارز در وسط یک قوم فاجر واهل فسق وفساد قرار داشته باشد و با کفار بجنگد حدیث تصریح بر این دارد که در وسط یک قوم فاجر بودن و همراه آنها در مقابل کفار (ملحدین ومشرکین و استعمار) جنگیدن جواز دارد بخاطریکه منظور از جنگ با کفار دفاع از دین است و دفاع از دین مهمتر از همه است و ترک دفاع از دین خطرناکتر ازهمه که درین صورت باعث استیلاء کفار بر دین و بر جامعه اسلامی و نابودی و سقوط دین و از بین رفتن همه شعائر دینی و معابد و مساجد است و از طرف دیگر وجود مسلمان صادق و جهادگر دربین قوم فاسق

از جمال

ای مُسلمانان

فتاد آتش به میهن سوخت یکسر کشور ما را
بجا آرید یاران حرمت خاکستر ما را

علیل رنج تاریخیم و عُمری ناله ها داریم
کنید از ما عیادت گر نبودیم بستر ما را

دگر ما بسملیم ای اهلِ دوران! ای مُسلمانان!
مباد الاشخوری، آشیان سازد پر ما را

ز آه شعله پرد از یتیمان سوختیم آخر
خُدا را قطرهٔ اشکی بپاشید اخگر ما را

بدست اختلاف هرگز عنان خویش مسپارید.
که این آتش بسوزد عاقبت خشک و تر ما را

بیامیزید باهم دست الفت بیش اندازید
که دیگر نشکنیم با مشت خود سر دیگر ما را

جفای دشمن هرگز بار شکوه برنمیدارد
جفای دوست ما کرد خم پشت و سر ما را

بپاخیزید و از بندش رها سازید ملت را
که این یوغ اسارت بار شد دوش و بر ما را

هنوز قلت یزید کاخ استبداد را ورنه
به خاک یکسان بماید بستم بام و در ما را

شعر از محمد رشا د (وسا ه)

یا مرگ

درجنگ حق و باطل میل سکون کی دارد
قو می درین کذرگاه مشغول کرو دا رند
قو می گذ شته ازجان قو می اسیر شیطان
گلگون کفن گذا رد یا در حریم خلوت
یا مرگ یار ها لی یا شد شعار مر دان
هرجا که عاقلی بود فکر کلیم خود کر د
در باغ هر که دارد رو زی وروز گاری
پا ی بر هنه و فتی
ز ین جنگ تا بر ا

ذیغم

وحد

شکوه از یاران خود دارم
منکه
بسکه میریزد بخاک میهنم
می ک
خسته گشتم از گزند نیش
آرزو
دست شادی ملت ایران
من
تا یکی در سر زمین دیگر
خم
اشتباه کردم که یار زاهد
بعد
عید برما نیست
ضد هر بیداد

هگ

زدل ذوق خموشی را بدر کر
میان موج و طوفانها بیا

اختر څه کرم

دلوی اختر په مناسبت
د. بهار

اختر څه کرم چې وطن څنې کناریم   هوس څه کرم چې ژوندون کښې ناکراریم

اختر راغی هره خواجوړې میلې شوې
دید نونه سره کېږي تماشې شوې
اریانا کښې د یتیم دخولې نارې شوې
پلارېي نشته په ژړاېي سترګې سرې شوې

یتیم والې خدایه څومره خوار وزاریم   هوس څه کرم چې ژوندون کښې ناکراریم

اختر څه کړو په هر کور کښې جوړ ماتم دی
د شهید د مور په مخ داوښکو نم دی
خدایه څومره نن پر مونږ ظلم وستم دی
چې جوړ کړی د هر کور کښې زمونږ غم دی

رحم وکړه خاونده ستا رحمت ته امیدواریم   هوس څه کرم چې ژوندون کښې ناکراریم

د وحشي ظالم له لاسه دا موحال شو
چه په برخه زمونږ دا جار او جنجال شو
دا اختر زمونږ ه تېر کله خوشحال شو
چې هر خوا ته آوازونه د نېپال شو

دغه حال لیدلی نشم څکه زړه باندې افګاریم   هوس څه کرم چې ژوندون کښې ناکراریم

ما بهار ته وروبو هغه   خوشحالي ده
خوشحالي موآزادي او آزادي ده
په وحدت کښې زمونږ د پره نېکمرغي ده
په نفاق کښې زمونږ د پر تباهي ده

چې نفاق اچوي مونږ کې هغه په سرګرداریم   هوس څه کرم چې ژوندون کښې ناکراریم

ویران شهری، که اندر او مردی نیست

آن باغ مباد، کاندر او وردی نیست

گم باد سری، که نیستش سودائی

خون باد دلی، که اندر او دردی نیست

هائی

امکان آر مبدن جز مرد دون کی دارد
از وحشت لطاول دل پر ز خون کی دارد
کردم ز خویش پرسان وضع زبون کی دارد
آثار سر بلندی بی رنگ خون کی دارد
جز مشت بی لفا وت روح جبون کی دارد
در وضع این زمانه عار از جنون کی دارد
جز شاخ بید مجنون وضع نگون کی دارد
غول دو ران
خون کی دارد

انه

ه ام
از آغوش گرم خانه ام
س
های آتش از کاشانه ام
ها
ن وحدت پروانه ام
دهد
ر افغانستان دیوانه ام
وشت
ر بار رنج و محنت شانه ام
شدم
صحبت رند و سبو و پیمانه ام
و استکبار هست
ۀ خصمانه ام

شام عید فطر ۱۳۶۵
بندر خمیر – ایران

گی

یات هنگامه است هنگامه سرکن
فر در تنگنای بحر و برکن
اثر محمد شفیف «پیغام»

و فاجر ممکن است باعث هدایت و رهنمائی و قرار گرفتن آنها درصراط المستقیم الهی شود و در ین شکی نیست که یک مسلمان صالح ومتعهد، در بین یک قوم جاهل و فاسد موثر است و ازخود آثار مثبت وارزنده بجای میگذارد و زمینه رشد و تعالی معنوی را در آن قوم وآن اجتماع مساعدمی سازد واقامه نماز و دعوت به نیکی و خیر از واجبات یک مسلمان مجاهد و متعهد است که قرآنکریم در توصیف مسلمان ها می فرماید **(واذا مکناهم فی الارض اقاموا الصلاة وآتوا الزکاة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر)** ترجمه: هرگاه به مسلمانان در زمین قدرت دادیم اقامه نماز و اداء زکاة و امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

در آیت کریمه دیده می شود که تصویر قرآنکریم از مسلمان تصویر یک انسان متعهد و مؤثر و داعی و جهاد گراست نه تصویر انسانیکه بی حس و بی حرکت و بی دعوت و بی خاصیت باشد بلکه انسان درفرهنگ قرآن متحرک (پویا)، دعوتگر، مصلح وجهاد گراست. سخن درین بود که یک مسلمان متعهد دربین یک قوم فاسق و فاسد دو فریضه را انجام می دهد: یکی فریضه جهاد جهت اعلای نام خداو شعائر دین و ارزش های الهی و نجات دین از سقوط و نابودی ودیگری ادای فریضه دعوت بخیر وامر به معروف و نهی از منکر و هدایت و ارشاد گمراهان و جاهلان است که خصیصه یک مسلمان است.

بحث اصلی مان توافق احادیث در ظاهر متعارض بود. درتوافق احادیثیکه دلالت برعدم استعانت و کمک خواستن از کفار و احادیثی که سهم گرفتن مشرک را در جنگ در «غزوه احد» و «حنین» ثابت می کند، فقها نظریاتی دارند: اکثریت فقهاً رأی براین دارند که در روز های اول اسلام که مسلمانان در حالت بی قوتی و ضعف و تنگدستی بسر می بردند استعانت وکمک خواستن از کفار ویا سهم گیری کفار درغزوات ممنوع بود ولی بعد ها که مسلمین قوی ترین دولت را تشکیل دادند و از هرلحاظ در حال قوت ونیرومندی بودند و امکان هیچ نوع تاثیر از طرف کفار و مشرکین بر آنها دیده نمی شد وهمه زمینه های نفوذی دشمن را بسته بودند از سهم گیری مشرکی در غزوه باکی نبود (آنهم اشتراک بصورت انفرادی نه اجتماعی و دسته جمعی).

فقهای حنفی و شافعی و مالکی در مورد استعانت بکفار شرائطی وضع نموده اند:

۱- اسلام حاکم باشد وحکومت داشته باشد و اگر کفاریکه از آنها کمک خواسته شده است با کفاریکه با آنها اعلام جنگ شده است باهم یکجاشوند وعلیه مسلمان ها متحدانه بجنگ بپردازند بازهم مسلمان ها بر آنها غالب شوند

۲- کفاریکه از آنها کمک خواسته می شود باید نسبت بمسلمان ها حسن نظر داشته باشند و مسلمان ها از خیانت شان درامن باشند که بمسلمانان خیانتی نمی کنند و این حسن نظر و عدم خیانت بمسلمان ها از نحوه معامله و برخورد آنها با مسلمان ها فهمیده می شود.

۳- کمک خواستن درحالتی باشد که مسلمان ها بکمک شان نیازی داشته باشند (مثل آشپز، مستخدم، خدمه کشتی مجاهدین وغیره باشند)

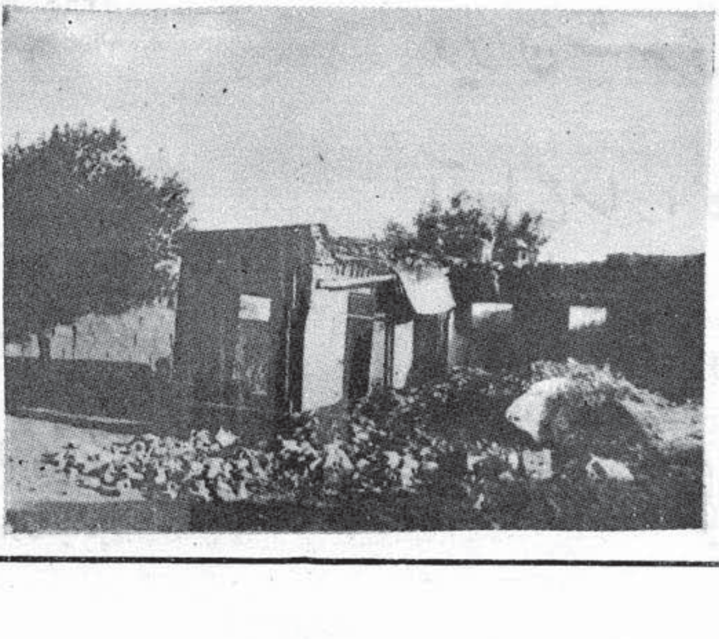
آراء فقها مذاهب درباره استعانت از کفار (ملحدین ومشرکین و استعمار):

رای احناف:

قال محمد بن الحسن **«لا باس بان یستعین المسلمون باهل الشرک علی اهل الشرک اذا کان حکم الاسلام هوالغالب»**

وقال الجصاص: «قال اصحابنا» لا باس بالاستعانه بالمشرکین علی قتال غیرهم من المشرکین اذا کانوا اسلتی ظهروا کان حکم الاسلام هو الظاهر»

اما محمد بن حسن شیبانی میگوید اگر اسلام حاکم وغالب باشد کمک خواستن





مسلمین از اهل شرک علیه اهل شرک باکی ندارد. ابوبکر جصاص صاحب تفسیر جصاص میگوید: اصحاب ما گفته اند ؛ در کمک خواستن از مشرکین جهت جنگ با گروه دیگری از مشرکین باکی نیست در صورتیکه اسلام حاکمیت و غلبه داشته باشد .

رأی مالکیة :

قال ابن‌القاسم: «ولااری ان یستعینوابهم یقاتلون معهم الا ان یکون نواتیة او خدماً فلا اری بذلک باساً و قال مالک «لااری ان یستعان بالمشرکین علی المشرکین الا ان یکونو اخدما»

این القاسم میگوید : کمک از اهل شرک و جنگ در پهلوی آنها را جواز نمی دانم مگر اینکه مشرکین خدمه کشتی (کشتی حامل مسلمین) و خدمتگاران لشکر اسلامی باشند

امام مالک میگوید : کمک خواستن از اهل شرک در جهت جنگ با مشرکین دیگر را جواز نمی‌دانم مگر اینکه خدمتگاری مسلمین باشند .

رای شافعیه :

قال الرملی: «وللامام اولنائبه الاستعانه بکفار و لواهل حرب کان یعرف حسن رایهم فینا و یشترط لجواز الاستعانه احتیاجنا له لنحو خدمة او قتال لقلتنا»

کمک‌خواستن امام (امام‌جامعه‌اسلامی) و نائب از کفار و لواهل حرب باشند جائز است بشرطیکه حسن نظر و حسن ظن کفار بر مسلمان ها ثابت شده باشد (که این حسن نظر از خلال معامله شان‌با مسلمان‌ها فهمیده‌شود)وبشرطیکه مسلمان ها بآنها ضرورت داشته باشند برابر است که ضرورت از لحاظ قلت و کمی مسلمان ها در مقابل دشمن باشد ویا ضرورت به خدمت مشرکین.

بعد از بیان آراء فقها مذاهب سه گانه باین نتیجه رسیدیم که کمک خواستن از کفار جز در موارد قوت مسلمین (وجود دولت‌نیرومنداسلامی و حاکمیت اسلام) و حسن نظر داشتن کفار نسبت به مسلمین جائز نیست .

و اما شرائط فعلی که ما مسلمین در آن قرار داریم و از لحاظ قوت و نیرومندی در درجه پائین بسر می بریم و حتی دولت مستقل اسلامی مقتدری که بتواند در برابر کفر (روسیه و امریکا) بایستد و مقاومت کند نداریم واگر هم چنین کشور را سراغ داریم در نهایت مشکلات و درگیری های نظامی وسیاسی مبتلااست. استکبار جهانی ، نیرو ها وکشور های وابسته باستکبار اورا درشرائطی قرار داده اند که خودش بکمک نیاز مند است .

و امروز که در راس کفر جهانی روسیه و امریکا قرار دارد و از لحاظ قوت و نیرومندی مادی در اوج قدرت‌هستند و علاوه از آن تمدن مادی و پراز فسادی را بنیان گذاری نموده اند که نزدیک است جهان را تهی از شرف وانسانیت کنند و به وسایل متنوع گوناگون در پخش فساد و فتنه وآشوب می کوشند و تمام مساعی آنها درین جهت است که چگونه و از چه طریقی میتوانند ملتی را بدام اسارت و سیه روزی بکشند و از چه طریقی میتوانند داشته های مادی، فرهنگی و تاریخی آن ملت را ببلعند و از آنها بگیرند .



ترجمه از رسائل امام حسن البناء

ترجمهٔ : ع «همتی»

پیوسته به گذشته

دعوت اسلامی

د ر مرحله سوم ملت های انقلابی و روبه انکشا ف به قوت ضرورت دارند باید تمام ابناء وطن خود را آموزش عسکری بدهند بالخصوص درین عصر جدید که صلح وامنیت قطعا - تضمین نیست مگرملتی که خود استعداد جنگ را داشته و شعا ر تمام ملل فقط (. القوة اضمن طریق لاحقاق الحق) میباشد یعنی قوت وزور بهترین راه تحصیل حق است و بس .

اسلام عزیز از این ناحیه غافل نیست بلکه آنرا یک امر ضروری و لازمی دانسته مثلیکه نماز و روزه را بالای مردم مسلمان فرض گردانیده قوت و تهیهٔ وسائل حربی را نیز لازمی و ضرو ری قرار داده است .

در نظام های گذشته وحال مانند اسلام هیچ نظامی به میان نیامده است که در باره مسائل عسکری جدیت و اهمیت قائـل شـده با شد قرانکریم احادیث و سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین باره ارشاداتی دارد که ما بعضی از آنرا ذکر می کنیم خداوند می فرماید: (واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدو کـم) و آماده سازید برای ایشان آنچه توا نید از توانائـی و آمـاده کنید از اسپان بسته که می ترسانید به آن دشمن خدا و دشمن خویش را. وهمچنان خداوند میفر ماید : (کتب علیکم القتال و هوکره لکم و عسی ان تکرهوا شیئا و هوخیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهوشر لکم) فرض گردانیده شده برشما جهاد باآنکه نا خوش آیند تلقی می کنید آنرا ویا که زشت پندارید چیزی رادرحالیکه آن بنفع شما است ویا که دوست دارید چیزیرا درحالیکه آن بزیان شما تمام می شود .

آیا شما کدام قانون عسکری را در کتاب مقدسی سراغ دارید که در نماز و ذکر و مناجات تلاوت شود اما در قران پاک بسا آیا تی در بارهٔ موضوع فوق موجوداند مانند این قول حق سبحا نه و تعالی می فرماید : (فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیاة الدنیا بالاخرة) پس با ید بـجنگند در راه خدا کسانیکه میفروشند زندگانی دنیا را به آخـرت . به تعقیب جـزای آنرابیان نمو ده می فر ماید : (ومن یقاتـل فی سبیل الله فیقتل او یـغلب فسوف نـؤتیه اجـراً عـظیماً) ترجمه هر که بجنگند در راه خدا پس کشته شود یا پـیروز گردد بدهیمش مزد بـزرگ :

بعداً از مسلما نان دعوت به عـمل آورده تا انـقلاب کنند بخاطر آنکه حقوق مستضعفین اعاده شود چـنانچه خـداوند مـی فـرمایـد : (ومالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقو لون ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیاً واجعل لنا من لدنک نصیر ا)

چه شده است شمارا که نمی جنگید درراه خدا و در نجات مستضعفین از مردان، زنان و کودکان که میگویند پروردگارا برون آر ما را ازین قریه که ستم کار است اهل آن وبگردان بما از جانب خود حامی وبگردان بما از جانب خود مدد کار .

بدو علت جنگیدن مسلمانان با کفار ضروری می باشد اول بغرض غالب گردانیدن و اعلا ی د ین الهی . دوم برای نجات مسلمانان مظلوم که در دست کفار اند .

سپس شرافت وحیثیت نیک هدف و مرام مسلمانان، بدی خبا ثت ودنائت هدف مخالفین اسلام را شرح میدهد تا آنکه بیان کند که آنها بفهمند به اینکه مسلما نان زندگی را در برابر متاع پرقیمتی بد ست می آور ند وآن رضا ی خداوند متعال میباشد . در حالیکه کافرا ن برای هدف دیگری می جنگند بنا برین ایشان ضعیف النفس و ذلیل القلب اند چنانچه الله تعالی می فرماید :

(الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت ، فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کیدالشیطان کان ضعیفا)

کسانیکه ایمان آوردند می جنگند درراه خدا (ج) و کسانیکه کافرند می جنگند در راه شیطان پس بجنگید بادوستان شیطان هرآئینه کید شیطا ن ا مت مست .

منظور ازآیه مبارکه ترغیب و تشجیع مسلمانان به جهاد است . بر مسلمانان لازم است که بادوستان شیطان یعنی کفار بجنگند خدا مدد کار شان میباشد هیچ تشویشی را بخود راه ندهند و بدانند که کید شیطان ضعیف است وبر مسلمانان تاثیرنمی افکند .

به تعقیب این ارشادات برای کسانیکه ترسیدند ومحافظه کاری نمودند و از ادای واجب سرباز زد ند جنبه های آسان را اختیار ومسئولیت بزرگ را ترک کردند ، هوشدار میدهد و مو قف کسانیکه راه خطا را اتخاذ نمو ده اند واضح می سازد .

و برای شان میگوید که اگر درین راه خیر، اقدام نمائید هیچ ضرری متوجه شما نخواهد بود بجز از کسب اجر عظیم. ولی خود داری ازین اقدام ایشانرا بی نیاز ساخته نمی تواند. مرگ آخر، آنهارا خواهد گرفت. به سلسله آیات سابقه خداوند(ج) می فرماید:

((الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوة و اتوا الزکاة فلما کتب علیهم القتال اذاً فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة وقالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب قل متاع الدنیا قلیل والاخرة خیر لمن اتقی و لا تظلمون فتیلاً این ما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة))

ترجمه :

بخاطر نداری کسانی را که به ایشان گفته شد: دست باز دارید یعنی بجنگید ونماز را برپا کنید و زکوة بدهید. پس چون کارزار بر ایشان نوشته شد ناگهان گروهی ازایشانرا از مردم، ترسی مانند ترس از خدا یاشدیدتر از آن فرا گرفت و گفتند:

پروردگارا چرا فرض گردانیدی بر ما جنگ را؟ بهتر نبود که این کار را برای مهلت نزدیکی به تاخیر می انداختی؟ بگو فائده دنیا کم است و آخرت بهتر است برای کسیکه پرهیزکاری کند و ذرهٔ به کسی ستم نخواهد شد. در هر کجا باشید مرگ شمارا درخواهد یافت. و اگرچه باشید در حصار های مستحکم و بلند. امام شهید مخاطب را متوجه ساخته میگوید: ترا بخداوند (ج) قسم میدهم که کدام قانون نظامی از نگاه قوت و وضاحت وجود دارد که در قلب یک سرباز تمام آنچه راکه فائدا از قبیل همت، عزت و ایمان خواستار آنست بر انگیزد؟

قوام حیات عسکری در عرف مسلمانان به دو امر استوار است ۱ - نظم ۲ - اطاعت که خداوند این چیز را در دو آیهٔ مبارکه بیان نموده است. چنانچه می فرماید:

(ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص)

هرآئینه خداوند دوست دارد آنانی راکه می جنگند در راه اوصف زده گویا ایشان دیواری آمیخته باسرب اند یعنی بنا های بایکدیگر چسپیده اند.

و در آیه دیگر بیان داشته: ((فاولی لهم طاعة و قول معروف))

خداوند (ج) برای کسانیکه در حالت جنگ از ملاقی شدن دشمن رعب و ترس برایش پیدا می شود حکم می کند که برای چنین مردم اولی و بهتر است اینکه فرمان برداری کنند و شنوا باشند. استاد شهید حسن البناء میگوید:

وقتیکه تو آنچه را که اسلام در باره تهیه قوت و استکمال آن فراگرفتن مسائل نظامی، مهیا کردن وسائل آن، فضلیت شهادت واجر جهاد وثواب نفقه درین راه دوست داشتن مجاهدین راه خداوند و تنظیم صفوف مسلمانان وادا السنی. بمثل آن در آیات قرآنی وسنت وسیرة نبوی ودر فقه اسلام مسائل زیاد رامشاهده می نمائی که از شمار بیرون است.

(وسع ربنا کل شیء علماً) علم خدا وند به تمام اشیا احاطه دارد.

ملل امروزی هم درین راه بسیار کوشیده تاخودرا بهاین قواعد استوار ساخته اند وما دیدم که فاشیزم موسولینی هتلری وکمونیزم ستالینی همه قواعد عسکری دارند.

لیکن میان قوانین عسکری آنها واسلام فرق بزرگ وجود دارد. ازجمله فرق های عمدهٔ آن اینست که اسلام در پهلوی اینکه قوه را زیاد تقدیر نموده صلح را نیز تاکید کرده چنانچه خداوند (ج) می فرماید:

(وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله)

واگر کفار خواستار صلح شدند توهم خواستار آن باش وبرخداوند (ج) توکل کن تعبیر ازمیل بجانب صلح وسلم بالفظ (جنوح) یعنی بال کشودن تعبیر لطیفی است که سایه آرامش وآسایش کشوده شده ودرفضای صلح وصفادر پرواز است.

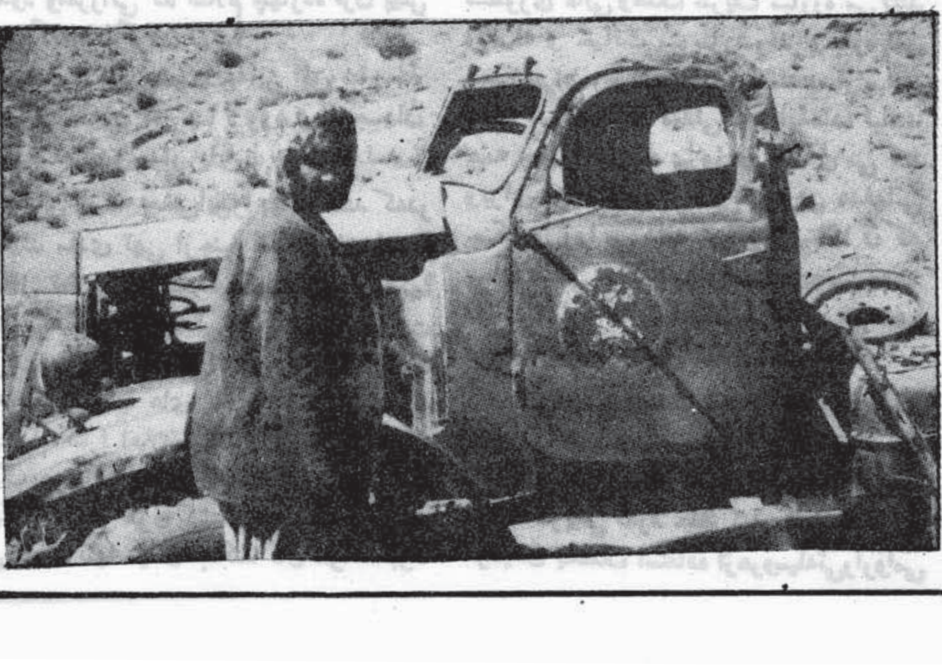
آن کسانیکه شمشیر بروی اسلام می کشیدند وپیوسته در صدد آن بودند که بر مسلمانان آزار رسانند ومایه زحمت آنانرا فراهم آورند اگر به صلح وصفا متمائل شدند به پیامبر اسلام فرمان داده شده که وی نیز به صلح گراید.

این دین صلح و سلم است که تنها برای آن می جنگد که بشریت را به صلح استوار برداد گری وحق وآزادی وفضیلت وحفظ شرف و آبروی هریک از افراد بشر برساند، جز این برای منظور دیگری فرمان جنگ نمی دهد. وباز همین اسلام است که ثمرهٔ نصرت را تعیین نموده میفرماید:

(و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور)

هرآئینه خداوند(ج) مدد میکند کسی را که مدد میکند به دین خداوند (ج) هرآئینه خداوند (ج) توانا غالب است. آنانیکه اگر قدرت دهیم ایشانرا درزمین برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را وحکم کنند به کار نیک ومنع کنند از کار بد ودراختیار خداوند است انجام امور.

این بیان آن مسلمانان است که به ایشان ظلم شده و از خانه های شان کشیده شدند یعنی خداوند (ج) چگونه به آنها امداد نمی کند چه آنها قومی اند که اگر خداوند (ج) ایشانرا در زمین سلطنت بدهد از خدا غافل نمی شوند بلکه هم خود شان در نیکی ها وعبادات بدنی ومالی مصروف اند وهم کوشش می نمایند که دیگران رانیز به این



راه‌پیما وولند چنا نچه حق تعالی به‌ایشان حکومت زمین را اعطا فرموده و پیشگوئی خدائی کلمه به‌کلمه درین باره راست آمد . این ماسول توسط تمام صحابه کرام خصوصا مهاجرین و بطور اخص از خلفای راشدین رضی‌الله‌عنهم جامه عمل پوشید اگرچه درین ایام مسلمانان ضعیف و کفار قوی به‌نظر می آیند لیکن این امر به‌اختیار و اقتدار الله تعالی است که بالاخره مسلمانان را مظفر و منصور گرداند.

و نیز اسلام است که قانون حربی بین‌الدول را وضع نموده می فرماید :

(واما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء ان الله لا یحب الخائنین)

واگر از خیانت قومی بیمناک باشی پس پیمان را با ایشان به‌برابری باز گردان خدا وند (ج) خیا نت کاران را دو ست ندا رد.

به‌این ترتیب اسلام بشریت را به افقهای بلندی از شرافتمندی و پاسمردی از یکطرف و افقهای دیگری از اطمینان و آرامش از جانب دیگری می رساند. دراسلام عزیز این نیست که با حمله و هجو می از روی مکر و فریب بر سر مردمی که با ایمنی برجای خود نشسته و به پیمانها و قرار دادها که نقض نشده اعتماد دارد بتازند، واسباب ناراحتی آنان را فراهم سازند چنان نیست که مردم بیگناهی که در نزاع میان دوگروه دستی ندارند و در حال صلح بسر می‌برند برخود بترسند و آسایش خویش را از دست بدهند

چه‌شود اگر بشریت بر روش پاکیزه و شریف اسلامی استوار شود؟ چه‌شود اگر همه باین حدود ومقرراتی که اسلام چهارده قرن پیش ازاین گذاشته گردن نهند؟

چه شود اگر بشریت به‌این افق شایسته برای فرزندان آدم بالا رود و از جهان درندگان وچار پایان دور بمانند ؟

ممکن است بعضی این را بهانه کنند که در مدنیت مادی تهی از جنبه انسانی با پیداشدن وسائل تخریبی وکشنده جدید، آنچه درجنگها بیش از هرچیز ار زندگی دارد مسئله سرعت حرکت واقدام ناگهانی است، ولی باید دانست که همین اسباب های کار دو زخی است که پایان جنگ را اعلان میکند. اگر پیش ازاعلان جنگ هولناک پیمانها گسسته شود بیطر فان وبیگنا هان از هول کشتار می رهند وهرچه می گذرد تنها میا ن جنگند گان خواهد بود وآنگاه فرصت خدعه نه درجنگ ونه درحالت صلح باقی می‌ماند ودران زمان که دو صف دشمن



حسن البنا

در برابر یک‌دیگر ایستا دند هر دو مساوی یک دیگر (علی سواء) می توانند به خد عه های جنگی بپردازند.

پس ازاینکه پیمان بی‌اثرشد هر یک ازدو طرف احتیاط کارخودرا می کنند آنگاه که جنگ پیش امد هریک ازدو دشمن می‌تواند بخدعه وفریبی‌که می خواهد بپردازد چه طرف دیگر هشیار و بیدار است و چنین خدعه ئی دیگر عنوان خیانت ندارد.

اسلام می‌خواهد که بشریت پیوسته بالاتر رود واز بند های توحش وجانوری برهد، به همین‌جهت هرگزروا نمی‌دارد که چون برای منظوری عالی وهدف شریف مبارزه می کنند و حیله و خیانت متوسل شوند واجازه نمی دهد که برای رسیدن بغایت ارجمندی ازاسباب پست استفاده کند. تمدنی که برپایه‌ماده نباشد همه چیز را در راه پیروزی پایما ل می کند و برای پست ترین آزها وحقیر ترین هدفهائی جنگ را روا می داند. اسلام از خائنا ن که پیمان شکنی می‌کنند بیزار است، وبهمین‌جهت دوست ندارد که مسلمانان هرانداره هم‌هدف بزرگ وشریف داشته‌باشند خیانت ورزند.

نفس آد می وحدت تجز یه ناپذیر ی است وچون آدمی وسیله پستی را برای خود روا دارد ممکن نیست که بتواند هدف شریفی راکه درپیش دارد حفظ کند. کسی که برای رسیدن به‌هدف استفاده ازهروسیله‌ئی را روامی داند مسلمان نیست چنین اصلی نسبت به حس اسلامی وحساسیت اسلامی بیگانه است چه‌در جهان‌نفس میان وسیله‌وهدف پرید گی نیست. مسلمان می‌داند که ازراه دوزخی هرگز به بهشت نمی‌رسد وهرچه اورا بفریبند که پایان این راه بفردوس برین می انجامد فریب نمی خورد.

توصیهٔ رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم وخلفاء او بعدازوی برای فرماند هان‌وامراء مجاهدین طوری بوده‌که‌باید همیشه بامردم ازدر رحمت ورأفت پیش آیند وبرای آنهاامر می نمودند که غدرنکنید، خیانت نکنید، به مثله مبادرت نورزید، ازکشتن زنها خودداری نمائید هم‌چنان اطفال وشیوخ رانکشید، درختهای باثمر راازبین نبرید، بهزخمی‌هاحمله نکنید وکسانیکه جهت ترس به‌مغاره‌های کوه رفته‌اند ایشا ن را به کاری که‌جهت آن خودرا فارغ ساخته اند بگذارید. چنین است نظام عسکری در اسلام (پولیس عدالت وحامی‌قانون ونظام)

هرچه در باره نظام عسکری اروپا و تمام مردم‌واقف‌اند که‌لشکرآنها لشکرظلم وغارت است فرق‌هردو واضح شدکه‌کدام‌این نظام‌ها به‌حال ملتها بهتر می‌باشد.



نگاهی به‌اوضاع کنونی جهان اسلام

(قسمت ۳)

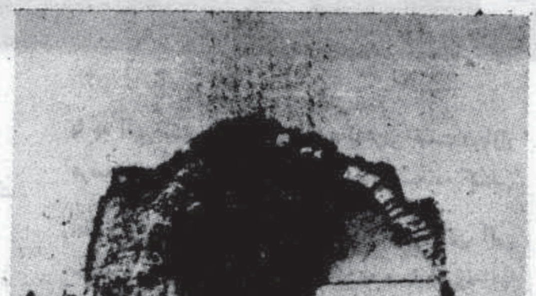
ترجمه و نگارش : عبدالحق عتید

ازهم پاشیدن خلافت عثمانی وسقوط‌ملت‌مسلمان ترکیه درداماِن الحاد :

در بخش گذشته از چگونگی و کیفیت مداخله استعمار دراسکان یهود در سرزمین فلسطین تذکر بعمل آمد ، و به طرحها و نقشه هائیکه وجودصهیو-نستها را در منطقه تثبیت می‌کرد اشاره شد .و تا-جائی دانستیم که چگونه‌این زمین‌مقدس که روزگاری مهد پیامبران و بندگان صالح‌خداوند(ج) بود ، در دامان یهود ، بزرگترین دشمن اسلام و بشریت سقوط کرد ، و ساکنین آن به چه حالت فجیع و بی رحمانه‌ای‌از وطن اصلی ودیارآبائی شان آواره و بی-خانمان شدند .

درین‌بخش نظری کوتاهی‌داریم بملت مسلمان ترکیه که ازین پلانهای شوم و دست آوردهای کثیف استعمار،جان‌سالم بدر نبرده ، و تلخی این زهره مسموم را چون سائر ملل اسلامی چشیده است .

گفتیم زمانیکه سلطان عبدالحمید این خلیفهٔ عادل و خیرخواه مسلمین بر اریکهٔ خلافت نشست ، اوضاع سخت‌متشنج و نا آرام بود ، از یکسو خزانهٔ دولت تهی و خا لی و از طرف دیگر دستگاه اداری دولت فاسد و رو به زوال و نابودی گذا شته بود وقوای نظامی مسلمانان در نهایت درجه ضعف و ناتوانی‌قرارداشت ، اکثر مناطق تحت سیطرهٔ خلافت عثمانی بجز عراق وشام و حجازوترکیه ازادارهٔخلافت بیرون شده دعوای خود مختاری داشتند ، سلطان عبدالحمید در چنین اوضاع نابسامان زمام خلافت را بدست گرفت وچون یک خلیفهٔ عادل در راه بهبودی وضع رقت‌بار است‌اسلامی ازهیچ کوشش وتلاشی دریغ نورزید ونه تنها از هر اقدام مثبت‌درجهت خیروصلاح ملت مسلمان کارگرفت بلکه بااخلاص کامل وامانت داری کم‌نظیر ، دست هرنوع توطئه ودسیسهٔ را که هدف آن زیرپا گذاشتن عزت وکرامت مسلمانان بود کوتاه‌ساخت ، دشمنان بوسیله های مختلف و از دروازه های متعددی ، خود را به او نزدیک ساختند ، تا بتوانندآورا به نفع خود استخدام کنند ، ولی از طهارت نیت وصفای ضمیر او هیچیک کار گر نیفتاد و تلاشهای شان خالی از آب درآمد .



روی این دلیل دشمنان اسلام که‌دررأس ایشان صهیونیسم بین‌المللی قرار داشت چا رهٔ جز دربر کنار ساختن سلطا ن عبدا لحمید از مسند خلا فت ندیدند و راههایی‌را برای ازبین بردن وی برگزیدند که مهمترین آنها ازینقرار بود .

۱ - برکنار ساختن سلطان عبدالحمید ازمسند خلافت .

۲ - ازبین بردن خلافت اسلامی .

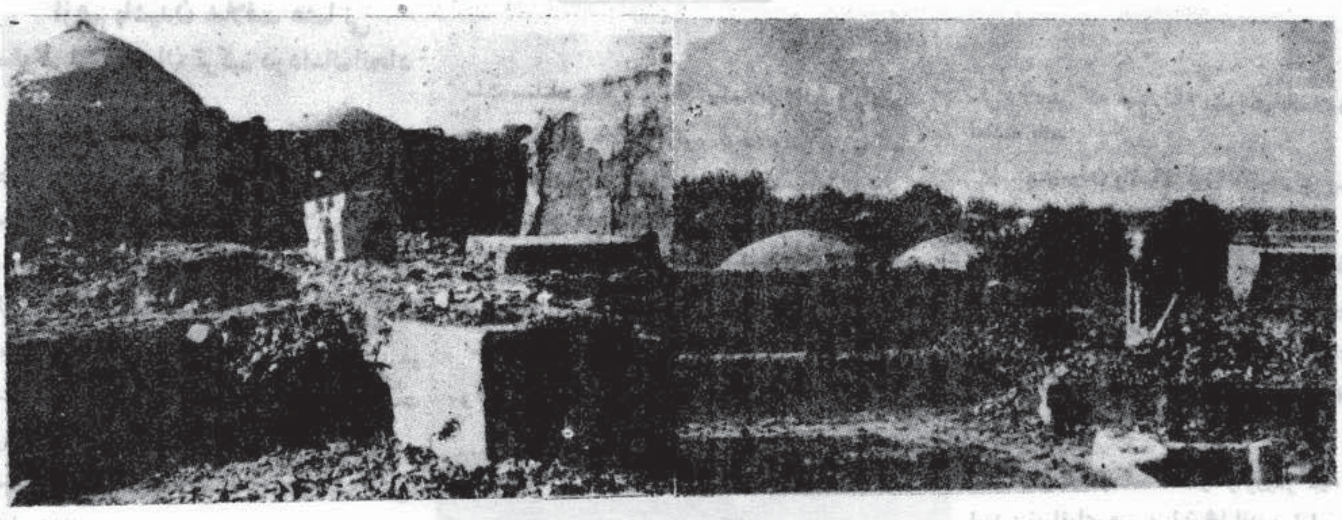
۳ - باز گرداندن ترکیهٔ اسلامی بیک کشور ملی ولادینی که هیچ‌ارتباط وپیوندی بااسلام‌ومسلمین نداشته باشد .

٤-پیمودن راههای فوق‌الذکر برای رسیدن به فلسطین واشغال آن .

عملی ساختن پلانهای مذکور در ارتباط‌به‌تضیهٔ فلسطین که در رأس موضوع ، خود سلطان عبدالحمید قرار داشت دربحث گذشته بیان گردیدو حال‌ببینیم که بعد از اشغال فلسطین چه‌حوادث برسرترکیه پیش‌آمد.

روز گار ترکیه کمتر از روزگار سیاه فلسطین نبود ، زیراقوای هم پیما ن اطراف و نواحی ترکیه را تصر ف و بسوی پا یتخت خلا فت(استا نبول) پیشروی نموده وخلیفه شبه اسیر در دست آنها قرار گرفت ، جهان اسلام مشاهده چنین حادثهٔ را دلیل روشن سقوط خلافت عثمانی دا نسته در ما تم نشست و به تعقیب پیشروی‌قوای هم پیمانها در منطقه ، مصطفی‌کمال اتاتورک طی یک کارگردانی درامهٔ که ازطرف دشمنان خلافت طرح و پی ریزی شده بود ، در لباس‌زعیم و رهبر بزرگ سربر آورد . او بقایای ارتش شکست خورده راجمع و سازمان داده وبه‌جنگ تازهٔ علیه قوای هم پیمانها آغاز نمود ولی آنها بدون آنکه داخل جنگ فیصله کن‌شوند بصورت فرمایشی بدون مقابله در رویارویی باارتش زیر فرمان اتاتورک عقب نشینی کردند . و به این تر تیب اتا تورک داخل‌پایتخت شد. این‌عقب نشینی تکتیکی دشمن‌بخاطر آن‌بودتااتاتورک‌رادر نظر ملت ترکیه بصفت قهرمان و فاتح معرفی نماید که تحت‌زعامت وتوماندانی وی قوای دشمن مجبور به عقب نشینی گردیده است تا درآینده مردم‌ازاواطاعت‌و فرمانبرداری کنند .

بااین رویداد، سرور و خوشحالی سرا پای عالم اسلام رافرا گرفت که‌تحت رهبری‌وقیادت زعیم‌جدید شان قوای دشمن مجبور به‌عقب نشینی گردید. و بهمین مناسبت واعظان وعلماء برسر منبر ها وادباء وشعراء درگوشه و کنار زبان وقلم به مدح اوگشودند وتا توانستند اورا چون قهرمان کم نظیر تاریخ، در رکاب‌خالد بن‌ولیدمعرفی نمو دند وخالد ترک لقبش دادند اما دیری نگذشت که چون پایه‌های حکومت وی مستحکم گردید، حقیقتی را که همیشه پنهانش میداشت ظاهر ساخت، او شروط صلح «لوزانس»را که بنام شروط«کورزون» معروف است، پذیرفت وعبارت بود از:



۱ - ازبین‌بردن خلافت.

۲ - طرد وبیرون ساختن انصار و اعوان خلافت ازسراسر کشور.

۳ - مبدل ساختن شریعت اسلامی به قوانین وضعی اروپا.

٤ - قطع نمودن پیوندملت مسلمان ترکیه از ارتباط به اسلام‌ومسلمین.

اتاتورک این شروط ظالمانه رابدون چون‌وچرا پذیرفت ودرعملی ساختن آن ماهرانه تر از آنهائیکه این‌شروط رابروی قبولانده بودند، کار کرد وبصورتی نمونه وخلاصه گوشهٔ از عملکرد های وی را در ذیل تقدیم میداریم:

در سال ١٩٢٤م خلافت را رسماً ملغی نموده و اعلان کرد که‌ترکیه یک دولت‌ملی والحادی است که از غرب‌تبعیت و پیروی می کند.

زبان ترکی راکه به رسم الخط عربی نوشته می شد به‌حروف لاتینی مبدل ساخت که این عمل وی طبعاً خسارهٔ بس بزرگ به ثقافت و فرهنگ اسلامی ملت ترکیه بار آورد، چون هدف ازین‌کار قطع ارتباط وپیوندمردم به قرآن ومیراث و تمدن اسلامی بود که به زبان و حروف عربی نوشته شده‌بود، و آهسته آهسته طی گذشت سالها استفادهٔنسل جدید از فرهنگ ومعارف اسلام قطع شد و بهمین‌علت امروز در ترکیه کسی یافت نمی‌شود که ثقافت‌وآثاری‌را که به‌حروف عربی تحریریافته است‌بخواند. اتاتورک‌درنابودی‌میراث‌و تمدن عظیم اسلامی در ترکیه به این قدر هم اکتفاء نکرد، بلکه مبارزهٔ فرهنگی را برضد ثقافت اسلامی آغاز نموده همهٔ‌کتب دینی موجود در کتابخانه ها را یا به آتش کشید و یا آنرا به پالینترین قیمت دربازار عرضه داشت تا از اوراق آن در دکانهااستفاده کنند.

علماء و روحانیون که حامی و مدافع اصیل این آئین مقدس بودند به‌اشکال فجیع یاکشته و یا به زندانها افگنده شدند و دفاع از اسلام جرم‌محسوب می‌شد که مجازات آن یا مرگ و یاحبس ابد بود. و به این ترتیب انصار خلافت را از کشور بیخ کن و آواره ساخت. اذان‌را از عربی به ترکی مبدل نمود اما بعد از مرگ وی دوباره بعربی باز گردانده شد.

دروازه‌های مساجد را به روی نماز گذاران‌بست و بسیاری آن را به تحویلخانه ها تبدیل کرد ومسجد «ایا صوفیا» که از بزرگترین مساجد تاریخی ترکیه بشمار می رفت به موزیم تبدیل گردید.

پایتخت را از استانبول به انقره انتقال داد. بعد از آنکه خود را در انجام کارهای فوق‌الذکر موفق یافت به کوبیدن اسلام دراخبار و جراید رسمی دولت آغازنمود وتحت عنوان «به حضرت‌محمد» مضمون مسلسل در جریده‌ای‌انتشارمیداد که دران بر رسول گرامی ﷺ آشکارا تعرض و دشنام می نمود. دربخش تعلیم و تربیه نیز اندیشه های الحادی را تدریس و مکاتب و مدارس اسلامی را به مکاتب رقص وفساد مبدل ساخت - بی حجابی زنان را رسماً اعلان و زنان‌با عفت وباحجاب را یا به زندانها افگند و یا به هتک حرمت آنها درروی بازار و در پیشروی عامه مردم پرداخت و از مسلمانان خواست تا از عادات و تقالید غربیها بعوض تقالید وعادات اسلامی پیروی نمایند.

محاکم شرعی را ازبین برده و احکام و قوانین مدنی را جانشین آن ساخت وبه این‌ترتیب قوانین‌وضعی جانشین قوانین شرع الهی شد.

این بود شمهٔ از جنایات مصطفی کمال‌اتاتورک که‌استعمارو دست یاوران آن وی را در جهان اسلام بعنوان رهبر بی‌نظیر معرفی ساخت که در آغاز کار دم از پشتیبانی اسلام و مسلمانان می‌زد و در پایان چنان ضربهٔ بر پیکر اسلام وارد آورد که درد آن تاصد ها سال هم ازبین نخواهد رفت و ازدوران روی‌کار آمدن وی تا حال این ملت هنوز درآتش‌ظلم و بیداد وی دست و پامی زند و تا کنون. قوانین و طرحهای الحادی وی این ملت مسلمان را از فرهنگ و تمدن اسلامی دور نگهداشته است، جنایتیکه حتی ازحد تجاوز کرده درفکر وخیال کفار ودشمنان دیرین اسلام هم خطور نکرده بود.

اسلام دین اجتماعیست

(جماعت ـ امارت ـ اطاعت)

اسلام، طوریکه از نامش پیداست بمعنی انقیاد و فرمانبرداری و تسلیم کامل بذات خداوندمتعال‌است.پس‌اسلام بمعنی اطاعت و رجوع بیک منبع و پرهیز از تفرق و چند رنگی ؛ چند رنگی اعتقادی (شرک) و چند رنگی اجتماعی (نفاق و خانه جنگی) وغیره .

تصور اسلام از وحدت و اینهمه تاکید بر آن نه تنها در وجود انسان خلاصه نمیشود ، بلکه از کوچکترین سلول آغاز و تا بزرگترین موجودات کائنات یعنی کهکشانها ادامه میابد . با بیان این مطلب میخواهیم ثابت نمائیم که اسلام بر خلاف تصور و ادعای بسیاریها نه تنها عاری از نظم و تشکیلات اجتماعی نیست ، بلکه برای ارتقای آن در یک سطح عالی فقط بگرد آوری ظاهری و اجباری افراد در زیر سایهٔ قانون اکتفا ننموده وبلکه قبل از همه افکار و ذهنیت های آنها را واحد و منسجم میسازد و آلودگی ها و شوائب اعتقادی آنها را یکسره از سر زمین دماغ و ضمیر ایشان شستشو مینماید واز بشریت می طلبد که نخست معتقد گردد که « لا اله الا الله» جز خدای واحد اله دیگری وجود ندارد، تا در پرتو آن راه تشکیل یک جامعه اندیشمند و ایده‌آل در سطح کل جهان هموار گردد . چه اسلام عقیده داردکه بدون وحدت اعتقادی و درونی هر گز ممکن نیست از نیروهای پراگنده و متشتت ومتخاصم بشری اجتماع متشکل و یکپارچهٔ بوجود آورد . و با این فرمان که «جز خدای واحد معبود و قیم دیگری وجود ندارد» رشتهٔ بندگی های متفرق و متعدد را که وحدت و انسجام فکری، و اعتقادی اجتماع را از بین برده بود، برای همیش ساقط ساخت و سپس از همگان مطالبه نمودکه‌قیادت و رهبری رسول و نائب او را بحیث یگانه زعامت بی لوث و بی ریا برسمیت بشناسند وبه اطاعت آن بشتابند تاجای برای اختلاف در تعیین رهبر باقی‌نماند و شیرازهٔ وحدت فکری اجتماع از هم نپاشد لذا پیوسته به آن فرمود : «محمد رسول الله» .

وطوریکه بعداً به تفصیل خواهد آمد ، به تعیین بر نامهٔ حرکت ، خط مشی و قانون اساسی انسانها در زمین مبادرت ورزید و فرمود : واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا «به ریسمان خدا جمعاً دست بزنید و متفرق نشوید» تا نقطهٔ اختلاف در خط حرکت آنها باقی نماند ، و نهایتاً از کلیهٔ بشریت خواست تنها در قالب اجتماع زیست کنند، از گوشه گیری و عزلت گزینی و خود سری و خود رأیی بپرهیزند ، «علیکم بالجماعة فان الجماعة رحمة والفرقة عذاب» بر شما واجب است با جماعت زیست کنید، بخاطریکه‌جماعت رحمت است‌وتفرق عذاب، فنا وهلاکت است .» و آخرالذکر آنقدر درین مسیر به پیش شتافت‌که فرمود «اگر در راهی سه نفرمسافر شدید ، لا بد یکی را امیر بسازید و دوی دگر ازوی اطاعت نمائید » زیرا از آنجائیکه جامعهٔ بشری در مجموع حیثیت کالبد واحدی را دارد و افراد آن بنوبهٔ خویش اعضای آن کالبد اند، وجود نظم و حرکت منسجم و موجه رول دماغ و سلسلهٔ اعصاب را دارد که تمام فعالیت آن را رهبری مینماید . اگر تمام اعضای بدن یک موجود حرکت مقتضی و موافق انجام ندهند و یا حد اقل در فعالیت و کار یکی از آنها خللی وجود داشته باشد ، بدن نمیتواند بصورت درست و واقعی فعالیت نماید و رفته رفته حالت تعادل و توازن خود را از دست می ـ دهد ودر نتیجه روند اصلی کار وفعالیتش دچار اختلال می گردد ، چه رسد به نیروی سرشار و خارق العادهٔ دماغ و یا سلسلهٔ اعصاب که اگر موجودی از داشتن آن محروم گردد ، ادامهٔ

حیات و بقا برایش محال میگردد ، یا به چاهی میافتد و در قعرسیاهی ها به حیات ناقص و رنج آورش پایان می‌دهد و یا طعمهٔ زبانه های مهیب و سوزان آتشی می گردد که دود از دمارش بر آورد وشحم از اسکلیتش . و یا بکام موجهای توفنده و خشم آلود دریائی فرو میرود ویا فدای شیب مرگبار صخره‌ئی می گردد و یا عمق گودالی.

زیرا دیگر چشمان او قادر بفعالیت مؤثری نیست که با و راه نماید و پستی ها و بلندی ها را در برابر دید گانش مجسم سازد ، و جسم او از درک درشتی و نرمی و سردی و گرمی عاجز گشته است وگوشهای او توانائی آنرا از دست داده است که غرش امواج سرکش دریا را صدای شرشر باد تمیز و تفکیک نماید .

اینها و دهها کمبوددیگردست بدست هم میدهند تا شالودهٔ این وجود ناتوان را از هم بپاشند و آنرا تا پرتگاه مرگ بدرقه کنند. علت اصلی این همه تشنجات و فرو افتادگی ها را تنها در یک نقطه میتوان جستجو کرد و آن اینکه این بدن ، این موجود و یا بعبارهٔ دگر این مجموعهٔ واحدهای مختلف از یک نقص و بیماری عمده رنج می برد و آن اینکه مرکز فرماندهی و دستگاه رهبری خویش را از دست داده است که عامل اساسی برقراری و ثبات در بدن است و تمام شبکه ها را در جهت مأموریت های مربوطه دساتیر لازم می دهد.

همینطور بقای آسمانها و زمین ، سیارات ، منظومه ها وکلیهٔ موجودات بستگی کلی به نظام و قوانینی دارد که برمبنای آن استوار گردیده است ، روزیکه این سلسله از هم بگسلد شیرازهٔ موجودیت آنهانیزدچاراضمحلال می گردد. چنانکه این حقیقت در آیات متعدد قرآنکریم با شرح تفصیلی فراوان و ظرافت خاصی بیان گردیده است که به مطالعه تنها آیهٔ از سورهٔ یاسین اکتفا مینمائیم .

سبحان الذی خلق الازواج کلها مماتنبت الارض و من انفسهم و مما لایعلمون. و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار فاذاهم مظلمون. والشمس تجری لمستقرلها ذلک تقدیر العزیز العلیم والقمر قدرناه منازل حتیعاد کالعرجون القدیم،لاالشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون.

«پاک است خداوندیکه آفریده است، تمام جوره های انواع مختلف موجودات را ، خواه این جوره هااز جنس آنچیکه زمین میرویاند باشد ، یا از جنس خود ایشان (نوع انسانی) و یا از اشیائیکه ایشان نمیدانند. و شب برای ایشان نشانه ایست ، زمانیکه ما روز را از آن می برداریم (سلخ میکنیم) تاریکی بر ایشان مستولی می گردد. و آفتاب بسوی جایگاه خویش در حرکت است ، این از اندازه و حساب خداوند غالب و با حکمت است. و برای مهتاب نیز منازل مقرر داشته ایم تا آنحدکه مانند شاخچهٔ خشک و قدیمی خرما میگردد. نه به آفتاب سزاوارست که به مهتاب نزدیک شود و نه شب اجازه آنرا دارد که بروز سبقت جوید و هریکی در فلکی شناورند».

وبنا برآن طوریکه بدون حرکت هم آهنگ سیارات و منظومه ها کائنات برهم و درهم می گردد، و باسیرمنظم و هم رنگ اجرام سماوی و منظومه های آنجهان موجودات ونظام حرکت تکاملی آنها شکل میگیرد، ویا طوریکه با یکجهتی کامل و کار متحد و هم هدف تمام ارگانهای بدن ، موجودیت و حیات موجود تضمین می گردد و کمترین کمبود و قصور و عدم همرنگی عضوی بادگر اعضاء زوال و انجام هستی اش محسوب میشود، موجودیت و استحکام اجتماع بشری نیز مرهون یک چنین حرکت و فعالیت مرتب و تنظیم‌شده ایست که ازکوچکترین عضو آغاز و تا اتحاد و همبستگی توده های عظیم انسانی در سطح جهان منتهی میشود.

هدف ما از ادامهٔ این مثال آنست که در یابیم که دائرهٔ تفکر اسلام تاچه سرحد وسعت دارد ، وسعتی که مرز نمیپذیرد وتمام جهان وموجودات آن را کانون واحدی میداند که هستی انها از قوانین ومزایای‌مشابه برخورد-اراست ، و همگی از یک منبع سیراب میشوند ، از یک نقطه نشئت کرده اند وبسوی جهت واحدی در حرکت اند و لذا جوامعیکه برمبنای نظامهای نسبتاً کاملی استوارگردیده‌اند. و افراد ان از پائین به بالا و درمیان هم اصول وضوابطیرا که بنیان جامعه برآن نهاده شده است ، رعایت کامل نمایند و هر یک خود را در برابر آن مسئول بدانند ، از دوام و استمرار

زیادی برخوردار خواهند بود.
یا با مطلب کوتاه تر، در طول زمان حیات بشر درکرهٔ خاکی جوامعی بیشتر عمر خورده اند و دوام و بقا داشته اند که از قانونمندی خاصی برخوردار بوده اند و افراد آن پیوسته پابند رعایت آن بوده‌اند.
با صراحت باید اذعان داشت که اسلام برای پیاده ساختن اهداف انقلابی اش در زمین، راه های عملی و مؤثری را جستجو مینماید و با ملاحظه واقعیت های عینی جامعه و مطالعه عمیق و اساسی راه ها و طرق پیاده سازی یک انقلاب فکری و عملی، شیوه های درست ومنطقی را در اختیار را هروان خود قرار میدهد، تا در روشنائی آن مسیر صعب و خارزار مبارزهٔ انقلابی را بدون ارتکاب کمترین لغزش و اشتباهی بپیمایند، یا واضح تر بگویم اسلوبهای مبارزهٔ اسلامی بر خلاف مکاتب اجتماعی وسیاسی دیگر محصول تجارب دوران انقلاب نیست، انقلاباتیکه با هزاران جرم ملوث بوده و مرتکب خطا های نابخشودنی گردیده اند و سراپا تجسم وحشت و جنایت و اشتباه بوده اند، بلکه این اسلامست که بایک برنامهٔ منظم و جامع به انقلاب جهت می بخشد و آنرا در طریق فلاح و بهبود بشر راهنمائی می نماید، و قبل از آنکه پیروان آن در قعر اشتباهی سقوط کنند راه چاره را جستجو مینماید.
اسلام معتقد است که به منظور نشر و اشاعه دعوت رهائی بخش آن اولا به پارچه زمینی نیاز میافتدکه محلی برای دعوت اسلامی گردد، زیرا محل انفاذ قوانین خداوندآسمان وفضانخواهد بود، بلکه کلام خدا از آسمان آمده است تا در زمین نافذ گردد، ثانیاً بگروهی از مردم ضرورت میافتد که آنها پیام اسلام و دعوة حق راه حمل کنند، چون اسلام دین انسانها و مشعل هدایت آنهاست «**شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن، هدی للناس و بینت من الهدی والفرقان**: رمضان ماهیست که قرآن در آن فرو فرستاده شده است که چراغ هدایت برای مردمان و دلایل روشن از هدایت و فرقان است. نه آئین حشرات وحیوانات غیر ذوی العقول. زیرا تنها وجود غریزه کافیست که آنها را در جهت رفع حوائج شان سوق دهد و نیروی دماغی آنها پا از محوطهٔ غریزه فراتر نمیگذارد تابفکرهٔ چون اسلام احتیاج پیداکنند.
ثالثاً حکومت درکار است که این اجتماع غیر منظم را سازمان دهد و سپس ضامن اجرای قوانین درمیان ایشان گردد، اگرچه در یک اجتماع اسلامی، ضامن اجرای قوانین، ضمایر بیدار، وجدان های مصفا و عقیدهٔ بی‌آلائش افراد آنست که او را از درون به تعمیل آن ابتداء در محدودهٔ نفس خودش، سپس در چهار چوکات خانواده و عشیره اش و نهایتاً در محیط اجتماع و ماحولش تحریک و تشویق مینماید.
رابعاً برای حرکت دادن دستگاه حکومت که متشکل از افراد آگاه مسئول و پرهیزگار آن جامعه است، قانون و دستور لازم میافتد تا وسیله جنوگیری هرگونه تشتت، بی نظمی‌ها، خود سری ها وحرکات غیرمسئولانهٔ افراد گردد.
یعنی حکومت جهانی اسلام برچهاربنای مستحکم استوار است که هر یک در دیگری مؤثر وقرار شرح بالا حکومت اسلامی در صورت فقدان هریکی ازین چهار: ارض، شعب یا ملت، حکومت و دستور، ناقص و حتی عاجز از هر نوع فعالیتی است. قرآن کریم این مطلب رابا اسلوب زیبائی چنین بیان میدارد: «**یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فأن تنازعتم فی شیٔ فردوه الی الله و رسوله**: ای آنانیکه مشرف بقبول ایمان شده اید، اطاعت کنید خدا و رسول و اولی الامر تان را و اگر در امری تنازع کردید پس آنرا بسوی خدا و رسولش باز گردانید (فیصله را بقرآن و حدیث بگذارید)» بایک نظر اجمالی درآیه فوق درمییابیم که هر فقرهٔ این آیه که بآیهٔ اولی الامر معروف است، حاوی مطالب عمده بوده وبه مهمترین اساسات دولت انسانی اسلام دلالت مستقیم دارد.
یا ایها الذین آمنوا: ای گروه از مردم که مشرف به قبول ایمان شده اید، (ملت ویا شعب) خدا و پیامبر و صاحبان امر تان را اطاعت نمائید.
یعنی ای جماعه مومنین بخود آئید از بزرگان و پیشوایان مکتب تان پیروی کنید و در صدد ایجاد دستگاه منظم سیاسی واجتماعی برآئید زیرا موجودیت تان در عدم آن غیر محتوم ومستحیل است.

أطيعوالله والرسول وأولى الأمرمنكم: (حكومت، دستگاه‌رهبری)، ازخداوند(ج) که بانی قوانین است گرفته الی رسول و اولی الامر کـه مجری قوانین ، و حکومت تاسیس‌کرده آنهاکه به‌اصطلاح ضمانت اجرائی قوانین محسوب میشود.

در صورتیکه در مسئله اختلاف کردید ویا در چگونگی تعمیـل آن آراء تـان تقارب نداشت . (ازین نقطه آشکار می گردد که دولت اسلامی آزادی حـق رای و انتخاب ، وارائهٔ انتقاد و حتی حق اختلاف را بر مردم داده است تا در مواقعیکه حکومت ویا شعبات مختلفه آن مانند قوهٔ مقننه ، مجریه و قضائیه تخطی از اصول مینمایند ویا در اجرای آن بگونه‌ای‌تعطل‌وکسالت میورزند و یا بنحوی مصلحت پیشه میکنندتـنازع نمایند واستدلال کنند، اما قبل ازآنکه کار به ویرانگری‌بکشد وسلسله حکومت از هم بپاشد ، علاج کار را ارائه میکند و راه نجات را نشان میدهـد). فردوه الی الله و رسوله : (دستـور ویا قانـون اساسی) معضلات واختلاف تان بسوی بانی قوانین یعنی الله ویا نائب‌و فرمان بردار در زمیـن یعنی پیامبـر حـوالـه کنید .

دولت انسانی محمد رسول‌الله علیه وسلم که نمونهٔ عالی و معیـار بارز حکومت خـدا در زمین بحساب میـرود ، نیـز برهمین چهاربنا استواربود چنانچه ارض مدینه ، ملت : اصحاب گرانقدر پیـامبر اکرم(ص) اعم از مهاجـرین وانصار، قائد : محمد رسول الله(ص) بانی حکومت جوان و نـو بنیـاد اسلامی ، و دستور قرآنکریم .



هدف ازین تفصیل آنست که دریابیم چگونه قـرآن بـرای تشکیل یـک امت منسجم و یکپارچه اسلامی ، قوانین و و ضوابطی مؤثر وصورتبندی‌های جالبی را تقـدیم جامعه انسانی مینماید و بـه این ترتیب مجرای همـه بی نظمی‌ها . بی‌سلیقگی‌ها، نزاعها، اجحافات، تعدیات نـا روا بـحقـوق دیگران وتشبثات بی مورد در سرنـوشت انسانها را مسدود ساختـه و بشریت را در مسیر اعتـلا، ورشد فکری، سیاسی، اجتماعی‌وفرهنگی گامزن میسازد .

هـر قدر که در عمق تفکـر اسلامی فـرو رویم و بـه نظـرات آن در مورد ساختمان وتشکیل اجتماع دقیق گردیم، بهمان اندازه قوت‌تفکر، قدرت استدلال و شدت علاقـه اسلام دربـارهٔ اجتماعی زیستن و اطـاعت او و از مرزبنـدیـهـا ، لوازمات حدود و سـوازین اجتماع که ضـامن بقـا و استحـکام آنست ، بیشتر محسوس و ملموس می گردد .

آری ! تـا آنجـا که اسلام پیوند با جماعت رالازمهٔ دیانت‌و مسلمان بودن انسان ، و وجود اجتمـاع را منوط بـه امارت و بقای امارت را ملزوم اطاعت میداند . رهبر گرانمایه بشریت حضرت خـاتـم النبیین علیـه انضل التحیـات والتسلیمات میفرمایند : لااسلام الا بالجماعه و لاجماعـه الا بـالامـارة و لا أمارة الابالاطاعـة . « اسلامی وجود ندارد (در مجمـوع احـکام اسلام نافـذ نمیگردد) جزآنکه جماعتی قائم نگردد و ممکن نیست جماعه بپـا ایستاد گردد جز آنکه امارتی درکار نباشد و مستحیل است امارتی دوام و استمـراری داشته مگرآنکه اطاعت ازوی صورت نگیرد .

متن کنفرانس مطبوعاتی سخنگوی اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان

که بتاریخ ۳۱/۴/۱۳۶۵ هـ ش مطابق ۲۲/۷/۱۹۸۶م در هوتل گرینز پشاور دایر گردید

جهاد ملت افغانستان علیه تجاوز قوای ملحد و خون آشام روسی وارد حساس ترین مرحلهٔ تاریخ خودگردیده است ، روسها درسال جاری باتعیین بیرحم ترین قوماندان جنگی خود درافغانستان، وحشی ترین عملیات را بالای ملت بیدفاع ما آغاز وبه قتل عام مردم ما ونابودی افغانستان دست زده اند . همین حالا آنعده ازمردم مظلوم ما در ولایت هرات که از قتل عام روسها سالم مانده اند ، در قریه ها وشهرهای ویران شان به وحشیانه ترین شکل مورد حملات وحشیانهٔ هوائی وزمینی قرارگرفته اند ، درقندهار وهلمند حمام خون جاری است ، مناطق شرقی وجنوب شرق ومرکزی افغانستان بصورت مستمر تحت ضربات خورد کنندهٔ قوای هوائی وراکت های دوربرد قراردارد ، درشمال افغانستان هزاران تانک ونفربر ووسایط حربی وطیارات وهلیکوپترها قریه ها وشهرها را به شدت میکوبد وسیلاب خون جاری است .

ولایت بدخشان ازشمال وجنوب مورد حمله قرارگرفته وهفت هزار قوای تازه دم روسی ازراه واخان وارد بهارک شده است ، دهها طیاره همه روزه قریه ها را بمبارد ومزارع را به آتش میکشند وقحطی شدیدی دراکثر مناطق کشور بمیان آمده است .

درپهلوی عملیات وحشیانه تلاشهای مزورانهٔ روسها درداخل وخارج کشور جهت اغواگری مردم مظلوم مادر داخل وفریب ملتها و دولتها در خارج جریان دارد .

با برکناری ببرک کارمل و آمدن مهرهٔ جدید داکترنجیب روسها میخواستند مردم افغانستان رابزعم خودشان بازی بدهند که مرحلهٔ جدیدی آغازشده وبه نجیب دستور دادند تاازاسلام حرف بزند وبه آشتی ملی دعوت دهد وباوجود ادامهٔ قتل عام مردم مظلوم ما دربرابر مجاهدین لهجهٔ نرم وآشتی پذیرانه داشته باشد ، درحالیکه مردم مابه ماهیت این نیرنگ کاملاً آگاهی دارند وباسیاست روسی درتغییر مهره هایش آشناهستند ، وهمچنان روسها خواستند باین تغییرات دروغین نشان دهند که در موضوع مذاکرات حل سیاسی پیشرفتی بعمل خواهدآمد ،وتلاشهای مذبوحانه براه انداختند تاجنبش اسلامی ومقاومت قهرمانانهٔ ملت ما رادرچوکات فعالیتهای محدود نظامی محصورساخته وهمه اشکال ارتباط راباجهان خارج قطع و بایک سازش مزورانه مقاومت را نابود وافغانستان رابرای همیش تحت تسلط خود قراردهند .

درچنین شرایط حساس مجاهدین نیازداشتند ونیازدارند تادرداخل سنگرهای غرورآفرین مقاومت را تقویت بخشد ونیروهای خویش رامنظم سازند ودرمیان صفوف خویش وحدت وهمبستگی قوی نظامی بمیان آرند ودرخارج ازکشوردست به ابتکار سیاسی وتلاش وسیعی بزنند تانقاب را ازچهرهٔ روسهای جنایتگر بردارند، جنایات شان را افشا ودسائس شانرادرنطفه خنثی سازند ،روی این هدف شورای اتحاد دعوت حکومت امریکاراکه چهاربارتکرار شده بود وسه بارقبلی معذرت شد بار چهارم قبول کرد ، وبه اکثریت پنج رأی مقابل دو رأی فیصله نمود این بار دعوت قبول شود .

هیأت طی مسافرت خویش ودیدار بارئیس جمهورو مسؤلین طراز اول آن ضمن شرح جنایات روس ومشکلات دامنه دار ملت مظلوم وقهرمان خویش مسائل مهمی راصریح وبی پرده به مسؤلین امریکا ابلاغ نمود ، هیأت تأکید کرد مابه امریکا نیامده ایم تا افغانستان را میدان مسابقه میان دو ابرقدرت قرار دهیم ، ما اینجا نیامده ایم تا انقلاب اسلامی مستقل و غیر وابستهٔ خویش را به امریکا مربوط سازیم ، مابه امریکادرمورد امورداخلی خویش حق مداخله نمیدهیم.ملت افغانستان که درراه آزادی واستقلال خویش یکملیون شهیدداده است به یالتای دوم اجازه نمیدهد تاروس وامریکا باهم کنارآمده درمورد تقسیم مناطق اسیب رسیده وزجر کشیدهٔ جهان به موافقه برسند .

ازدادن ضمانت امریکا به روسها پیش ازاینکه رأی ملت افغانستان راحکومت امریکاخواسته باشد انتقادبعمل آمد .

ازموجودیت سفارت مزدوران روسی درواشنگتن وسفارت امریکا درکابل باوجود ادعای امریکامبنی برپشتیبانی ازمقاومت ملت افغانستان درراه آزادی شان انتقاد بعمل آمد، ازماهیت اسلامی انقلاب بصورت قاطع ترجمانی بعمل

آمد ودسیسهٔ حکومت جلاوطن که توسط عدهٔ با ارتباط به برخی ازمنابع مخالف جهاد اسلامی بفعالیت آغاز نموده بود خنثی وبی‌اثر ساخته شد.

ما اگر در صدد بدست آوردن وسائل وامکانات جهت پیشبردمقاومت اسلامی خود باشیم این به آن معنی نیست که تکیه گاه ایمان را فراموش کرده ایم ، ما تنها متکی به نصرت الهی هستیم و بر اساس فرمان‌خداوندی در تلاش وسائل جنگی میباشیم وفتح و پیروزی را مربوط به‌اسباب‌و وسائل جنگی ندانسته ایم و این همه را تابع نصرت خداوندی میدانیم . اگر به امریکا برویم برنامه‌امریکائی‌نمی‌رویم، راه مااسلام‌است وجزاین راه راه دیگری را رد میکنیم درشرایط‌کنونی که‌ملت‌ما دریمان خون‌وآتش شنا میکند نمیخواهیم باهمه جهان‌اعلان دشمنی وجنگ نمائیم . جنبش‌ما اکنون واردمرحله نوین خودشده است بایدشناخت سیاسی پیدانمائیم ، بایدچهرگی های مربوط به افغانستان رادرهمه محافل بین‌المللی بدست‌آریم ، بایدبکوشیم کشورها در ارتباط باملت افغانستان تنهابامعامله کننده‌بامزدوران‌روسی ،باید بکوشیم تا سفارت های متعلق به افغانستان به ممثلین مردم افغانستان مربوط شود ومزدوران روسی ازنمایندگی وسفارت مربوط به افغانستان طرد شوند ، بعلت غیاب سیاسی ماروسها روابط خود راباکشورهای اسلامی مستحکم ساخته وبا برخی ازکشورهای اسلامی که قبلا روابط نداشته روابط سیاسی برقرار نموده اند وموقعیت سفارت خانه های‌مزدوران شان‌هم دربرخی‌ازکشورهای اسلامی تقویت‌می شود این فاجعه‌است ، روسهابایک دست‌مسلمانهاراقتل‌عام میکنند وبادست‌دیگر کشورهای‌اسلامی رادست میدهند واظهاردوستی‌میکنند. این‌کشور های‌اسلامی ازفاجعهٔ افغانستان باید عبرت بگیرند ، روسهادرحل سیاسی واخراج قوای‌خویش صادق‌نیستند واگر راستی‌آماده باشند قوای‌خویش رابیرون کشند دیگر مطالبهٔ وقت‌ممتدبرای‌چیست ؟

داخل‌شدن قوای روس به‌افغانستان طی‌چندروز محدودصورت گرفت وحالا چه علت‌است که‌درمورد خروج قوای‌خویش چندین سال‌را مطالبه میکنند ؟

این‌دسیسه‌است وما هرگزتسلیم‌دسیسه نمیشویم ، هرتلاش سیاسی که منجربه‌اخراج قوای‌روس‌نگردد ردمیکنیم وتابرامدن کامل قوای‌دشمن سلاح‌را برزمین نمیگذاریم .

درباب حل‌سیاسی بازتاکید میکنیم تنهاماخود هستیم که‌درمورد تعیین سرنوشت خویش تصمیم میگیریم .

من درپایان دورهٔ نطاقی خویش ازعموم‌برادران ابرازتشکر نموده وبرای برادرمحترم صبغت‌الله مجددی نطاق جدید اتحاد ازخداوند متعال مو فقیت میخواهم .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

برادرتان: برهان الدین ربانی

بعد از ایراد کنفرانس خبرنگاران سوالات متعددی در رابطه با سفر اخیر نمایندگان مجاهدین به خارج مطرح نمود که اینک باهم مطالعه می کنیم .

س : کسانیکه با سفر شما مخالفت کردند اسماء شان‌چیست و حالا عضویت اتحاد شما را دارند و یا خیر ؟

ج : البته دو نفر ازبرادران ، آقای « حکمتیار» و آقای « میان » به سفر ما موافق نبودند ، آنها تا حال در اتحاد هستند و کدام حالت جدیدی بمیان نیامده است .

س : با وجود این موانع و مشکلاتی که موجوداست شما در استحکام ائتلاف آینده چه‌اقداماتی را در نظر دارید ؟

ج : بلی ، با وجودمشکلاتی که در انقلاب ما وجود دارد ما به آرزوی استحکام هر چه بیشتر نیرو های مجاهد تلاش میکنیم و ما درین راه آماده هستیم از برداشتن هر گام مثبتی دریغ نکنیم .

س : آیا در مذاکرات تان با مقامات‌امریکائی، آنها وعدهٔ کمکهای بیشتری را دادند ؟

ج : این سفر ما یک سفر سیاسی وتبلیغاتی بود ما بیشتر روی قضایای سیاسی‌ووسایل تبلیغاتی صحبت کردیم تا شناخت بیشتری از انقلاب ما بمیان‌بیاید.

س : در ملاقات شما با سران امریکا مسئله کمک مطرح نشد ؟

ج : ما بیشتر روی قضایای سیاسی و البته‌راجع بمشکلات و راجع به کمکهای انسانی صحبت کردیم البته در شرایط فعلی مردم ما نیاز به کمکهائی دارد ما فعلاً بیش از دو میلون مهاجر در داخل افغانستان داریم ودر برابر یک ابر قدرت خطر ناک ملت مامی جنگد و به انواع کمکها احتیاج دارد ، اما بیشتر فشار صحبت ما بروی قضایای سیاسی ووسایل‌تبلیغاتی بود و اما در مسایل کمکهای انسانی‌هم صحبت‌های بعمل آمد .

س : آیا راجع‌به کمکهای نظامی‌وعلی‌الخصوص راکت های ستنگر صحبت شد ؟

ج : قسمیکه گفتیم راجع به کمکهای نظامی صحبت نکردیم ، بیشتر در مسایل سیاسی و روی کمکهای انسانی صحبت بعمل آمد .

س : وقتیکه از سفر امریکا آمدید چه‌دستاوردی با خود داشتید ؟

ج : ما قضایای مختلفی را جهت شناخت‌سیاسی انقلاب و اهمیت شناخت سیاسی انقلاب (مخصوصاً در شرایط فعلی که مسئله حل سیاسی در جریان‌است) با مسولین امریکا در میان گذاشتیم نقاط نظر خود را راجع بحل سیاسی گفتیم . البته از آنها نظرات مثبت درین قسمت دریافتیم .

و آنها به پشتیبانی سیاسی خود را از ما تکرار کردند و گفتند ما از قضیه شما قاطعانه و جدی

پشتیبانی میکنیم .

س : در مورد شناخت سیاسی جنبش مقاومت افغانستان ، امریکا چه نظر داشت ؟

ج : البته شناخت سیاسی مسئله‌بسیار مهم‌وبا ارزشی‌است. از لحاظ نظامی ، سنگرهای مافوق العاده قوی است اما ما به شناخت سیاسی ضرورت داریم و به همین اساس بود که مسئله شناخت سیاسی در محافلی که ما در آنجا صحبت کردیم بیشتر بعمل‌آمد البته طوریکه گفتیم باوجودیکه در مطبوعات ، قضایا بهالواع مختلف منعکس شد برداشت ما در قسمت همکاری حکومت امریکا راجع به شناخت سیاسی قضیه برداشت مثبتی بوده .

س . شناخت سیاسی ایجاب زعامت واحدی را میکند . آیا در قبول زعامت‌واحد تصمیم وجود دارد . و امریکا نظر خود را در مورد شناخت سیاسی به چه مربوط میساخت ؟

ج : البته در نظر است با کشور هاییکه روابط دیپلو ماتیک داریم دفاتری برای فعالیتهای مقدماتی بمنظور عضویت در کنفرانس وزرای‌خارجه اسلامی در جده و در مؤسسه ملل‌متحد در نیویارک افتتاح کنیم تا این دفاتر یک سلسله فعالیتهای را براه اندازند . طوریکه قبلاً اشاره شد مجاهدین در استحکام اتحاد خود باید گامهای عملی تری بردارند. بخاطر زعامت سیاسی شوری بدست مردم افغانستان بمیان بیاید تا بتوانیم هر چه زود تر و آسانتر این مسئله رادرمحافل بین‌المللی مطرح بسازیم و این یک سلسله کار های است که باید درین مراحل صورت بگیرد و به شناخت سیاسی ما کمک بیشتری میکند و شرایط کاملاً مساعد میباشد .

س . آیا امریکافشار وارد میکرد که وحدت بیشتری باید میان مجاهدین صورت بگیرد ؟

ج : البته مسئله فشار در میان نیست . آنها علاقه مندی زیادی از خود نشان می دادند ، برای وحدت مجاهدین خیلی علاقه مندی دیده میشد وآنها البته کوشش میکردند تا اتحاد بین مجاهدین استحکام بیشتر پیدا کند .

س : آیا مخالفت برادر انیکه باسفر شما بودندتاثیری دراتحاد دارد ؟

ج فکر میکنم در قضایا آزادی رأی واحترام به دیگران یک مسئله طبعی است وآراء هرکس درقضایا محترم میباشد . نظر پنج تن از اعضای اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان درین قسمت موافق ومثبت بوده ودو تن دیگر نظر بخصوص داشتند . لذا رأی ونظر هر کدام بجای خود قابل احترام است

س :دلایل اختلافات این دو رهبر چیست ؟

ج : درین قسمت میتوانید ازخود شان بپرسید

س : درین‌سفرخود که شما باسران حکومت امریکا ملاقات کردید رآیا ریگن مسئله افغانستان را درچوکات مشکلات شرق وغرب مطرح کرد ؟

ج : البته ما در دوران سفر خود این چیز را احساس نکردیم . ما در صحبت های خود بیشتر سرگشاده وصاف صحبت میکردیم . اما آنها مشکل افغانستان را بحیث یک مشکل انسانی و بشری و مشکل ملتی که در حالت تباهی و مورد حملات بیرحمانهٔ روسها قرار دارند می دیدند . من بخاطردارم ، مثلاً رئیس جمهور امریکا در اولین صحبت خود این حرف را اظهارکرد که ستالین گفته بود : در راه اعمال کمونزم اگر سه بخش انسانهای جهان از بین برود یک بخش (چهارم) برای ما کافی است و این بخش چهارم باید بگیرد . او گفت که فعلاً همین سیاست روان است . ازینرو ما درینجا مسایل‌ارازلحاظ کشمکشهای شر ق وغرب کمتر دیدیم .

س : بعضی ها میگفتند که جنگ ما بین روس و امریکا است ، وقتیکه شما به امریکا رفتید . چون قبلاً روس ها ادعا میکردند که در افغانستان امریکائیان می جنگند ، آیا این مسئله ادعای روسها را تثبیت نمی کند ؟

ج : قبلاً گفتم که اصلاً تهمت هرزهٔ روس ها همیش ادامه داشت و ما در دور انیکه دست خالی بودیم وهمین سلاحهاییکه از روسها بغنیمت گرفته ایم در دسترس ما نبود بازهم روسها میگفتند که عساکر امریکایی،ایرانی و چینایی در افغانستان می جنگند . و ما یقین داریم که این تبلیغات روسها به هیچ شکلی پایان پیدا نمیکند ، اما دنیا یقین می کند ، دنیا هیچوقت اینقدر بی منطق نمیشود در حالیکه می بیند ملتی در میان خون و آتش شنا میکند . اما بازهم بخاطرتلاشهای سیاسی،نماینده های این ملت به منظور شرح قضایا و مشکلات داخلی خود و برای شناخت سیاسی خود با کشور های مختلفی می بینند ، اینرا بحیث جانبداری و یا واقع شدن تحت سایهٔ یکی از کشور ها بدانند . این حرف کاملاً دور ازمنطق است و ملت ما یک ملت مستقل و انقلاب ما یک انقلاب مستقل است ، هرجا که برویم استقلال خود را حفظ میکنیم و البته بدست آوردن کمکها یا تشویق ملتها بخاطر کمک بمردم افغانستان ، این حق شرعی وحق عادلانهٔ مردم افغانستان است و کسانیکه تبلیغات میکنند یقین دارم که تبلیغ‌شان عاری از منطق وعاری از حقیقت است .

س : شما گفتید که راجع بحکومت جلای وطن بعضی مردم کوشش داشتند و رفتن هیئت مانع آن شد ، آیا میتوانید در مورد توضیح‌بدهید ؟

ج : یک تعداد از مردمی که اصلاً به جهاد افغانستان ارتباطی ندارند و سالها دور از وطن بسر میبرند افغانهایی هستند که آنها تلاش داشتند درامه یی را بنام حکومت جلای وطن بمیان‌آرند.البته وقتیکه برادران مجاهد به آنجا رفتند این درامه را قاطعانه کردند ورسماً به کشورها ابلاغ کردند که حرفهای هرزه را هرگز مجاهدین قبول نمی کنند لذا شما ازین بازیها و ازین‌درامه دست بردارید .

س ، نظر مقامات امریکا راجع بمذاکرات ژنیو چه بود ؟

ج ، نظر دولت امریکا درین‌قسمت کاملاًمساعد بود . ما وقتی گفتیم روسها درقول شان صادق‌نیستند آنها هم بهمین نظربودند و یقیناً آنها همینطورفکرمی کردند که روسها بهانه می کنند .
وگر نه روسها احتیاج به وقت طولانی ندارند زیرا در طول چند روزی عساکر خود را به افغانستان آوردند و بسیار به زودی میتوانند واپس‌بروند .روسها می خواهند انقلاب مارا سرکوب بکنند و برای بقای بیشتر در افغانستان زمینه سازی کنند .

س : شما گفتید که آیندهٔ افغانستان به افغانها مربوط است ، آیا گفته میتوانید که در آینده با رژیم کنونی مذاکره خواهید کرد؟

ج : مسئله رژیم فعلی ومذاکرات با اینهااصلاً موضوع بحث نیست زیرا کسانیکه فعلاً در افغانستان حکومت میکنند ، اینها تنها به هویت ، افغانی‌هستند اما در واقع اینها نمایندههای روس در افغانستان اند با اینها هیچگونه مذاکره بعمل آمده نمیتواند ، زیرا که اینها مسببین فاجعهٔ افغانستان هستند . وقتیکه ما از افغانها صحبت میکنیم اینها موضوع بحث ما نیستند .

س : از جمله رهبران صرف چار نفر بنظرمی‌رسد چنان بنظر می رسد که اتحاد شما چارگانه باشد ؟

ج ، دو برادر فعلاً در پشاور نیستند ویک‌رهبر (مولوی صاحب خالص) غایب و غیر حاضر است . اتحاد ما اتحاد هفت تنظیم است و تاحال دران‌کدام تغییری رونما نشده .

س : آیا حکومت در داخل افغانستان نسبت بحکومت جلای وطن بهتر نیست ؟

ج ؛ ماهم ترجیح میدهیم که بجای حکومت جلای‌وطن حکومت موازی در داخل افغانستان در شرایط مساعد دربعضی مناطق آزاد شدهبمیان بیاید و به عقیدهٔ ما این مفیدتر است تا بتواند تمام‌داردسته روسها را درکابل بکلی ازبین ببرد و سقوط بدهد . تا

هنوز امکاناتی دراختیارمجاهدین قرار ندارد.مخصوصاً مشکل قوای هوایی مشکل بزرگی است درپهلوی آن وقتیکه یک نوع اطمینان بین‌المللی وطرفداران‌مقاومت مردم افغانستان ومجاهدین بدست بیاید فکر میکنم نسبت به هرتلاشی مفید ومثمر خواهد بود .

س : راجع به پیشنهاد داکتر نجیب درمورد صلح وآشتی ملی ودعوت مهاجرین نظر شما چیست ؟

ج : در موضوع پیشنهاد نجیب‌الله بعقیدهٔ من این پیشنهاد ها جز هرزه سرایی بیهوده چیز دیگری نیست . زیرا نجیب‌الله اصلاً صلاحیتی ندارد این پیشنهاد را بکند . این حرفها یکنوع فریب‌وبازی‌است که می خواهد گویا بدنیا نشان بدهد که درینجا حکومتی وجود دارد ، حکومت استقرار دارد ومجاهدین رامیتوانند استقبال بکنند . مایقین داریم کهاینها حق این راندارند که این حرفها رابگویند . بدستور روسها گه‌گاهی چنین حرفهای از زبان ببرک کارمل شنیده میشد که عفو عمومی اعلام کرد . حالااز نجیب الله این حرفها شنیده میشود که از مجاهدین دعوت میکند و از مهاجرین دعوت میکند . وهمچنین از مجاهدین دعوت میکند که بیاید حکومت اسلامی تشکیل بدهیم .

س : برای تقویهٔ اتحاد چه بر نامه دارید ؟

ج : البته فعلاً که مجددی صاحب بکار آغاز میکند یقیناً به مشوره برادر هابرنامه هایی درین باره طرح خواهد کرد واما درگذشته چیزی که فکر میکردم و برادرهاهم باین نظر بودند این بود که یک شورای ازمردم‌افغانستان تشکیل شود و این شورای‌بعقیده من بهرشکلی که ممکن‌بودمباشد یک‌قدم خیلی‌ارزشمنداست که باید برداشته شود .

س : روسهادرمسئلهٔ افغانستان‌ازمردم‌امریکاضمانت های می خواهند ، این ضمانت ها کدام اند !

ج : قسمیکه گفتیم‌روسهاهمیش‌مدعی هستند که‌تنها مانیستیم که در افغانستان مداخله کردیم‌بلکه‌امریکائی ها نیز درینجامداخله کردند . یقیناًامریکاقطعاًمداخله نکرده ، امریکا مانند سایر کشورها از حمله وحشیانه روس ها انتقاد کرده و پشتیبانی خودرا از مقاومت افغانستان اظهارداشته است .

اما مسئلهٔ ضمانت‌دادن بروسها ، آنها (روسها) می خواستند به امریکا نشان بدهند که تنها مانیستیم؛ بلکه امریکا نیز هست . ما هم ضمانت خروج خود را از افغانستان میدهیم و امریکا هم باید ضمانت بدهد و بعقیدهٔ ماتنهاطرفی که‌باید ضمانت‌بدهدروسهاهستند، طرف دیگر وجودندارد که ضمانت‌بدهد . ودیگراینکه هیچکس نمیتواند ضمانت بدهد تاوقتیکه مزدوران‌روسی در افغانستان بوده باشند . درینجا حتماًمردم‌افغانستان در برابر مزدوران روسی هیچ نوع ضمانت‌راقبول کرده نمیتواند ، لذابعقیدهٔ‌ماروسها دسیسه میکنندتاپاکستان را بحیث یکطرف قرار بدهند و از حکومت پاکستان ضمانت بگیرند وبهمین شکل ازکشور های دیگری هم می خواهند ضمانت بگیرند به عقیدهٔ ما تنها کشوریکه بایدضمانت‌بدهد ـ روسهای‌جنایتکر هستند . یک طرف روسها هستند وطرف دیگر ما هستیم . کشور های دیگری نیازی به ضمانت ندارد . باین منطق فرسوده وبیهوده روسها می خواهند مداخله‌خودرا حق بجانب و ثابت نشان داده باشند ، لذا مامیگوئیم که هیچ‌نوع ضمانت دادن درست نیست .

مسؤولین امریکا بمن گفتند ، ضمانت دادن به این معنی نیست . ماتنها باتمام قدرت آماده هستیم که‌برای اخراج قوای‌روسی کار کنیم . البته درقسمت تعیین سر نوشت تان ، در قسمت امور داخلی شما ما به هیچ شکلی از اشکال مداخله نمیکنیم .

س : درمورد شورای اتحاد و تشکیل آن چه اقدامات بعمل آمده ؟

: البته تاهنوز پروگرام تفصیلی شورا طرح نشده و ممکن بعداً درین قسمت پروگرامهای تفصیلی‌مطرح گردد قبل از آنکه این مسایل به نهایت برشد دورهٔ ماموریت من‌ختم شد و امید وارهستم که در دورهٔ جدید قدمهای عملی و طرحهای عملی گذاشته شود .

س : آیا افغانهایی که فکر مذهبی ندارند (سکولریستها) حق‌عضویت‌این‌شورارا دارند ؟

ج : ما فکرمیکنیم که مقاومت‌افغانستان باساس عقاید اسلامی شان است افغانستان‌آینده یک‌افغانستان اسلامی است، از نظر مامسئلهٔ سکولریزم درافغانستان آینده جای ندارد .

س : وقت و دوره هم‌سخنگری اتحاد چقدر میباشد ؟

ج : دوره هرسخنگوی ۳ ماه است وقصدداریم این مدت را تغیر بدهیم ، زیرا این مدت ناکافی است و این تنهایک دوره تجربوی بوده .

س : آیا این‌شورا اتحاد را تعویض میکند وآیا قدرت آن بالاتر از قدرت اتحاد خواهد بود ؟

ج: البته این اتحاد را استحکام می‌بخشد . اصلاً هدف اتحاد هم بمیان‌آمدن یکمرکزیت‌نیرومندادارى و نظامی است واین شورا درین جهت قدمهای‌مؤثری برمیدارد .

س : آیا این شورازیر تأثر اتحاد خواهد بود و یاخیر ؟

ج : البته کارها توسط‌الیانس (ائتلاف) بمیان میاید ، اما وقتیکه شورا تشکیل‌میشودبحیث‌عالی ترین مرکز قدرت میباشد .

س : آیااین تنهانظرشما(جمعیت‌اسلامی‌افغانستان) است ؟

ج : نه خیر ، این نظر مشترک هفت تنظیم است .

س : انتخاب این نماینده گان بداخل افغانستان چطورصورت میگیرد ؟

ج : ماگفتیم دربنباره‌کمسیون بمطالعه‌عملی‌آنرا انجام میدهد که بچه شکل عملاً بمیان بیاید . این مسئله بکلی غیر عملی نیست ، امکانات و راههایی وجود دارد تا صورت بگیرد . ماکمسیون را مکلف ساخته بودیم که طرحهای عملی خود را به شورای عالی تقدیم کند .

س : آیا این شورا بمنظور آن‌است که مسئله رسمیت شناختن مجاهدین را سرعت بخشد ؟

ج : نه خیر ، فکر میکنم درشرایطی قرارداریم که در قسمت برسمیت‌شناختن نیازی به قدمهای‌بعدی نداریم . تشکیل شورا باین منظوراست‌مردم‌افغانستان را بیشتر در تعیین سرنوشت شانشریک سازیم .



فتوحات اسلامی در قارهٔ اروپا

پیوسته به گذشته

از قهرمانان فتح اندلس

طارق بن زیاد

عنایت الله «خلیل»

رهبر مجاهدین ، موسی بن نصیر ازجملهٔ تابعین وعربی فصیح اللسان بود ، موسی بن نصیربعنوان یک سردجنگجو، دراثر اختلاطش باملت های مختلف باعنعنات وممیزات اقوام و ملت های گوناگون ' آشنائی زیاد داشت . تاریخ نویسان ، او را فرزند نصیر بن عبدالرحمن بن یزید از قبیله بن وائل معرفی نموده اند ، پدرش نصیر از جملهٔ اسیرانی بود که توسط قهرمان اسلام ، خالدبن ولید درجنگ های فارس در منطقهٔ (عین التمر) اسیر گردیده بود او بعدها بدست اموی ها آزاد گردیده وبه شام رفت ودرمسلک ارتش معاویه رضی الله عنه داخل شده ونظر به کفایت وشجاعتی که از خود نشان داد قیادت قوای امنیتی اورا بدست آورده ومورد نوازش خاص حضرت معاویه قرار گرفت .

زمانیکه معاویه بجنگ علی کرم الله وجهه برخواست نصیر از رفتن با او درجنگ خود داری نمود . موسی بن نصیر درزمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه درسال ۱۹ هجری قمری درشام تولد گردیده ودر جوار مرکز خلافت اسلامی پرورش یافت . او در میان ارتش چشم باز نمود و در دامان فتوحات اسلامی بزرگ شد ، محیط زیست اورالشکر کشی وجنگ آزمائی تشکیل میداد به این ترتیب فنون جنگ را نیک آموخت وسوار کار بامهارتی گردید و در این زمینه از همقطارانش گوی سبقت ربود . تا جائیکه مورد اعتماد حضرت معاویه قرار گرفته ومعاویه رضی الله عنه قیادت قوای بحری ارتش رابه او سپرد ' موسی بن نصیر بانیروهای بحری خویش قبرص وبرخی ازجزائردیگر رافتح نمود موسی بن نصیر مرد نیرومند ، قهرمان جنگ ومسلمان مخلص بود او بعد از وفات معاویه رضی الله عنه ودر دوره های زمامداری یزید بن معاویه ، معاویه بن یزید ، مروان بن حکم عبدالملک بن مروان وغیر او شان به فراز ونشیب های زیادی مواجه گردید تااینکه درزمان عبدالعزیز بن مروان بصفت فرمانده افریقا تعین گردیده وفتوحات اسلامی را در افریقای وسطی واقصای آن ادامه داد . اوبعد ازآنکه ارتش نیرومندی را ترتیب داد ، مرکزیت خودرا درمغرب تعین نموده وسائر مناطق مغربی رافتح نمود ومخصوصاً قبائل بربر را که همیشه بامسلمانان درنبردبودند وپیمان شکنی میکردند ، رام ساخت .

موسی بن نصیر بحیث یک مرد جنگ آزموده وقهرمان ، مسلمان پرهیزگار واداره کنندهٔ چیره دست ، عدالت وامنیت اسلامی را در منطقه برقرار نمود وبفکر فتح اروپاشد . طوریکه درگذشته به تفصیل تذکر رفت ، او نخست یکی از قوماندانان خود طریف بن مالک را رأس پنجصد نفرمجاهد ' داخل سرزمین اندس کرد وبعد از آنکه طریف بن مالک مسئولیت خود را مؤفقانه انجام داد . موسی بن نصیر بیش از بیش به فتح اندلس وگسترش فتوحات اسلامی در اروپا علاقمندی حاصل کرد و در سال ۹۲ هجری فرمانده مؤمن ونام آور خود طارق بن زیاد را برای فتح اندلس انتخاب نمود و او را به سرکردگی ارتش نیرومندی از بحر عبور داد .

طارق بن زیاد به پیشروی در سر زمین اندلس آغاز نمود وهمواره فرمانده خود موسی بن نصیر رادر جریان عملیات خود قرار میداد ، اوبعنوان یک قوماندان مومن و متعهد همواره از هدایات و رهنمائی های فرمانده خود بصورت خیلی ها دقیق پیروی میکرد و فرامین اورا عملی مینمود و اخبار نبرد خویش رابه او میفرستاد وهر منطقه‌ای راکه فتح مینمود آنرا بنام رهبرخود موسی بن نصیر فتح میکردودر جواب مردم اندلس که می گفتند آیاتوخود رهبر فتوحات اسلامی

بقیه در صفحهٔ ۱۱۴

رافع نور

په جهاد کی د مورال اهمیت



درنو لوستونکو ! په‌تیرو برخو کی موپه‌جهادباندی‌دعقیدی‌او عدالت اثر په لنډه توگه بیان کړ . پد غه برخه کی به‌دنظم په هکله وغږیږو .

نظم : الحمدلله مو نږ مسلمانان یو . اسلام مودین دی . دغه‌سپیڅلی دین دنظم اعلی مثال دی .

داتوم څخه‌تر کهکشانونوپوری‌چه کوم نظام په‌کائناتو کی موجود دی، ټول دالهی سنتو پربنسټ ولاړ دی، چه پشرته‌ډیر ارزښتنا کـه‌تنظیمی درس ورکوی . په یوه‌کورنی کی‌دمشرانو مشروع اوامرته غاړه ایښودل‌ددین یوبل تنظیمی درس دی . دا چه یو مسلمان‌مکلف‌دی سهار وخته‌پاڅیږی، اودس وکړی اولمونځ اداکړی . دیوډیسپلینی اوتنظیمی‌درس‌اوروزنه‌ده دجماعت‌دلمانځه‌په‌صف‌آرائی‌د فضائی لمنځونو د ادا کولو په ترتیب اوډیرو نورو اسلامی کړو وړوکی په سلهاو وتنظیمی درسونه‌پراته دی.داچه راته ویل‌شوی دی‌چه :«د خدای (ج) د رسول ﷺ اودآمر اطاعت وکړی» مونږته دسلسهٔ مراتب ، تنظیمی‌اصل راښیی .

کوم‌تائیداوتاکید چه‌دنظم‌په‌هکله په اسلام کی شوی‌دی،په بل هیڅ آسمانی دین اویابشر ی لارښوونو کی ندی شوی . داسلام په‌سپیڅلی دین کی د نوروو اصولو ترڅنگه‌د ژوندانه تنظیمی اصول هم کمال ته رسیدلی دی. په اسلام کې دغه ټول تائید اوتاکید چه په نظم‌باندی‌شوی دی ، دائحکه‌چه‌نظم‌دټولنی‌د سوکالی لپاره یو ډیر ضروری اصل‌دی . په حقیقت کې نظم په ټولنه کې داسی مثال لری لکه‌په‌بدن کې چه‌هډوکی دی . آیاکه د انسان په وجود نی هډوکې نوای دانسان د ژوند حال به‌څنگه‌وای ؟ژوندسره‌به‌ئی‌خونشبینی څومره وای ؟

آیا د یوی عاطلی ټوټی پشان به‌نوای ؟ هرومرو به همداسی وای دیوی بی‌نظمی ټولنی‌مثال‌هم‌همداسی دیوې عاطلې‌باطلې ټوټی پشان دی. دبې‌نظمه ټولنی دوکړو دڅیروڅخه دیأس اونا امیدی،دخواری اوناکامی اثرات بیشماره لیدل کیږی بی نظمه ټولنی ته دژوندی ټولنی خطاب نشی کیدلای . دبې نظمه ټولنی غړی دبیروحه ژوندو حکم‌لری . بې نظمه ژوند د نفس ښکته پورته کیدل دې‌اوبس . هره‌بی نظمه‌ټولنه دپردودلوبوبازیچه اوآله‌دمخوبالعکس په‌بانظمه ټوانه پردی‌کی‌لار اوبخنه نشی کولای .

هماغومره چه‌په‌کډه وډه ټولنه کی‌غلیم‌خپلی آورزوته‌ډیرژر رسیدلی شی‌په‌منظمه ټولنه کې‌د کامل‌شکست سره‌مخامخ‌دی . بانظمه‌ټولنه په‌خپله د خپل ځا ن څخه د پرد و لا س پریکوی . په بی نظمه ټولنه کی فاسد په ډیره آسانی نفوذ کوی او فسا د پکی په ډیر سرعت تیتیږی

په بانظمه ټولنه کې دهرچا حقوق محفوظ دی خوپه بې نظمه ټولنه کی دانسانانوپه حقوقوملنډې وهل کیږې او دحقوقو څخه ئی فاسد اشخاص دخپل نارواعیش لپاره استفادی کوی. په با نظمه ټو لنه کې نه ته د فساد کولو زمینه برابریږې او نه فسادته د انتشار مجال ورکول کیږی .لنډه داچه په نظم کی بیشماره معنوی او مادې ګټی موجودې دې اوپه بې نظمۍ کی هرډول معنوی او مادی نقصان شته .

دبی نظمۍ دمعنوی تاوانونو په لړ کې یو هم په ټولنه کې د مورالو د ضعف اوحتی مړ کیدلو مسئله ده . چه بالأخره د مادی تاوانو نوسبب هم ګرځی . هو !په کومه ټولنه کی چه بې نظمی راغلی هغه ټولنه په فنا محکومه ده. په بی نظمه ټولنه کی حق ، حقدار ته نشی رسیدلای نوبی عدالتی منځ ته راځی . د بی عدالتی څخه شکایات د بشر یو اصلی خوی دی . د بی نظمۍ له امله مسئو لین نشی کولای چه دشکایت کونکوشکایت ته مثبت ځواب ورکړی نا چاره خپلی سترګی او غوږونه پټوی.خپله خوله اولاسونه تړی . خو ځرنګه چه د مشکل اصلی چاره داندی نوشکایات لاپسی ډیریږی د شکایاتو د ډیر والی په نتیجه کی مشر او نور مسئولین د شا کیانو څخه همیش ځانونه پټوی . دغه ځان پټول د مشرانو او ټولنی په منځ کی خالیګاه تولیدوی . دا خالیګاه دو مره لوئیږی چه بیاد - ټوانی یوعادی غړی نشی کولای دمشرانو سره لیدنه وکړی . دلته دی چه فاسدو خلکو ته د نفوذ کولو لار خلاصه شی ځکه چه فاسد خلک د اصولو پابندی نکوی . دوی دخپلو لاوړو آرزوګانود سرته رسولو لپاره د هر ډول بی حیائی څخه کار اخلی او بیا دغه بی حیائی او سپیتانه داسی رنګوی چه ډیر ماهر اشخاص ئی هم د حقایقو سره توپیر نشی کولای . دغه بد کاره عناصر ددی لپاره چه خپله بقا تضمین کړای شی کوشش کوی چه ورو ورو د ځان غوندی نور وګړی هم دناروا تبلیغاتو پوسیله مشرانوته نژدی کړی . دغه شیطانی عناصر د مشرانو دضعف ټکی پیدا او دهغونه پخپله نفعه داسی ناروا استفاده پیل کړی چه کله هغوی حتی ریښتنی دوستان خو لا څه کوی چه د خپل ځان په هکله ئی هم مشکوک کړی . دغه ناوړه خلک په ټولنه کی په لاسی توګه داسی یوه روحیه خلق کړی چی د ټولنی وګړی خصوصاً مشران د ریښتیاوواو د دروغو تمیز ونشی کړای .

کله چه حالات پدی ډول شی د دټولنی مشران اونور وګړی دفاسدو عناصرو دلاس وسیله اوآله شی.فساد په ټولنه کی طغیان و کړی. نور نو دټولنی دغړو لپاره دامید دروا زی ورو ورو تړل کیږی. په ټولنه کی بی اعتمادی د اعتماد ، بد بینی دخوشبینی ، غیبت دخوشګوئی بهتان دریښتیاوو ، کینه دمینی او دښمنی د دوستی ځای نیسی.پدغسی ټولنه کی چه د نظم قوس لزول او دګډوډی قوس صعود کوی د مورالو او بی مورالی قوسونه هم دپوړتنیو دواړوقوسونوسره مستقیم تناسب لری او دغسی ټولنی که غته وی که وړه هرو مرو په فنا اونیستی محکومه ده . ځرنګه چه بی نظمی د ټولنی دیړی د غرقید و عامل ګرځی نو لازمه دمچه ددغسی بیړی غټ او واړه سرنشینان ټول دزړه له کومی سره لاسونه ورکړی اود نظم په قایمولو او ساتلو د ټولنی مورال تضمین کالدی تر څو وکولای شی چه د لوی خدای په مرسته دخپلی ټولنی کشتی له غرقیدو او نابودوو څخه وژغوری .

و من الله التوفیق

ترجمه : ناصر الدین «جمال»

خالد رضی الله عنه در صحنه جهاد

سرکوبی حاکم دومة الجندل

آنهمه شجاعت ودلاوری راکه لشکر کو چک ومحدود مسلمین در جنگ موته‌در برابراردوی عظیم « شرجیل » حاکم بصره و«هرقل» قیصر روم از خود نشان داده بود، قصر قیصر از آن به لرزه افتاده بود. لذا «هرقل» ازین نیروی نوخاستهٔ اسلام در هراس شده از همان آوان سرگرم انتظام اردوی‌قوی ونیرو-مندی بر علیه اسلام بود که گاه گاهی سروصدای آن بگوش مسلمانان نیز میرسید. اما درسال نهم هجری در فصل گرما اطلاع موثق بد ست‌آمد که «هرقل»در «حمص» آمده است وآنجا لشکر عظیمی را ترتیب و بخا طر هجوم بمدینه‌ستونی‌نخستین‌اردویش‌داخل خاک اردن گردیده است.

آنزمان بعد از فتح مکه و شکست قبایلی چون «بنوثقیف» و «بنو هوازن» حالتی پیش آمده بود که در جزیرهٔ عرب نیروئی که بتواند در برابر مسلمانان عرض اندام کند به‌نظر نمیخورد ، اما در چنین موقع هنگامیکه مسلمانان موفقیت خود را به اثبات رسانده ودر جهت تحکیم دولت نوتأسیس خود دست بکار بودند حادثهٔ تازه‌ای اتفاق افتاد ، زیرا مقابله‌باهرقل کار سهل وساده نبوده و اندک ترین اظهار کم‌جرأتی و سستی باعث می شد تا به جاهلیت شکست خورده عربی روح تازه ای بدمد .

همین بود که مسلما نان تصمیم گر فتند تا جانبازانه آمادهٔ پیکار ومبارزه باشند . مشکلاتی که مسلمانان جهت‌تدارکات‌وفراهم‌آوری وسائل‌وضروریات خویش درین جنگ درپیش‌داشتند این بود که :

الف : سال قحطی بود،لذا تهیهٔ مواد خوراکهٔ انسانها و حیوانات مشکل مهمی را پیش آورده بود .

ب : وقت جمع آوری حاصلات فرارسیده بودو اکثریت‌مردم‌ازخودروحیهٔ‌اشتراک‌درجنگ‌رانشان‌نمیداد.

ج : گرمی به اوج خود رسیده بود .لذا دعوت به سفر طویل در آن موسم مترادف مرگ بود .

د : وسایل نقلیه تقریباً وجود نداشت .

ه : بخاطرمصارف جنگ هیچنوع سرمایه در دست نبود .

و : منافقین بادشمنان اسلام ارتباطات خودرا تحکیم بخشیده منتظر بودند که چه زمانی مسلمین دچار مصیبتی شوند تا آنها نیز از یک پهلو بجان ایشان در افتند .

در چنین حالت حسا س و دشوا ر، حضرت پیامبر اکرم ﷺ به مسلمین دستور داد تاآمادهٔجنگ باشند و رهبر عالیقدر مسلمانان ﷺ بجای آنکه به دشمن موقع دخول به سرزمین‌عربی را دهد ، کوشید تادشمن را در خارج سرحدات متوقف ساخته درهمانجا باایشان پنجه نرم کند .

فرزندان توحید با شنیدن دستور رهبر بزرگوار شان از جان ، مال،اهل ، عیال و تمام هستی دنیوی صرف نظر نموده آمادهٔ پیکار شدند . وآنچه در توان مجاهدین بود بخاطر تهیهٔ مصارف جنگی به خدمت حاضر ساختند .از گوشه‌ها واکناف دوردست سرزمین عربی،گروه گروه مجاهدین وارد مدینه شده ودراواسط ماه اکتوبر در حدودسی هزار مجاهد بنابه دستور پیامبر خدا ﷺ آمادهٔ جانبازی شدند .

در اواسط ماه رجب سال نهم هجری اردوی مسلمانان که مشتمل برده هزار سواره و بیست هزار افراد پیاده بود بقیادت رسول‌خدا ﷺ رهسپار«تبوک» گردیدند .

«هرقل» از حرکت اردوی مسلمین و ا زتعداد آنها و ازینکه قیادت سپاه به عهدهٔشخص سرورکائنات است اطلاع یافت واین خبربسرعت‌درمیان هواخواهان هرقل بخش وشایع‌گردید. لذا هواخواهان «هرقل» با درنظرداشت واقعهٔ «موته» فیصله نمودند که مقابله و پیکار را با سپاهی که قیادتش را پیامبر خدا به عهده دارد ، بایست بوقت‌و زمان مناسبی به تعویق‌افکنند . همان بود قبل از آنکه مسلمانان بـه مـرز بر سند سپاه «هر قل» تا مرز پیش آمده واپس برگشتند .

وقتی اردوی مسلمانان به منطقهٔ تبوک رسیدند در یا فتند که عسا کر رو می که دا خل ار دن شده بودندواپس‌بدمشق عقب نشینی نموده اند و این خود از نگاه مورال جنگی بزرگترین مو فقیتی بود که در برابر عظیمترین نیروی عصر نصیب مسلمانان شده بود ، لذا هیچ گونه ضرورتی به پیشر وی احساس نمیشد ، اما باز هم رسول اکرم ﷺ بجای آنکه‌فوراً برگردد ، بخاطر تحکیم امنیت سرحدات و بخاطر دعوت از قبا یل مرز نشین چند روزی در همانجا باقی ماند . آنحضرت با حکمرانان مناطق« ایله ، جربه، اذرج ، مقنه » و سایرمناطق که در عقب خلیج عقبه واقع است معاهده ای را به امضاء رسانید که‌به اساس آن ،مناطق نامبرده‌به‌ادای‌جزیه‌راضی‌شدند .

در نزدیکی تبوک «دومة الجندل» منطقهٔ مهمی بودکه حکمروائی‌آن را«اکیدربن مالک»شهزادهٔعیسوی به عهده داشت . حضرت رسول خدا ﷺ بخاطرمطیع ساختن آنها چهار صد سوار رابه قیادت خالد (رض) به آن صوب اعزام داشته فرمود که : توباید « اکید ر »را همانند گاو جنگلی بد ست آری !

خالد (رض) بمطرف دومة الجندل راهی شد ، آنجا بدروازهٔقلعهٔ « اکیدر» یک جانور جنگلی شروع به سرکوبی کرد ، زن «اکیدر» برایش گفت : تاحال دیده‌ای که کدام جانورجنگلی بدروازهٔ ما سرکوبی نموده باشد ؟ «اکیدر» گفت : تاحال چنین واقعه ای

بقیه در صفحه ۱۱۳

حقیقت جهاد در اسلام

تمدن اسلامی برمبنای اصول وقوا نینی استوار است که درآن اولتر ازهمه، بخون وحیات انسان ارج گذاشته میشود. درحقوق تمدنی اسلام ، زندگی حق اولیه بحساب‌می آید، ودرفرایض‌تمدنی‌آن، اولین فریضه اجازهٔ زندگی است. احترام به نفس انسانی،ازجمله اصول‌اخلاقی‌است که درهمه شرایع، مذاهب قوانین ومکاتب فکری جهان وجود دارد.

درقانون‌ویاآئینی‌که، این‌اصل‌مهم‌رابجایی نباشد ' نه آئینی برای مردم شده میتوا ند ونه قانونی ، ونه هیـچ گروهی تحت نظم ودسپلین آن زندگی آرامی خوا هند داشت و نه از آن کدام فروغی پیداست . بر هیچ اندیشمندی پوشیده نخواهدبود که‌اگرحیات بشری را ارزشی نباشد ویااحترامی بـدا ن گذارده‌نشده، وبرای‌حفاظتش‌برنامه‌ای‌دردست نباشد، چگونه ممکن خواهد بُو د که حتی سه یاچار نفر یکجا ، بتوانند ، زندگی نمایند ومعاملات زندگیشان، چسان صورت‌خواهد گرفت ؟

پس صرفنظر ازضروریات ، اگر از دیدگاه انسانیت قضا و ت شو د ، قتل همنوع که درآنصورت فوایدی ازآن متصور باشد ویـا عمداً عداوت‌ها ودشمنی‌های‌شخصی، موجب بروز چنین انجامی شود، بدتـرین قضا و ت ونهایت سنگدلی خواهد بود.

درقوانین سیاسی جهان‌که باصطلاح روز عوامل خوشبختی جوا مع بشری را مطمئن است ، درحقیقت حیات انسانی را از طریق وحشت وبربریت،خوف‌ورعب‌وزور واستبداد اداره می کند، نه‌آنچه که ادعاء می‌امایند. مکرمکتب حق وعدالت‌که برقلب‌هاحکومت می کند بنیان‌چنان‌اجتماعی‌را پیریزی‌مینماید که برعکس مکاتب فکری وقوانین‌موضوعهٔ بشری، ظلم واستبداد را از ریشه برانداخته و برخرابه های آن صلح وآشتی، نوعدوستی برادری وبرابر ی و . . . را بنیاد می‌نهد . این آئین زندگیساز ' برخلاف سایر مذاهب وادیان ومسالک‌باطل‌برکرامت‌وارزش‌بشری بیشتر اصرار ورزیده وبرآن تا کید مینما ید که این فریضه بتواتر درقرانکریم بیان‌شده است . درسوره‌مائده باییان‌داستان دوفرزند آدم (ع)که‌یک دیگری‌راعمداًوبنابر مقتضای فطرت ظلمت سرشتش ، بقتل رسانیده، چنین میفرماید :

من اجل ذلک کتبنا علی بنی‌اسرائیل‌انه من‌قتل نفساًبغیرنفس‌اوفساد فی‌الارض فکانما قتل الناس جمیعاً ومن احیا ها فکا نما احیا الناس جمیعاً ولقد جآء تهم رسلنابالبینت‌ثم ان کثیر اً منهم بعد ذ لک فی ا لا رض لمسرفون . مائده ۳۲ .

(وبهمین منظور نوشتیم بربنی‌اسرائیل‌که کسیکه نفسی را، بدون نفس بکشد،ویادر- زمین‌فساد برانگیزد ، بسا ن آنست که همه انسانها راکشته‌باشد. وکسیکه‌آنرازنده سازد گویا همه‌ی انسانها راحیات بخشیده است. یقیناً رسول (ص) با آیات مبینه و آشکارا نزدایشان‌آمدمگربعضی‌ازآنها، گروهی‌بودند که از حد تجاوز کردند.) در جای دیگری خداوند (ج) بابیان صفات بندگان نیک‌خود می فر ماید :

لاتقتلون النفس التی حرم‌الله الا با لحق ولایزنون ومن یفعل‌ذلک یلق اثاماً . الفر- قان ٦٨ .

(آنها، حیاتی راکه خداوند حرام نموده است، نمی کشند مگر باتائید حق وهمچنان زنانمی کنند، واگر کسی چنین کند، مور د عذاب خداوندی قرار میگیرد .) درجا یی دیگری ارشاد فرموده :

قل‌تعالوااتل‌ماحرم‌ربکم‌علیکم‌ان‌لاتشرکوا به شیاء وبالوالدین احساناً لاتقتلوااولادکم من املاق نحن نرزقکم وآیاهم ولا تقربوا الفواحش ماظهر منهاو مابطن ولا تقتلو النفس التی حرم الله الا با لحق ذلکم و صکم به لعلکم تعقلون . انعام ۱۵۱ .

(ای‌محمد(ص) ! بگو که‌بیائید ، تابرایتان بگویم که خداوند (ج) چه پابندیهای بشما وضع نموده‌است ، و برشماست تابا خداوند شریکی مقرر نکنید ، با والدین خویش‌سلوک نیک نمائید ، اولاد هایتان را ، بخاطر فقر و تنگدستی بقتل نرسانید ، طوریکه بشما رزق میدهیم ، رازق ایشان نیز هستیم . از فحا شی و بدکاری بپرهیزید چه مخفی باشد و چه آشکارا ، جان انسانیرا که خداوند حرام قرار داده است ، قتل نکنید ، مگرآنکه مقتضای حق بدان باشد . خداوند با چنین گفتاری بشما تصریح مینماید، تاکه شماتعقل نمائید و بیندیشید .)

نخستین مخاطب‌این‌پیام ، همانهای‌بودند که حیات انسانرا به هیچ شمرده ، و بخاطر فواید و مصالح شخصی شان ، اولاد های خویشرا می کشتند لذا دایماً داعی اسلام (علیه الف الف تحیته والسلام)برای‌اصلاح طبیعت آنها ، احترام نفس رادر معیار جامع و مؤثری تلقین نمود.

در احادیث نبوی (ص) ، بکثرت تذکار یافته که ریختن خون بیگناهی بدترین جرم و معصیت خواهد بود . بطور مثال چنداحادیث را در ذیل می‌آوریم از حضرت انس بن مالک(رض)روایت‌است که‌رسول‌اکرم(ص) فرموده اند : اکبرالکبائیر الاشراک بالله و قتل النفس و حقوق الوالدین وقول‌الزور . (از گناهان کبیره ، شرک بخداوند (ج) قتل‌نفس ، نافرمانی‌والدین‌وقول‌دروغ‌میباشد)

از حضرت‌ابن‌عمر (رض) روایت‌است ، که آنحضرت (ص)فرموده اند : لن‌یزال‌المؤمن فی فسحته من دینه مالم یصب دما حراماً .

(مؤمن تاوقتی در چوکات دینش باقی است که او خون ناحقی را نریخته باشد.) در لسانی حدیثی متواتر است که: اول ما یحاسب بهٔالعبدالصلوة واول ما یقضی بین الناس یوم القیامةفی الدماء.(درروز قیامت آنچه که بنده حساب میدهد اولین آن نماز و اولین قضاوتی که در حشر صورت می‌گیرد دعوی خون است.) روزی شخصی بحضور رسول اکرم (ص) آمد و عرض نمود که‌از همه بزرگتر کدام گناه است؟ فرمودلد: ان تدعوالله لداً وهو خلقک. (آنکه، کسی‌را شریک خدا بشماری، در حالیکه اوتعالی تـرا از کتم عدم بوجود آورده است.) وی دوباره پرسید که بعد ازان چه گناهی بزرگ است؟ فرمودند: ان تقتل ولدک ان یطعم معک. (یعنی فرزندت را بجرم آنکه باتو طعام‌میخورد قتل کنی.) وی بازپرسید که کدامین گناه بزرگتر است؟ جوابدادند: ان تزانی حلیله جارک. (اینکه تو با زن همسایه ات زنا کنی.)

اثرات اخلاقی تعلیمات اسلامی بر عالم:
تعلیم حرمت نفس، لتیجهٔ کاوش هیچیک از علمای فلسفی و یا معلم و آموزکار اخلاق لبود. که‌اثرآن صرف محدودبه کتب،مدارس و سایر حلقه های تربیتی‌اجتماعی باشد، بلکه در حقیقت تعلیم‌الله متعال ورسول او بود که کلمه به کلمهٔ آن، ازاجزای ایمان‌هرمسلمان بوده و همواره تعمیل، تلقین و تنفیذ آن،به آنانی فرض محسوب میکردید که قایل بـه

کلمهٔ اسلام بودلد. بادر نظر داشت این عوامل، در اندک عرصه ای (چهارم‌حصه قرن) احترام به‌نفس و احساس امنیت، چنان انگیزه‌ایرا، درمیان اقوام وقبایل‌چادرنشین عصرجاهلیت آلروزعرب، بوجود آورد، که مطابق به پیشگوئی‌رسول‌خدا (ج) عورتی میتوانست بدون همیار و همراهی، تنها از قادسیه به صنعا، که پایتخت یمن شمالیست سفرکند. دزد، رهزن‌و اوباشی سراغ‌نمیشد که بمال، عزت نفس‌وحیات اوتعرض نماید.

حال آنکه این همان سرزمینی بود که ۲۵ سال قبل کاروانهای عظیم و قافله های بزرگ‌نمیتوانستند، چنین فاصله‌ایرا، بااحساس آرامش بپیمایند. همین که نصفی ازکرهٔارض تحت نظام و قوانین زندگیساز حکومت اسلامی درآمد، و اثرات اخلاقی این آئین هستی بخش‌بر زوایای تاریک عالم، تابیدن گرفت، تعلیم اسلامی، همانلسایرغلط‌فهمی‌ها گمراهی ها و نارسائی های حیات حقارتبار بشری را که بر دنیا حاکم بود استیصال نمود. در قوانین‌اخلاقی‌عصر کنونی، اهمیتی که به حرمت نفس داده میشود، از لتایج ارزندهٔ همان انقلابی است، که تعلیمات اسلامی آنرا طرح وبر اطراف و اکناف‌جهان پهناور ما بسط و گسترش داده است. ورنه در آن عصر یکه ابرسیاه ظلمت، بر آسمان این کرهٔ خاکی میخکوب گردیده بود و از تیرگی، فرق میان شب و روزش نمیشد. این تعالیم نازل شده بود، که در آنوقت، اصلاً انسان‌نه شرافتی داشت‌ونه آنرا کرامتی‌بود.



شنیدن صدای (وید) کتاب مقدس، برای طبقهٔ پائین (شودراها) چنان گناهی‌محسوب میشد، که قوای شنوای شالرا ختثی نموده و همیشه مورد تعذیب و شکنجه قرار می گرفتند. (چل‌پردا) راعادت عام‌براین بودکه پدر ومادر، فرزنداولی راکشته، بدریای‌گنگا (رودمقدس‌عصر) می‌انداختند واین‌قساوات‌را سعادت تلقی می‌کردند.

بهمین ترتیب، اساتذهٔ اخلاق در یونان چون‌ارسطو، وافلاطون، بمادران اجازه‌داده بودند، تاجنین‌را که عضوی از اعضای بدن ومحافظ تخمهٔ آنهاست قطع‌نمایند. چنانچه در یونان‌وروم، نیز سقط جنین از اعمال مشروع بحساب می آید. پدر حق داشت، تا فرزندش را بقتل بر ساند و مقنین رومی هم باینگونه قوانین ده وضع کرده اند، مفتخر بودند. در چنان عصر وحشت وظلمت' اسلام با آهنگ رساندای درداد که: لاتقتلو النفس‌التی حرم‌الله الابالحق. (قتل‌انسانرا خداوند(ج) حرام قرار داده، لذا آنرا قتل مکن، مگر اینکه شرعاً مقتضای دین‌اسلام‌باشد.) بنا برین، این‌صدای دلنواز ملکوتی، درسراسر عالم هستی‌پیچید وبه بشریت مژده داد که، جان ومال شما از تعرض وغارت مصؤن است وهیچکسی اجازهٔ ارتکاب چنین اعمالی را نداشته وهرگزهم نخواهد داشت. این‌پیام‌حیات آفرین‌درزندگی اخلاقی جوامع بشری، چه آنهائیکه اسلام‌را اختیار نموده بودند وچه آنهائیکه برسر دو راهی شک‌ویقین قرار داشتند' اثرات مثمری بجاگذاشت که‌هیچیک‌ازعلمای تاریخ‌اجتماعی ازاین واقعیت چشم پوشی نخواهد توانست که فخر بیانگذاری حرمت نفس طوریکه متعلق باین پیام‌هستی بخش است، به‌صداهای چون، وعظ بلند ویا آواز (النهشاپرمودهرا) تعلقی ندارد.

قتل با لحق :-

اگر باتعمق بیشتر لـظرالـدازی شود لنها لاتقتلواالنفس‌التی حرم‌الله راذکر لکرده بلکه آنرا بامضافی (الابالحق) لیزبیان‌نموده است. (ومن‌قتل لفساً فکانما قتل‌الناس‌جمیعاً) راصرف ذکرننموده، بلکه پساولدی (بغیرلفس اوفساد فی‌الارض)، نیز بآن‌علاوه‌داشته.

اگرچنین میبود که‌تأکید برعدم قتل انسان بدون هیچگونه قید وشرطی می‌آمد، دلیل برتناقص علم‌بوده، وحقیقتاًظلم‌وتعدی شمرده میشد، جوامع واجتماعات بشری راضرورتی بدان نبود، که آزادی‌لجام گسیختهٔ‌برایشان داده شودتا هرطوریکه بخواهند، دست بفساد آلوده وامنیت ومصالح ملی را به‌خطرمواجه سازند وبهرآنچه کمیل‌شان بوده، متکای‌شان دیوار خشن‌ظلم واستبدادباشد ودرعین‌حال جان ومال‌ایشان هم مأمون ومصؤن ازهرنوع دستبردوتجاوزی‌باشد، بلکه نیازشدید بچنان قوانین و نظامی بود که‌بتواند کشتی طوفانی بشریت راکه هرآن‌خطر غرق شدنش احساس

میشد ، ازین مهلکه نجات داده و کَلیم فساد و سایر عوامل بدبختی را یکباره از صفحه‌ی گیتی برچیندتا بشریت بتواند در سایه چنین نظامی، مفهوم اصلی زندگی راکه همانا آزادیست نصیب گرددآزادی. که مخل زیست اجتماع نبوده ، امنیت وآرامی عمومی را تهدیدنکند. آری ! چنین آزادی .

بهمین منظور تنهاحمایت(لاتقتلواالنفس التی) کافی نبود ، بلکه به نیرویی محافظ (الابالحق) ضرورت مبرمی بوده ، ورنه اغتشاش واختلال جای سکون و آرامش را فرامیگرفت .

قوانین ودساتیری که از مکافات عمل عاری بوده ، هرگز روی موفقیت ندیده و همیشه در مسیرحوادث ناگواری قرار گرفته است . فطرت آدمی به شعارسیان خالی ، چندان خوشبین نیست ، تا بهرچه مصلحتی پیش آید بایست خواهی نخواهی، رضائیت خاطرنشان دهد. اگراحساسات پوچ وفاقدهدفمعینی ویاشعار های بظاهرزیبا، میتوانست دردهاورنجهای توده های محروم راحل کند، دیگر، هیچ نوع مظالم اجتماعی درروی زمین وجود نمیداشت و بنیادش ویران خواهدبود . نیکی وبدی، کذب و راستی ، همواره با قافلهٔ بشریت ، از همان آغاز پیدا یش ، همراه و همسفربوده‌اند ، مگر آنکه قانونی توضیع شود کەتا بتواندموانعی راکه سد راه این کاروان است ، یعنی همان عوامل انحراف انسانیت ازمسیرش کەماآنرا باطل گرایی وباطل پرستی می نامیم ،ازسرراه دور وجاده‌ی حق وعدالت رابروی این قافلهٔ غرق در معصیت ، صاف وهموار نماید کەبدون شک تنها اسلام میتواند به اینهمه سوالات پاسخ مثبت گوید . قرانکریم چه زیبا گفته : لاتفسدوافی الارض بعداصلاحها .

(بعداز آنکه صلح برزمین حاکم شود ، فساد مکنید) ویالاتقتلواالنفس التی حرم الله. (نفسی راکه خداوند (ج)حرمت داشته، قتل مکن .)

تعلیماتیرا که بشر ، جهت اصلاح نسل ها رویدست گرفته، هرگزنخواهدتوانست برفساد چیره شده وهمواره بقای چنین نقاضت هایی بر جوامع مسلط خواهدبود، طوریکه دربالاذکر نمودیم تنهاراه علاج اسلام است و بس .

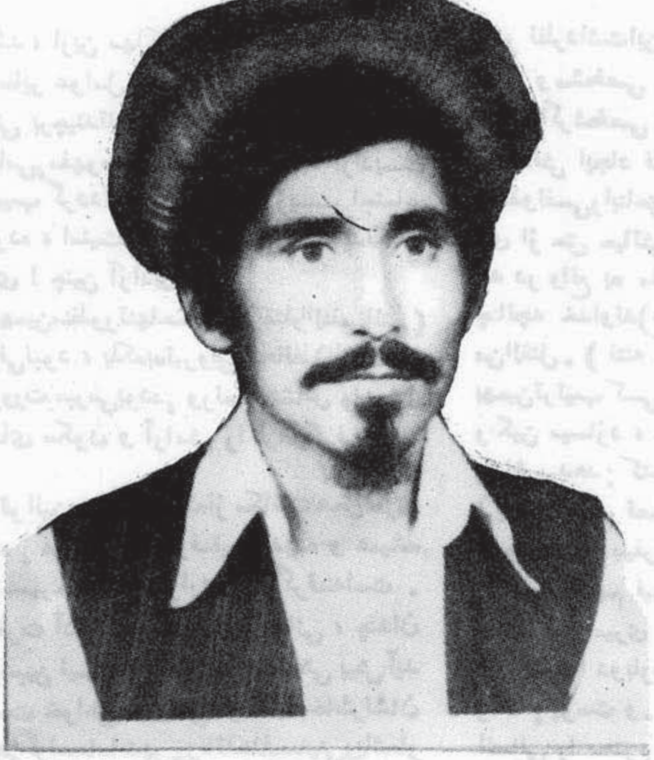
قرآن بطور واضح و صراحت کامل ، بیان می کند که ریختن خون انسانی تاوقتی حرام شمرده میشود که حق بدان حکم نکند . پس

بادر نظرداشت این اصل ، زندگی رادرحدود معین و مشخصی چوکات بندی نموده است. هرگاه اگرشخصی پا ازین دایره ، بیرون نهاده و هدفش ایجاد فتنه و فساد در روی زمین باشدونفسی رابناحق بقتل برسانه ، دراینصورت وی از حق حیاتش محروم ، وقتلش مجازبوده که در واقع به ملتی حیات بخشیدن است. چنانچه خداوند(ج)فرموده است: الفتنة اشد من القتل. (فتنه وفساد بدتر از قتل است .) بهمین ترتیب کسی که دستش را بخون همنوعش رنگین میسازد ، خداوند (ج) بوی چنین پاداش میدهد : کتب علیکم القصاص فی القتلی. (برشما حکم قصاص مقتول فرض است .) درجای دیگر میفرماید :

کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس . (این نیست که امیری غریبی را بکشد و غلام آزاد شده را دوباره آزاد کند . دراسلام جنس رنگ ، پوست و . . . همه یکسان بوده ، شرافت انسانی را محترم و قوانین آسمانی را بدون در نظر گرفتن آنهمه اوصاف ، نافذ میدارد در بدل خون ، خون خواهد بود ، چه امیر باشدوچه فقیر . بخاطر جلو گیری هرچه بیشتر ازین قساوت ، قرآنکریم عظیم الشان، درجای دیگری بیان میدارد: ولکم فی القصاص حیوٰة یااولی الالباب.(ای صاحبان عقل وخرد ! قصاص را نباید مرگ پنداشت ، که با قطع کردن این ریشهٔ خبیثه ، در حقیقت اجتماعی را روح و روان می بخشه .) حیات فی القصاص را رسول اکرم (ص) چنین توضیح و تفهیم

نموده اند : انصرا خاک ظالماً او مظلوما. (برادران خویشرا چه ظالم باشد و چه مظلوم کمک و یاری فرمائید .) شخصی پرسید حقا که مظلوم را بایست مراعات نموده و غمخوار زندگی ایشان باشیم ، اما همدردی با ظالم چرا ؟ رسول الله(ص) فرمودند : تاخذ فوق یدیه (اینکه اورا ازارتکاب اعمال زشت و شنیع بازدار .) ازبیانات فوق چنین استنتاج میشود که شدت عمل دربرابر ظالم ، تعادلی است که اجتماع را ، درمدار معینی قرارداده و معاونتی خواهد بودبرای شخص او(ظالم) بنا برین در اقامهٔ عدل الهی بسا اسرار مفید وار زنده‌ی موجود بوده که در صورت رعایت آن ، کوچکترین کمبودی ، درزندگی مشاهده نخواهد شد . رسول الله(ص)میفرماید : اقامة حد من حدود الله خیر من مطراربعین لیلة فی بلاد الله عزوجل (برکت اقامهٔ حدی از حدود الهی، بهتر از(٤٠) روز باران میباشد. باینکه بخاک افسرده ، نیرو وتوان رویانیدن رزق و روزی بشری را که مصروف سپری ساختن امتحان و آزمون ، آفرید کارش همت مید هد . باآنهم فیوض و برکات اقامهٔ حدود خدا وندی ازآن ، بهتر شمرده شده ، چه ریشه های سرطان فسادو فتنه ، خوف ورعب و وحشت و هراس که در واقع برهم زننده‌ی نظام اجتماعی است را قطع و بجای آن صلح و سلامتی ، امید ورجاء ، امنیت و آرامش و . . . را مسلط میسازد ، که از خوشبختی بشر هم بسته بهمین عوامل خواهد بود .





مصاحبه

بمناسبت دیدار از پاسداران سنگر جهاد درین شماره نیز مصاحبه داریم با برادر مجاهد فیض‌الله قوماندان عمومی جبهات ولسوالی اندخوی ولایت فاریاب که ذیلاً خدمت خوانندگان محترم تقدیم میگردد:

س — برادر محترم لطفاً خودرا به خوانندگان محترم مجله معرفی نمائید؟

ج — اسمم فیض‌الله ولد شاهمردانقل، باشندهٔ (قرمقول) ولسوالی اندخوی ولایت فاریاب که درجه تحصیلم تا صنف نهم بوده و فعلاً به صفت قوماندان عمومی جبهات جمعیت اسلامی در اندخوی ایفای وظیفه مینمایم.

س — ازچه وقت به اینطرف به جهاد مسلحانه آغاز نموده اید؟

ج — من در سال ۱۳۵۷ یعنی بعد از بمیان آمدن کودتای ننگین ثور از طرف مزدوران روس دستگیر وبعد از سپری نمودن هفت ماه درزندان پلچرخی در اواخر سال ۱۳۵۷ رها گشتم. و قتی به وطن مراجعت نمودم آنجا عدهٔ ازمردم مسلمان منطقه، با درک مسئولیت ایمانی شان علیه رژیم دست نشانده ،شورشی برپا نموده بودند که من نیز در ماه حمل سال ۱۳۵۸ به صف ایشان پیوستم که اینک از مدت هفت سال به اینطرف مصروف جهاد هستم.

س —وضع جهاد را درمنطقه فعلاً چگونه بررسی میکنید؟

ج— درولسوالی اندخوی که یک سرزمین هموار وریگستانی بوده ودر پانزده کیلو متری بندرآقینه که درخاک روسیه هست قرار دارد ، عدهٔ زیادی ازاهالی این منطقه ازهمان آغاز انقلاب تاحال متحدانه و با پایمردی در برابر کمونست ها ایستادگی نموده ضربات سنگینی را به آنها وارد ساخته‌اند وتاهنوز هم جهاد همچنان با رونق بیشتری ادامه داشته و روز بروز تبعد تازه‌ای می‌گیرد. مجاهدین در ولسوالی اندخوی کاملاً باهم همکار بوده وبا هماهنگی کامل مسئولیت دینی خویش‌را ایفاء مینمایند.

س — نتائج جنگ را درسالهای گذشته ضمن خسارات دشمن ویا تلفات مجاهدین مختصراً گفته میتوانید؟

ج — بلی! طی هفت سال گذشته ازاثر رشادتی که مجاهدین ولسوالی اندخوی ازخود نشان داده‌اند تا حال درحدود هفت فروند هلیکو پتر و سه فروند جت سقوط داده شده و بیش از هشتاد عراده تانک زرهی و پنجاه عراده موتر تخریب شده است و تلفات جانی دشمن را گرچه دقیقاً نمیتوانیم یاد آور شویم اما یقیناً کمتراز دو هزار نفر نیست ولی درمقابل بهاثر حملات وحشیانه در این سر زمین هموار ، تقریباً سه هزار و پنجصد خانهٔ مسکونی تباه و در حدود دو هزار نفر بشمول مجاهدین و اهالی منطقه به شهادت رسیده اند.

س شما گفتید که سه هزاروپنجصد خانهٔ مسکونی تباه گردیده است لطفاً به وضع و کیفیت زندگی آنهائی که خانه هایشان ویران شده روشنی اندازید؟

ج فامیل هائی که خانه و کاشانهٔ شان‌را ازدست داده اند فعلاً در نقاط مختلف ولایت فاریاب چادر نشین گردیده و زندگی رقتباری را به سرمی برند ولی نسبت فقر و بیچارگی ونداشتن توشهٔ راه نمیتوانند به خارج ازکشور هجرت نمایند و تاحال در حدود پنجاه فامیل توانسته اند به پاکستان هجرت نمایند.

س ـ نظر به ادعای نجیب گاو مزدور تازه‌دم مسکو که جدیداً بقدرت رسیده ،از شدت ظلم و وحشت کاسته شده است آیا حقیقت دارد؟

ج ـ نه خیر، کاملاً دروغ بوده بلکه به ظلم و بربریت افزایش داده است.

اگر اجازه باشد عملیاتی را که بعد از بر سرکار آمدن نجیب گاو در ولسوالی صورت گرفته برایتان گزارش میدهم:

س ـ بفرمائید!

ج ـ بتاریخ ۲۷ حمل ۶۵ قوای کماندوی روسی که ازروسیه وارد منطقه گردیده بود سراسر ولسوالی را بمحاصره کشیده درین حمله ۲ هزار نفرو پنجهزار تانک و موتر اشتراک داشت همچنان تعداد طیارات دشمن ازیکصد فروند بیشتر به نظر می رسید. ما مجاهدین که بخاطر مقابله با دشمن در منطقه هموار، در اطراف شهر خندق حفر نموده و سنگر درست کرده بودیم همه آمادهٔ جانبازی شدیم ناگاه شب هنگام سیلاب شدیدی در منطقه سرازیر گردیده مشکلات ما را صد چند ساخت. وقتی سنگر ها از آب پر شد مجاهدین برون آمده در جستجوی پناهگاهی بودند که دشمن با استفاده از روشن انداز، یک یک مجاهدین را هدف تیر قرار می داد، بهر حال و با قبول هر نوع تکالیف مجاهدین مدت بیست وچار روز علیه دشمن مقاومت کردند و طی این مدت ضربات سنگین به دشمن وارد آمده و سلاحهای

مختلف ثقیله و خفیفه به تصرف مجاهدین در آمد اما از محاصره دشمن خود را نجات داده‌نتوانستند.

بالاخره اهالی بیدفاع منطقه ازینوضع به تنگ آمده احساسات ایمانی شان بموج آمد و یکبارگی با دست های خالی بر روسها تاختند. درین‌معرکه که‌شکل حملهٔ عام را داشت مسلح و غیر مسلح، زن و مرد، کودک وپیر، همه‌اشتراک نموده بودند. دشمن با قساوت تام از توپ، تانک و بم استفاده مینموده فریاد و های و هوی حمله آوران تا آسمان رسیده بود اما خداوندیکه وعدهٔ نصرت را داده، بداد مظلومین رسید و دشمن تاب مقاومت نیاورده عقب نیشنی کرد. درین حمله تقریباً چهل تانک و سه فروند هلیکوپترو بیشتر از چهار صد نفر روسی و مزدوران شان کشته شده بود، ولی به اثر بمباردمان و فیر راکت ها تقریباً سیصدو هفتاد نفر از مجاهدین و بیشتراز چهارصد نفر از اهالی بیدفاع که در جنگ اشتراک داشتند به شهادت رسیدند. روسها بعد ازعقب‌نشینی، پسته‌های نظامی خود را در مناطق مختلف بجا گذاشته بودند که بعداً مجاهدین همهٔ آن پسته ها را درظرف چهار روز متصرف شدند ـ این بود ارمغان نجیب گاو که تا حال در منطقه نظیرش دیده نشده بود و از همه مهم اینکه در بین اردوی دشمن از مزدوران داخلی یکفردی هم وجود نداشت بلکه همه روسی بودند.

س ـ قسمیکه اظهار داشتید منطقهٔ شما علاوه برآنکه هموار و بی ستر است در مرز شوروی نیز قرار داشته روسها از داخل روسیه بر شما حمله می آورد لذا مشکل شما در مورد اینکه بتوانید بهتر در برابر روس ها مقاومت کنید چه میباشد؟

ج ـ بلی منطقهٔ ما علاوه بر آنکه هموار است و در سرزخاک روسیه قرار دارد ریگستانی‌وسوزان وبی آب‌نیز هست مادر همه وقت بالخاصه درفصل گرما که دشمن بخاطر به‌آتش کشیدن خرمن ها و حاصلات ما حمله ور می‌شود، به انواع مشکلات سر دچاریم، از یکطرف منطقه چون بی ستر است پناه گاه و سنگر های طبیعی‌نداریم وازطرف دیگرسلاحی که بتوانیم دشمن را درفاصلهٔ دور هدف قرار دهیم دراختیارمانیست واز طرفی نمیتوانیم حملات هوائی دشمن را که هر وقت بعد از تحمل ضربات مجاهدین، براه می اندازد، بی اثر سازیم، لذا بخاطر مقاومت بهتر ما دربرابر دشمن اولتر از همه به سلاح زمین به زمین و زمین به هوا ضرورت احساس می شود که تا حال بدر یافت آن قادر نشده ایم.

س ـ شما سلاح‌مورد نیازخویش رااز کجادریافت می کنید؟

ج ـ ماهر چه بدست داریم ازدشمن به غنیمت گرفته‌ایم‌همه‌سلاح های‌ماروسی‌است. ماتاوقتی که‌باروس می‌جنگیم به سلاح احساس ضرورت نخواهیم کرد امادر صنف دشمن سلاح ضد هوائی یادافع هوا کمتراست تا ماازآن‌ها به غنیمت بگیریم زیرا مجاهدین طیاره‌ندارند تا روسها از سلاح دافع هوا استفاده کنند، لذا ما در مورد این مشکل خود که مشکل عامهٔ مجاهدین است ازملل مسلمان‌جهان که‌در برابرجهاد افغانستان مسؤل شناخته می‌شوند درخواست می‌نمائیم تا نگذارند برادران مسلمان شان بیشتر ازین بی دفاع باشند وزیر بار ظلم واستبداد فرعونیان عصر شکنجه شوند.

ما ازهمهٔ آنهائی که مسلمانند درخواست کمک می کنیم ومشکل خود را برایشان چنین شرح‌می‌دهیم که ملت مسلمان‌ومستضعف افغانستان به سلاح، به نان وبه لباس ضرورت دارد.



س ـ شما گفتید ولسوالی اندخوی درمرزروسیه قراردارد‌آیاشما بامسلمانان‌روسیه‌تاحال درتماس‌شده‌اید؟

ج ـ بلی! ما فقط طی‌سال گذشته توانستیم یک تعدادزیادی‌ازنوارهاو نشرات را که به‌زبان‌های ازبکی و روسی تهیه شده‌بود ونیز کارت‌های هویت تنظیم را همدست‌برادران‌مجاهد بداخل فرستادیم امامتأسفانه فعلاً چیزی دردست‌نیست تابرایشان بفرستیم. ورفت‌وآمد آنها به‌منطقهٔ‌ماناممکن بوده نمیتوانند دیوار آهنین را بشگافند.

س ـ برادرمحترم شما به صفت یک قوماندان، مشکلات‌عمدهٔ اهالی و مجاهدین را چگونه بررسی می کنید؟

ج: ـ بزرگترین مشکلی که مابه آن دچاریم فقر و بی بضاعتی است که مشکل جهاد ما را سنگین تر ساخته است وروسها نیز می کوشند تا دامنهٔ‌این‌بدبختی را باآتش زدن به کشتزارها، باغات وچور و چپاول اموال مردم، وسیعتر وگسترده ترسازند. علاوه ازآن چون درانـدخوی‌همه‌زمینهای‌زراعتی‌للمی است‌لذابیشتر مردم تجارت پیشه‌اند ولی ازچند سال‌به اینطرف نقل وانتقال اموال تجارتی بین ولایات مشکل وبلکه نا ممکن گردیده است، عواید تجارتی کاهش یافته ونسبت قلت بارندگی طی‌چهار سال اخیر حاصلات زراعتی نیز قناعت بخش نیست. بناء یگانه مدرک و منبع‌عایدات‌مجاهدین‌راعطایای‌مردم‌مسلمان‌تشکیل‌میداد به بحران‌سردچار گردیده‌است واگروضع‌چنین ادامه یابد وضع وخیمتر خواهد شد، لذا قسمیکه قبلاً یادآورشدم ملل مسلمان بایدبا همکاری‌برادرانشان مارا ممنون سازند.

س ـ بااینهمه مشکلاتی که‌یادآور شدید روحیهٔ مجاهدین ومردم نسبت به جهاد ومقاومت دربرابر دشمن چگونه است؟

ج ـ باید دریـنمورد عرض کنم که‌ماجهاد را به‌حیث وجیبهٔ دینی پذیرفته ایم لذا افزونی مشکلات هیچگونه تأثیری‌نداشته ومانع‌انجام فریضهٔ‌مانخواهدشد. مردم آماده‌اند تا دم مرگ باروسها بجنگند وبخاطر اعلای کلمه‌الله از هر نوع فداکاری دریغ نکنند هر چند اگرمشکلات بیشتر ورددو دشمن سفاکتر، به‌همان اندازه مردم مسلمان ما مشتعل‌تر گردیده بیش از پیش با سوز و هیجان، حاضربه مقاومت‌وفداکاری‌میشوند.

س ـ به مجاهدین ـ مهاجرین و مسلمانان دنیا چه پیامی دارید؟

من از همهٔ مجاهدین و از آنهائی که‌دررأس جهاد قرار دارند آرزومندم که درین شرایط حساس همه تلاش های شان را فقط بخاطر رضای خداوند انجام داده و در جهت هماهنگی و اتحاد صفوف جهاد توجه جدی مبذول داشته باشند، افراد فاسد و یا دستوری را که در صف جهاد جاگرفته، بشناسند و نگذارند تا با ایجاد توطئه ها رخنه ایجاد نموده مانع پیشرفت جهاد گردند. و از آنعده برادران ما که در دیار هجرت به‌سر می برند و داغ بی خانمانی را بدل دارند استدعا داریم تا به هر وسیله ممکن با برادران مجاهد خویش همکاری نموده جهاد را از خاطره هایشان فراموش نسازند همچنان از مسلمانان‌سایر نقاط جهان که ایشان نیز مسؤل اند خواهان اداء مسؤلیت شان هستم.

در پایان ازینکه فرصتی برایم میسر ساختیدتا با شما و خوانندگان مجله لحظه‌ئی‌هم‌صحبت شوم سپاسگذارم.

راجع به شارقی شهید

محمد نسیم «فقیری»

راهی راه یافتم

درست یک سال از شهادت دردمند ترین فرزند «جفا کشان مظلوم و آبدیده» میگذرد . . .

یکسال است که چشمان مشتاق یاران وبرادران همفکر وهمسنگر، به دیدار سیمای دوست داشتنی وچهره نورانی و همیشه متبسم شارقی شهید روشن نگردیده است . . .

یکسال است که شائقان ادبیات جهادی از گلزمین گفتار ها و نوشتار های دلنشین او گل‌های تازه نچیده و یاران و دوستان و جوانان با درد و با احساس از صحبت ها و نشست های عالمانه و روشنگرانه او درس های آموزنده فرا نگرفته اند .

و یکسال است که رنگ در گلوی قلم شیوا و کوبندهٔ نویسندهٔ چیره دست و پیشآهنگ ادبیات معترض دوران جهاد و انقلاب خشکیده و صفحات کاغذ از خون دل او رنگین نشده . . .زیرا او نویسنده ای بود بسی دردمند و نوشته هایش چکیده های از خونابه دل . . . مطالب نوشته ها از ژرفای دل دردمندش برمی خاست ، در الفاظ و کلمات زیبا و دلپذیر شکل میگرفت و در قالب زیبا ترین جملات موزون ریخته می‌شد و بر صفحه کاغذ ونها یتاًدر دل های علاقمند خوانندگان نقش می بست . . .

او مفاهیم عالی را در چارچوب الفاظ و کلمات بیروح و شعار های بظاهر انقلابی محصور و زندانی نمی ساخت بلکه نوشته هایش انعکاسی بود از حقایق و واقعیت های روز و بازتابی بود از سوز دل ، دردهای اجتماعی ونا بسامانی‌های موجود در جامعه...

او از آن راهیان راه یافتهٔ کاروان عظیم نهضت اسلامی کشور ما بود که همه توان و استعدادش را درین راه قرارداد و با همت مردانه اش در همه سنگرها : سنگر بیان ، سنگر قلم وسنگر نبرد ،سماحه کفایت، درایت، شایستگی و توانمندی اش را به اثبات رسانید .

او در شرایط نهایت حساس و دشوار جهاد و هجرت از «حدی خوانان» دلسوز و با احساس «جهاد و انقلاب گردید و با ملاحظه «کم یابی ذوق نغمه» نواها را تند تر و تلخ تر سرداد و با «هوشدار ها» در جهت جلوگیری از انحراف مسیر جهاد و انقلاب



اسلامی در سنگر فرهنگی جهاد مقاوم و استوار ، شکیباو پایدار ، قرار گرفت ، آنچنانکه «مصلحت ها» یارای آن نبود که دست و قلم و اراده و تصمیم‌اش را در معرض لرزش ها و لغزش ها قرار بدهد .

او بود که مارا در آگاهی از زمینه های شناخت «ایمان و هدف» و دریافت «معیار ها وشاخص های حق و باطل» یاری‌نمود تا از بیراهه روی رهائی یافته و در انتخاب و شناخت معیار ها دچار اشتباه نگردیم او بخوبی و روشنی «تناقض‌های عملی درافسانه صلح» را نشان داد که چگونه تجاوز گران توسعه طلب با حرص وولع جهانخوارگی شعار صلح را نیز در خدمت جنگ قرار میدهند و اشتهای سیری ناپذیر سلطه های جهانی در امر استعمار ملت ها روز بروز افزون تر می‌گردد زیرا در «کتاب عصر یعنی آزادی و صلح بشر ، جنگ و پیکار است .»

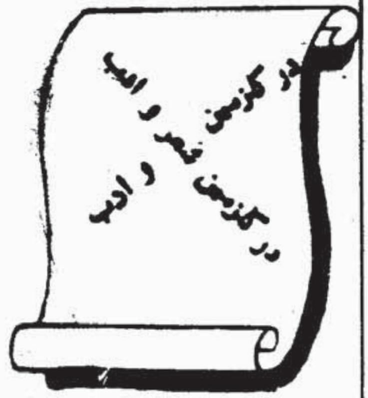
استاد شارقی مرد قلم بود. . .اما قلم او قلمی بود متعهد و مسوول ونه معصوم . . . این قلم دل ظلمت ها را شگافت ، بر تاریکی ها خط نور کشید و جوانان را راه نمایاند . . . برمحیط سکوت، مصلحت و سازش چیره گشت و باب اعتراض، هوشدار وفریاد را بر قلمداران مجاهد و هدفمند گشود .

قلم او از جنس بیدها نبود که با وزش باد ها خم و راست گردد . . .

این‌قلم دنباله رو نشانه های راه «مکتب» بود ونه «قدرت» که توجیه‌گر مواقف و مواضع قدرتمندان و آرایشگر «فلان ها» وستایشگر «بهمان ها»ونیایشگر «آستان ها» باشد و برای اثبات حقانیت و درستی «سیاست ها» و موضع گیری های سیاسی ! ! دست به توطئهٔ و دسیسه و اتهامات حسودانه بزنند . این‌قلم پایه های ادب را با مایه های مکتب استوار ساخت و به حکم وجدان حرکت کرد و از ملامتی این و آن نهر اسید .

هنوز گفتار ها و نوشتار های استاد شارقی‌الهام بخش پویندگان راه جهاد ومبارزه است و زینت‌بخشای صفحات مجلات و جراید دوران جهاد . . . . هنوز جاده ها و چوک های کندوز و خان آباد، امام‌صاحب و فیض آباد ، خطابه ها و فریاد های شور انگیز و بیدار گر اورا بخاطر دارد . . .

بقیه در صفحهٔ ٩٦



بنام آنکه هستی نام از و یافت

یکسال و اندی از روزی میگذرد که آفتاب عمر دانشمند مبارز و نویسندهٔ مجاهـد الحاج محمد کاظم شـارقی غـروب کرد و آن یار مجاهدان و عزیز مبارزان و انیس نویسندگان مـؤمن ، چون ماه تمامی در شفق‌خون پاکش تپید ، و در شام تیرهٔ غم ، دیدگان یاران جگر سوخته اش را به خون نشاند.

ایـن کلمات پریشان قطراتی از خـون دل آتـش گـرفته یی است کـه در آن ایام غم انگیز بـه سوگ آن عزیز از دست رفته بروی صفحات کاغذ چکید وشکل مرثیه بخو د گرفت . .

بـعد از یکسال دوبـاره ایـن غمنامهٔ خـونین را بروح آن برادر شهید وراد مرد بزرگ تقدیم می دارم

عبدالاحد (تارشی)

هر لحظه خون رود زدل و کم نمیشود
یا رب مـگر سحر شـب مـاتم ، نمی شـود
هر بار تازه می شود این زخم سینه سوز
درد دل است و چاره بمرهم نمی شود
آنگونه سوخت کشت امید دل حزینـه
کز موج موج گریـه دمی ، نـم نمی شود
باسیل گریه داغ غم از قلب ما بشوی
با قطره قطره اشک چوشنبم نمی شود
این کربلای ماست که هر صبح و شام آن
خالی ز اشک و خون و محرم نمی شود
این سینه های ماست که می بینیش کباب
زانها بلنـد جز شـرر غم نمی شـود
این لاله زار ماست که جز باسر شک و خون
عطری نمی فشاند و خرم نمی شود

این باغ سرو ماست که هر دم فتد بخاک
سروی و قطع سلسله یک دم نمی شود
اینک غنود قامت سرو دگر بخون
اینک نشست مردمک چشم تربخون
ای شاخهٔ شکسته که گلگون قباستی !
سر تا بپا برنگ شقایق چراستی ؟
چون قرص مه که غرقهٔ بحر شفق شود
در شط خون برای چه گرم شناستی ؟
کردی به چشمه سار شهادت مگر وضو ؟
یا دستهٔ گلی و زباغ خداستی
پروانه یی زبزم « قضی نحبهم » تو یی
با پای جان رسیده به شمع بقاستی
چند روز شد برای چه ای آشنای دل
از دوستان بریده و نا آشناستی ؟
داد و فغان ما در غمدیده نشنوی
از دامن عطوفت و مهرش جداستی
آتش زند به سینهٔ آتش فشان ما
فریاد طفلک‌توکه با با کجاستی ؟
ترشد کتاب و مدرسه از اشک انتظار
استاد عشق از چه خموش از نواستی ؟
آن شور و شوق و ولولهٔ دعوتت چه شد
پروانه سان طپیدن و تاب و تبت چه شد
آه ای برادری که بخون غرقه شد تنت
رفتی نمیرود ز جگر داغ رفتنت
این اشکها که برسر خاک تومی فتد
دلهای ماست می طپد از بهر دیدنت
افروختی به شهر شهادت چراغ عشق
بردی چرا ز محفل ما شمع روشنت ؟
این تحفه های سرخ که نزد خدا بری
خون دل است یا سبد گل بدامنت

خون دل است و سر زده از چاک سینه ات
باغ گل است و هدیهٔ اخلاص خرمنت
ای کاروان غنچهٔ امید انقلاب
پرپر شدی که بود زمان شکفتنت
باز ست چشم میهن و در انتظار تو
ای نور چشم ما نبود وقت خفتنت
ای باغبان عشق گل مصحفی بکف
باز آ بسوی « جامعه » یعنی بگاشتنت
از سر بگیردرس جهاد و عقیده را
روشن نما ، ز نورخدا قلب و دیده را
ای آنکه بود سنگر توحید ، سنگرت
شب دشمن تو ، چشمهٔ خورشید ، سنگرت
قرآن یگانه مشعل پر نور در کفت
سنت یگانه مورد تائید ، سنگرت
نقش قدوم حضرت سردار انبیاء
پر تو فکن سلاحت و جاوید ، سنگرت
حقا که هست منبع اسلام راستین
یک آسمان پر مه و ناهید ، سنگرت
معیار حق و باطل و مقیاس خیر و شر
بودست و هست بیشک و تردید ، سنگرت
به به از انتخاب توچون واقعا بود
رمز نجات و مظهر امید ، سنگرت
آسوده باش می شود هر روز در وطن
با خون همرهان تو تجدید ، سنگرت
بکشود ماه علم تو در جبههٔ قلم
فواره های نور و درخشید ، سنگرت
ای شهسوار از چه زسنگر جدا شدی
یا وقت وصل بود و بسوی خدا شدی
دانی چه میکند غم تو برسر قلم
ای یار آئینه دل و دانشور قلم

مانند قلب سوختهٔ دوستان تو
خیزد شرار درد ز خاکستر قلم
زیرا که بود کلک تو چون ابرنوبهار
فیاض و کان قیمتی گوهر قلم
پرواز می نمود بهفت آسمان عشق
مرغ معانی تو ببال و پر قلم
دانست مردم از قلم شهدریز تو
شیرین بود زهر شکری شکر قلم
بودی تو پاسدار حق و عدل و راستی
در جبههٔ مقاتله و سنگر قلم
اما برنده بود ز شمشیر و نیزه ات
در دست تو برای عدو خنجر قلم
بر صفحهٔ شب است الفبای کهکشان
در عصر ما نوشته ات ای یاور قلم

آه ای نسیم عشق شدی ازبهار دل
باغ نوشته هاست زتو یادگار دل

خیزید دوستان دل بریان بیاورید
هر جاکه هست دیدهٔ گریان بیاورید
رفت آفتاب ما وسیه گشت روز ما
از شبچراغ گریه ، چراغان بیاورید
باروکنید سوی افقهای فکر او
ز انجا صد آفتاب درخشان بیاورید
«معیار حق و باطل» او را ورق زنید
«ایمان بر هدف» ز دل و جان بیاورید
خواهید اگربه «ارزش‌خون» آشنا شوید
روسوی این رسالهٔ جانان بیاورید
خونین خوشست‌همچوقدش‌سنگ‌مرقدش
بهر مزار ، لعل بدخشان بیاورید
کم قیمت است لعل بدخشان،بجای آن
دلهای غرق خون و پریشان بیاورید

خواهید اگر مبارزه اش را بیان کنید
از عهد جور قصهٔ زندان بیاورید
داغ است سنگ و چوب بدخشان بیاد او
دارد بیاد حکایت جنگ و جهاد او
ای کان درد و منبع آلام ، شارقی !
قلب شباب مخلص و ناکام ، شارقی
در سینهٔ تو آتش حق شعله ور همیش
در دیده ات فروغ ز اسلام ، شارقی
دریای پر تلاطم سعی و تلاش و کار
جز زیر خاک نا شده آرام ، شارقی
آغاز کرده جنبش از آغاز در وطن
پیوسته با خدای سر انجام ، شارقی
برنیزه زار پر خطر دعوت و جهاد
بنهاده پا برهنه بسی گام ، شارقی
محرومیت کشیده و مظلوم زیسته
لیکن باهل شر نشده رام ، شارقی
صدکوره آتش غم و رنجت گداخته
تا بوده در مبارزه ات خام ، شارقی
هر لحظه این دعای بخون تر شده برون
گردد ز قلب بسمل و ناآرام ، شارقی
روح تو شاد و راه تو تا حشر مستدام
جایت بهشت و همرهٔ سردار خاص و عام

مرد انقلاب

نه هر سنگ بدل لعل مذاب است   نه هر بدکاره مرد انقلاب است
به مقصد میرسد قوم خردمند   تلاش ناکسان نقشی بر آب است



جلال فرهیخته

«طوفان عصر ما»

که عالم تو گو گشته طوفان برپا — جهان را همه خون و آذر گرفته
ز بیداد چاووش الحاد دوران — زمین را سراپای پیکر گرفته
ز بس ریخت خون هزاران معصوم — زمین و زمان رنگ احمر گرفته
دل آسیا گشته کانون آتش — سراپای افغانستان در گرفته
نرسته درین مرز غیر از شقایق — همه رستنی هاش خون برگرفته
ز پامیر - بام جهان است جاری — همه خون تا دشت لوگر گرفته
همه کربلای حسینی است این مرز — ز مغرب زمین تا به خاور گرفته
همه خون رزم است و ایثار و پیکار — درین خطه هر جاش پیکر گرفته
یکی از دگر گوی سبقت ربوده — همه کفر را حرب بر سر گرفته
شده مشت فولاد بر تارک روس — همه جان غول تتار در گرفته
برای نبرد و جهاد مقدس — غریونده شیران سنگر گرفته
جهان را ز پژواک تکبیر یکسر — صداهای الله اکبر گرفته
زهی ملتی رزمجوی و مجاهد — که صیتش همه بحر و هم بر گرفته
سر و پیکر روس کوبیده با مشت — ز تن جان بی کیش را بر گرفته
سر و جان برکف گرفته به ناورد — به پیکارگه سینه اسپر گرفته
به پیکار و ایثار و جان برکفیها — به سر از مباهات افسر گرفته
ایا روس بی کیش مباش آگاه — که این خاک جان سکندر گرفته



هزاران چنگیز در چنگ شیرش — به پیکارگه خاک بر سر گرفته
شده نقش بر آب آمال افرنگ (۱) — چو تصمیم این مرز و کشور گرفته
ترا هم نباشد مجال رهائی — ازین رزم و پیکار تا در گرفته
نگر دیده بگشای افغانستان را — همراهش اردوی احمر گرفته
کشد بال چون مور را مرگ آید — تو موری که افغانستان سر گرفته
سواد قشونت نیاید بکارت — سلاح تو بهت این همه در گرفته

از پیغام

انقلاب ای انقلاب

بزم مستوران ز غفلت گشت آخر بی حجاب
در حریم پاکبازان ناکسان شد باریاب
انقلاب ای انقلاب
قیمت خر مهره اکنون بیشتر از در ناب
مفلسان در اوج ترقی اهل دانش در عذاب
انقلاب ای انقلاب
الحذر ای مسلمین از فتنهٔ روس پلید
میکشد توهین بدین و مذهب و ام الکتاب
انقلاب ای انقلاب
خیل عیاشان به روم ولندن و پاریس و (بن)
تارک صوم و صلاة و شایق چنگ و رباب
انقلاب ای انقلاب
فتنه های عصر حاضر کرد ایجاد شرر
علم طاغوتی فشرده سینهٔ هر شیخ و شاب
انقلاب ای انقلاب
بزم استعمار گرم است از نفاق مسلمین
میزند در چشم حق بین مسلمانان تراب
انقلاب ای انقلاب [redacted]
[redacted] را با حیله ومکر و فسون
دهریان در بند آز و مستی و رقص و شراب
انقلاب ای انقلاب
راغب دیر و کلیسا گشته است شیخ حرم
می نهد پا در حریم عمر و بوتراب
انقلاب ای انقلاب

---

(۱) مراد از افرنگ یا فرنگ در اینجا کشور انگلیس است



شهید

ای شهید :
ای راد مرد جاوید
وای سمبول آزادی
افتخاربرتو ، درود برتو
این خون گلگون تست که تاریخ را میسازد
یعنی تو سازندهٔ تاریخی
تو مشعل تاریخی و تاریخ از تو روشن و از تو در
حرکتست وتو . . . قلب تاریخی
ای قهرمان تاریخ
افتخار برتو ، درود برتو
روئیده ای در سر زمین راد مرد مان و شیر زنان ، از
میهن قهرمانان
و به خاطر هزاران مستضعف
بلی : بخاطر مادر میهن
در شب ظلمانی و سیاه در پیکاری
وپایه‌های لرزنده مکتب استعمار راهمچولرزنده‌ترساخته ای
افتخار برتو ، درود برتو
ای ستاره شفق صبحگاه آزادی
که دل تاریکی های شب ظلمت را درهم می کوبی
این توبودی که زندگی جاویدرادرکام مرگ جستجومیکردی
سوگند یادمی‌کنم که تو در پرچم توحید که برفراز
هندوکش در اهتزاز در آید سمبول خواهی بود
سمبول آزادی
درود برروان تو
رحمانی از کلیفورنیا - امریکا

سنگر فرخنده

درپشاورخسته‌گردیدم بدخشانم برید
سنگر فرخندهٔ رزمنده شیرانم برید
باپهای مردم آزادهٔ آن سر زمین
ره بسوی لانهٔ بیداد روسانم برید
دیدن وحشیگر یهای کمو نیزم پلید
کشور در خون تر مظلوم افغانم برید
ذوق ارباب ستم جز ظلم واستبداد نیست
درمصاف جنگ دیکتا توردورانم برید
سوخت میهن ازشرار بمب آتش زای روس
دیدن ویرانه های ملک ویرانم برید
باهزاران آرزو مندی به رسم احترام
گل گذاری بر سر قبر شهیدانم برید
پکتیا وکابل وهرات و ننگرهار و بلخ
غزنی ولغمان وکاپیسا و پروانم برید
بادغیس وفاریاب وجوزجانان و کنر
بامیان وکندز وتخارو بغلانم برید
لوگر وفراه و پکتیکا و زابل قندهار
هلمند ووردک وغور وسمنگانم برید
گوهر مقصود من پیدادرین وادی نشد
در تلاش جستجوی او شتا بانم برید
دوستان! بهرخدا بامن هم آهنگی کنید
زین کثافت انجمن باشوروافغانم برید
گشته بازار تجارت گرم از خون شهید
این پیامم را به آن سنگرنشینانم برید
[redacted]
دیداحوال پریشانم طبیب وغم نخورد
جای دیگر از پی تیمار و درمانم برید
شکوه حیرانم ز دشمن سر کنم یا ازرفیق
نالد هادارم به آغوش نیستانم برید
جزفریب و حیله ونیرنگ وچل نبوددگر
دور از نظارهٔ تلبیس شیطانم برید

چشم حقبین کور و گوش حقشنو کر دیده کر
گر مسلما نیست اینجا ، کافرستانم برید

جان فدای دین و میهن گر نسازم ، خا ئنم
در میا ن آتش و خوناب و طوفانم برید

وا ه امروزی که من ره میبرم بیراهه است
در مسیر فی سبیل الله و قرآ نم ببرید

آن تعهدنامه و آن مهر و آن امضا کجاست ؟
پیش آن مسوول و آن میثاق و پیمانم برید

نیستم چون دیگران غرق تجمل فطرتی
ذبحم اندر راه حق بگذشته از جا نم برید

پشاور ـ فقیر آباد



لوی اختر ده ټول د غم

.غمگین.

نن په ما دا لوی اختر ده ټول د غم
په هر خوا او هر گذر ده ټول د غم

تور طوفان لکه تېرې تېرې برچې
راځي واري په ځيګر ده ټول د غم

تباهي د وطن وینم لور په لور
پل په پل ژړېږ ماز دیګر ده ټول د غم

چې را یاد شي بنکلي بنکلي شهیدان
نا روا د روس کافر ده ټول د غم

په هر کور کښې ولولې داد و فریاد
هنګامه یې په هر سر ده ټول د غم

سپېره مخ په بې وزلې مې یتیمان
حال د هر یوه ابتر ده ټول د غم

زندانو کښې بندیان عام دي او که خاص
لوی ارمان یې لکه غر ده ټول د غم

آزادي ته دي په هیله هیلمند
که زندان یې لروبر ده ټول د غم

ای «غمګینه» خوره سرې وینې د زړګي
ترهغه دي چې نظر ده ټول د غم



شهید گمنام

از برابر چهره های حیرت زده
از برابر چشمان حلقه زده
از برابر جبین های چین خورده
آنهای که به قصهٔ مجاهد
و به غصهٔ مهاجر
چون قصهٔ زمان
چون غصهٔ زمان
گوش داده بودند.

با دل پر غصه
غصهٔ وطن ، قصهٔ دشمن
راهی کوچه ها شدیم
و دیدار بناها ،
راهمرهٔ میزبانم
خواستم بنماید بمن
آنچه افتخار شهرشان است
آنچه افتخار کشور شان است
آنچه افتخار تاریخ شان است.

درمیان سردی سوزندهٔ زمستان
رسیدیم به میدان تاریخی شهر
شهر بروکسل
مقابل بنای بزرگ سن میشل
بنای باعظمتی که گرم و سرد روزگاردیده
و مناره های بلندش
بر دل تاریکی شب فرو رفته ،
بنایی قصه های داشت
از قصه بینوا یان وکتور هوگو
تا مقاومت در برابر مهاجمان زمان.

همینکه از وسط میدان گذشتیم
مقابل بنای یادگاری خودرا یافتم
مجسمهٔ خوابیده
با بازوی از کفن بیرون
کفن سپید ، بازوی خونین
گفت : این افتخار ماست
افتخار جاویدانی ما
نمونهٔ از مقاومت
نشانهٔ از شقاوت
مقاومت مردم ، شقاوت دشمن .
هر شام عروسان شهر
در بر آن میایستند
و بازوی خونین او را لمس میکنند
بنام افتخار گذشته
برای خوشبختی آینده .

نزدیک مجسمه شدم
در زیر آن نوشته بود :
نوجوان بلژیکی
هنگام استادن در برابر دشمن
با نیزه تجاوز گران انگلیس
در ۲۰ اکتوبر ۱۶۳۵
این جا بر زمین افتاده است .

بیدرنگ بیاد شهدای وطن شدم
بیاد شهدای بیکفن
در دشت و بیابان میهن
هزاران هزار
که از وحشت روس دشمن
با جسد های خون چکان
روی دشت و دمن وطن
با غرور تمام افتاده اند .

دو قطرهٔ اشک داغ
برخسارم فروچکید
به غم این شهیدان گمنام
به اندوه این شهیدان با نام

شهیدانی که نه کسی بربالین شان گریست
ونه دستی برچهرهٔ خونین شان دوید ،
شهیدانی که بالباس های رنگین
رنگین از خون های پاکشان
در بهترین روزگار زندگی
غنچهٔ امید شان پر پر شد
بدست روسهای وحشی
بدست اهریمنان آزادی.

۳ جدی ۱۳٦٤
بروکسل بلژیک
دوکتور محمد ظاهر صدیق

در گلزمین شعر و ادب

(الرعیکم)

عاقبت کار وخیم است

آنکس که رضا جوی خداوند حکیم است — نی بندهٔ قالین شده نی داغ گلیم است
دل سوزی یکروز بکن نذر یتیمی — ای آنکه ترا مد نظر اجر عظیم است
زلفها و ز شهر از وحدت مهر آید — ورنه بخدا عاقبت کار وخیم است
همواره بود منزل و ماوای معصوم مست — هر دل که طربخانهٔ شیطان رجیم است
کافر نزند رخنه چرا در صف اسلام — اندیشه یکی لشکر توحید دو نیم است
ای وای که دیدی و دلت هیچ نلرزید — آن اشک که از آن سر مژگان یتیم است
قربان لوای عشق کند و محکمهٔ تو — نه فرق فقیر است و نه پروای لئیم است
بر حرف کج لاغر یاران خرده مگیر چه — زیرا نه بدن سالم ونی عقل سلیم است

ای شاهد مقصود سر از حجله بدر کن
عمریست که دل بر سر کوی تو مقیم است

بحر طوفانزا

ذیغم

بسوزد از جفا صیاد اگر مشت پر مارا
نگه دارد بگوئید حرمت خاکستر ما را
بگوئید اینقدر از جانب ما دلبر ما را
که برد این بازی طفلانهات هوش سر مارا
اساس پختگی را مایه هرجا علم فرهنگ است
نمیپرسد کس حیرانم، چرا ؟ دانشور ما را
بگرد خویشتن از نارسائی سخت پیچدیم
ازآن ترسم که این آتش بسوزد کشورمارا
بداغ نامرادی بیش از ین دیگر مسوزانم
بلطف و مهربانی خشک کن چشم تر مارا
بس است از خون پاک مردم محمد یده بدمستی
مریزانید دیگر آبروی سنگر ما را
میان بحر طوفانزای استعمار شرق وغرب
هدایت کن خدایا ناخدای خود سر ما را
بخون وشیرهٔ جان مرد سنگر دار پرورده
بیامرزد خدا فرزانه پرور مادر ما را
بدست مردم نااهل می بینم زمام کار
که می اندازد این اوضاع بفکر دیگر ما را
من ازبی اعتنائی های یاران بیم از آن دارم
(مبادا لاشخواری آشیان سازد پر ما را)

شام ۱۶ سرطان ۱۳۶۵
پشاور هشتنگری ذیغم



بپروازآی

عبدالسلام «پیمان»

ای کبوتر زیبا . ای سمبول صلح و صفا و ای پیام آور آزادی توده ها بپرواز آی ! تاریخ گذشتگانت را زنده کن، رسالت دیرینه‌ات را ادانما وظیفه ات سنگین است .

بپرواز آی ! پیام توده های اسیروی دفاع این خطه را به آزادگان جهان برسان و از وضع رقتبار و کشنده پلچرخی دهمزنگ وکشتن و بستن جلادان مزدور حکایت ها کن ، متوجه باش که مسوولیت خطیری بدوش تو است .

بپرواز آی ! پیام مبارزین سرسپرده و رزمندگان جانباز را که بر علیه دشمنان قسم خوردهٔ شان میرزمند بقدرت های جهانی عرضه کن و از مبارزهٔ عادلانه و برحق شان که بخاطر محو استبداد و تجاوز بیگانه براه انداخته اند صحبت ها کن . دقت کن که در ادای وظیفه دچار اشتباه نشوی .

بپرواز آی ! پیام آلوده بخون‌شهیدان گلگون کفن و کشتگان راه حق را که بمنظور نجات کشور از بند کمونیزم جهانخوار و وحشی‌جام شهادت نوشیده و افتخار عالی انسانی را نصیب شده‌اند به قانوندانان و سیاستمداران جهان پیشکش کن و از آرسان والا و مقدس آنها که اعلای کلمه الله‌وتحقق بخشیدن حاکمیت دین خدا(ج) در جامعه میباشد قصه ها کن .

بپرواز آی ! پیام پیران جولیده ، اطفال پدر مرده و مادران داغدیده را به بشردوستان جهان عرضه‌کن و از کشتارگاههای استالینی نظام جلادی‌این خطه وزنده بگور نمودن هزاران انسان بیگناه سخنی چند بر زبان آر ، زیرا تو بهترین و برگزیده ترین قاصد محرومان و ستمدیدگانی و همه برتو اعتماد دارند .

بپرواز آی ! پیام آوارگان مظلوم و بی وطن را که از ظلم و ستم جلادان قرن خانه و کاشانهٔ شان را ترک نموده و به سر زمین دیگران پناهنده شده اند به مسلمانان‌وپیروان راستین راه‌خدا(ج) برسان و از زندگی تأسف آور ورقتبار شان که با انواع رنج و تکلیف دست وگریبان اند آنها را آگاه ساز .

بپرواز آی ! پیام مردم مستضعف و بیدفاع افغانستان را که به‌گناه مسلمان بودن توسط طیارات بم‌افگن‌وسلاحهای مدرن روس کشته میشوند به جامعه ملل عرضه کن و این نامه را که از خون دل و اشک دیدهٔ یتیمان پدر مرده وبیوه زنان صحراماندہ رقم یافته است باصدای رسا و دلکش قرائت‌کن .

راهی راه . . .

هنوز سلول های وحشتناک زندان دهمزنگ کابل از مقاومت و ثبات‌این فرزند اسلام در برابر شکنجه ها و از «خلوت شب‌ها» نیایش‌ها ، «مناجات‌ها و «سوز یارب های» وی حکایت ها دارد. . .

هنوز سنگ ها و سنگر های مقاوم بدخشان ، حماسه های رشادت و دلیری دوایت قرماندهی این سلحشور و قهرمان را از یاد نبرده است . . .

و هنوز یاد صحبت ها و صمیمیت‌های‌این عزیز ترین یار و همدل و همراز دل خستگان «مظالم»موجود در سنگر ها ، سنگر ها و دفترها و دل شکستگان آفات و تحقیر شدگان مقامات شکوه و دربارهاء آرام‌بخشای دل های مجروح کسانیست که همواره نگران سرنوشت و آینده نهضت و انقلابند . . . .

و اکنون یک سال است که پیکر ایمان و این مهر از میان ما رفته است . . . ولی این رسم دیرینه پیشینیان است که باهم فرزانه نمایه در دوران حیاتش جفا نمائیم ، قدرش را نشناسیم ، کوچکش بشماریم ، زمینه های شگوفائی استعداد ، توان و لیاقتش را و امکانات‌رشد شخصیتش را آماده نسازیم، ارزش معنوی‌و نقش فعالانه اجتماعی اش را در روند جهاد و انقلاب نادیده بگیریم و در جامعه تحقیر و تضعیف اش نمائیم ، و نوع تهمت ها و ناسزا ها را نثارش کنیم و هر نوع وسایل را در جهت تجریدش از مردم بکار گیریم و بالآخره بعد از مرگ ! بلی ! بعد از مرگ ! برای‌او مرثیه بخوانیم و صفات و حسنات شخصیت اورا بزرگتر از آنچه بوده است بنمایانیم‌و در مدح و ستایش او بر یکدیگر پیشی گرفته و کار را به افراط ، مبالغه و غلو بکشانیم اشتباهات اش را نا دیده گرفته و خطا های آنرا نیز درشمار صواب ها قلمداد نمائیم و . . .

در نتیجه از آنان شخصیت های افسانوی و قهرمانان اساطیری ساخته و تاریخ را با افسانه آمیخته کنیم . . .

ولی آیا این درست است ؟

و این رسم هنوز هم باید تکرار گردد؟

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَلٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

بخون خفتگان سنگر حق

شهید عنایت الله

عنایت‌الله ولد عبد السلام مسکونه ولسوالی کوهستان بجهاد مقدس علاقه‌خاصی داشت ازینرو کوشش آن برین بودتابرای بهترو مؤثرتر ساختن فعالیت‌های جهادی اش به فنون و تاکتیک های جنگی آشنائی کامل داشته باشد برای تحقق این مأمول غرض آموختن فنون حربی شامل دورهٔ چهارم (ح،پ) جمعیت اسلامی افغانستان گردید.

بعد از فراغت (ح،پ) درسال ۱۳۶۲ جهت اشتراک در جهاد مقدس به کابل رفته و بعد از سپری شدن یکسال جهاد واپس به پشاور آمده‌در غند خالد (رض) اجرای وظیفه نموده و در سال ۱۳۶۳ دو باره با سائر برادران به‌سنگر های گرم وداغ‌جهادشتافتهو دراواخر سال ۱۳۶٤ واپس به پشاور مراجعت نموده و بعد از مدتی به قرارگاه جاجی اعزام گردید. ولی این برادر عزیزالقدر ما در حادثه انفجار مین که از تانک تخریب شدهٔ غرض استفاده جهاد مصروف بودند با سه نفر برادران دیگر جام شهادت را نوشیدند.

انا لله وانا الیه راجعون

۲

شهید ضابط عبدالبصیر

عبدالبصیر ولد بابه خان مسکونه ولسوالی سرخرود در سال ۱۳۶۱ از (ح پ)فارغ وبعدازفراغت در سال ۱۳۶۱ بجهاد مقدس رفته در سال ۱۳۶۲ بعد از مواصلتش از جهاد در کندک تعلیمی غند خالد بن ولید (رض) بصفت معلم استخدام شد. بعداً از کندک تعلیمی بقوماندانی تولی انضباط تبدیل و در پهلوی آن به صفت استاد استحکام نیز تدریس مینمود. در اواخر سال ۱۳۶٤ بصفت استاد قرارگاه جاجی تبدیل شد. باید تذکر داد برادر عزیز ما به جهاد مقدس نهایت شوق و علاقه داشت در طول دوره اجرای وظیفه هر سال به جهاد مقدس رفته یعنی در هر سال یکدفعه در منطقهٔ شینوار وغیره مناطق افغانستان به جهاد میرفت.

مع‌الاسف، این برادر مبارز و پر تلاش، در اثر انفجار بمی که در تانک تخریب شدهٔ روس های ملحد بدست آورده بود با سه نفر دیگرازبرادران که‌آنهانیز فارغان (ح،پ) بودندشهیدگردیدند.

۳

شهید بهرام بای:

بهرام بای ولد عوض بای باشنده کرنی سای ولسوالی شولگره درسال ۱۳۶۳ به جهاد مسلحانه آغاز وپس از شش ماه، بتاریخ ۲۳ قوس ۱۳۶۳ به عمر ۳۰ سالگی در منطقه قزل بلند ولسوالی شولگره با رادمرد تاریخ ذبیح‌الله شهیدیکجای به شهادت رسید یادش گرامی باد!

۴

شهید عبدالوارث

عبدالوارث ولد توکل شاه باشنده ولسوالی چهاردهی ولایت کابل جهت بلدیت به تکتیک های نظامی درسال ۱۳۶۰ شامل دوره سوم (ح ، پ) جمعیت اسلامی افغانستان و در سال ۱۳۶۱ از (ح، پ) فارغ گردیده بعداً به کابل رفته بعد از سپری نمودن یکسال جهاد مقدس در سال ۱۳۶۲ در کمیته نظامی و غند خالد بن ولید ایفای وظیفه مینمود ودرسال ۱۳۶۲ واپس به سنگرشتا فته و در اواخر سال ۱۳۶٤ به قرارگاه جاجی بصفت معاون قرار گاه مستقر شد . بالاخره این برادر گرامی در حادثه انفجار مین های بدست آمده از تانکهای تخریب شده کمونستها با سه نفر همرزمانش بشهادت رسیدند.

اناالله و انا الیه راجعون .

۵

شهید عبد الاحد :

عبد الاحد (حاجی محمد - اسم مستعار) ولد محمد عمر باشندهٔ کنر تندرک مزارشریف محصل صنف سوم پوهنځی زراعت ، در سال ۱۳۶۲ به صف مجاهدین راه حق پیوست. و بتاریخ ۱۰/٤/۱۳۶۳ در منطقهٔ چشمهٔ شور قریهٔ زاری به شهادت رسید .

انا لله و انا الیه راجعون

٦

شهید محمد افضل

ولد محمد نادر خان در سال ۱۳٤۲ در قریه مفرده دریک خانواده متدین دیده بجهان کشود در سال ۱۳٤۸ در مکتب ابتدائیهٔ مفرده در صنف اول شامل گردید و پس از تکمیل نمودن صنف ششم شامل صنف هفتم ابتدائیه نبیر یک بگرام شد و صنف هشت را هم از همین مکتب پائین رساند و درسال ۱۳۵٦ در صنف (۹) در لیسه بگرام شامل شد و تا صنف یازده هم مکتب را در همین لیسه بسر برد . بعداً از دست کمونستها ومزدورانش نتوانست که تعلمات خویش را مکمل کند چون زوق عشق با وطن ونیروی ایمان اش وی را اجازه نداد که آرام بنشیند همان بود که در سال ۱۳۵۸ با مجاهدین پیوست و علیه کفروالحاد تحت سرگروپی مولانا فاروق هفت ماه جهاد نمود و بعداً تحت قوماندانی سید حکیم مشهور به کمندر جهاد مسلحانه نمودو بعدآ در سال ۱۳٦۱ عازم پشاورشد. ودرسال ۱۳٦۲ دوباره عازم جبهه گردید وبعد از یکسال جهادمسلحانه باردیگر درسال ۱۳٦۳ عازم پشاور گردید بعد ازاخذ امتحان کانکور شامل (ح - پ) جمعیت اسلامی گردید .

تپله گاه شهید محمدافضل خان

به سن ۲۷ سالگی درسال (۱۳٦۰) دریک عملیات بدرجه رفیع شهادت نایل گردید .

وی درسال ۱۳٦۳ شامل (ح-پ) گردیده وپس ازفراغت درغند جاجی موظف گردید . وی باديگر همسنگرانش وظیفه خویش را بصورت درست وجدی انجام میداد چند بار بالای چونی جاجی عملیات ها انجام داد. و بعداً دریک بمبار دمان شدید بی رحمانه ملحدان پلیدروسی متجاوز به ساعت پنج بجه عصر مورخه ٦ رمضان المبارک (۱٤۰٦) هـ ق طیاره سوء یعنی جیت به سن ۲۳ سالگی به درجه رفیع شهادت نایل گردید .

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد

۷

شهید ملا محمد ظاهر

مرحوم ملا محمد ظاهر ولد جمعه خان درقریه کرنیسائی ولسوالی شولگره ولایت بلخ تولد گردید . وی یکتن از مجاهدین فعال وپر تلاش در راه حق بود . موصوف بتاریخ ۱۸-۱۲-۱۳٦۲ به اثر انفلاق مین توپ به شهادت رسید . روحش شاد ویادش گرامی !

اناالله و انا الیه راجعون .

-۸-

«شهید چهاری پهلوان»

برادر شهیدچهاری پهلوان‌ولد خدایقل مسکونه قریه جنگل آریغ ولسوالی آقچه ولایت جوزجان در سال ۱۳۳۰ دریکخانوادهٔمتدین متولد گردیده وعلوم‌دینی رادرمدرسه منطقه حاصل نموده وقبل ازکودتای ننگین ۷ ثور به‌وظایف دهقانی مشغول بوده وی‌درفن پهلوانی نیز شهرت داشت. موصوف درسال ۱۳۵۸ به جهاد مسلحانه علیه اشغالگران ومزدوران خود فروخته، درصف‌سایر برادران مسلمان خویش آغاز نموده وپس‌از گذشت زمان اندک نظر به فعالیت‌ها وفداکاری هایش درصحنه جهاد به صفت قوماندان چریکی منطقه انتخاب شد. وبعداً نظر به لزوم‌دید مجاهدین ومردم‌اهالی به‌حیث قوماندان عمومی جبهه شهید عبدالکریم انتخاب گردید برادر شهید چهاری پهلوان جهاد کفرشکن خویش رامدبرانه تااوایل سال ۱۳۶۰ باازبین بردن صدهاتن‌از ملحدین وانهدام چندین عراده تانک وسایط ثقیلهٔ دشمن ادامه داد. متأسفانه حین یکحمله بالای پسته اشغالگران، واقع بالا حصار اقچه مربوط ولایت جوزجان به تاریخ ۲۱ حمل۱۳۶۰جام شهادت رانوشید وبه کاروان شهدا ملحق شد.

اناالله واناالیه راجعون.

-۹-

شهید قربان نظر پهلوان

خلص سوانح شهید قربانظر پهلوان ولد خدای بردی مسکونه قریهٔ جنگل آریغ علاقداری مردیان ولسوالی آقچه ولایت جوزجان دریک خانواده فقیر و مستمند و در آغوش والدین مسلمان ومتدین‌درسال۱۳۰۶ دیده به جهان گشود.

تحصیلات ابتدائی خود را در مدرسهٔ دینی قریهٔ خویش انجام داده به علت ضعف اقتصاد خانوادگی نتوانست به تحصیلات خود ادامه بدهد.

بناءً سنین جوانی خود رابازربب کاری و دهقانی سپری نموده و به تمرین تدریب فن پهلوانی نیزاشتغال داشت بعد ازوارد شدن درین‌مسلک لقب پهلوان رانیزبرخود کسب‌نمود. درسال۱۳۵۸خود و سائر اعضای فامیلش‌دربرابر کفرو کمونیزم‌قیام‌نموده و به جهاد مسلحانه دست بردند.

او مبارزهٔ خستگی ناپذیر خودرا باشعاردر «مرگ یاپیروزی» ادامه‌داد برادر کوچکش شهید عبد الکریم پهلوان، بانی و آمرجبهه‌حوزهٔ آقچه قبلاً در یک نبرد رویا روی‌باملحدین در قریهٔ ارکلی ولسوالی اقچه دره ماه مبارک‌رمضان سال ۱۳۶۱ به شهادت رسید. بعد از شهادت عبدالکریم پهلوان، جبههٔ مذکور ازطرف امارت جمعیت اسلامی بنام جبههٔ شهید عبدالکریم پهلوان مسمی گردید. اماشهادت برادرش روحیهٔ اسلام دوستی وآزادی خواهی‌شهیدقربان‌نظر را دو چندان ساخت و جدی تر از اول به مبارزهٔ سرسختانهٔ خویش‌ادامه داد بعد از شهادت برادرش وی از طرف اقوام مجاهدین به صفت‌آمر جبهه شهید عبدالکریم‌پهلوان‌مؤظف گردید. برادر مجاهد در طول‌آمریت خویش‌چندین عملیات‌موفقانه‌را بالای اشغالگران و وطن فروشان انجام‌داد که فتح ولسوالی منگجک‌را میتوان یکی از جملهٔ آنها شمرد.

مجاهدین منطقه را متداوم به اتحاد و اتفاق تشویق نموده و اگر کدام اختلافات جزئی هم در بین مجاهدین بوقوع میآمدفورآآنرا باتوصیه های‌مدبرانهٔ‌خویش حل‌وفصل‌مینمود. وی که ازمدتی به اینطرف دست به هجرت‌زده بودمیخواست که‌باگروپی ازمجاهدین عازم منطقه گردد. به خاطر خدا حافظی بااقوام و برادران مهاجر خویش قبل از عزیمت به کمپ صوابی رفته بود که متاسفانه از طرف شخصی خودفروخته و خدا ناشناش بطور ظالمانه ای در وقت ادای‌فرض‌عصر در مسجدجامع فضل کمپ ۲ ترکمن به عمر ۵۸ سالگی به تاریخ ۳ - ۸ - ٦٤ به شهادت رسید. اناللهواناالیه‌راجعون.

-۱۰-

شهید رستم پهلوان

خلص سوانح شهیدرستم پهلوان ولد خدایقل مسکونه قریه جنگل آریغ علاقداری مردیان ولسوالی آقچه ولایت جوزجان در یک خانوادهٔ متدین و مسلمان در سال ۱۳۲۳ چشم به جهان گشود . موصوف و همه اعضای فامیلش بعداز کودتای ۷ ثور بر علیه اشغالگران قیام نموده درسال ۱۳۵۸ جهاد مقدس را آغاز نمو دند . چون وی رئیس فامیل بود در اثر فشار روزافزون وطن فروشان بعد از طی پنج سال جهاد ، با فامیل خودبه پاکستان هجرت نموده وخود من حیث سرپرست فامیل دراینجا بوده و برادرانش در منطقه مصروف فریضهٔ جهاد هستند که از جمله برادرانش چهاری پهلوان به صفت قوماندان عمومی جبهه شهید عبدالسکریم میباشد .

شهید رستم پهلوان از طرف شخص خود فروخته و وطن فروش در کمپ صوابی بعد از اداء فریضهٔ نماز عصر در صحن مسجد، به عمر ۴۱ سالگی به تاریخ ۳ - ۸ - ۶۴ به درجه رفیع شهادت نایل گردید .

انالله و انا الیه راجعون .

روحش شاد و یا دش گرامی باد !

-۱۱-

شهید محمد آصف

شهید محمد آصف فرزند حاجی محمد طاهر در سال ۱۳۴۱ در قریهٔ دلخکی ولایت سمنگان در یک خانوادهٔ متدین ومسلمان دیده بجهان گشود با توجه و غمخواری والدین گرامی اش در سال ۱۳۴۹ شامل مکتب ابتدائیه گردید تا صنف هشتم تحصیل خویش رابدرجهٔ عالی بپایان رساند . نظر به عشق و علاقهٔ که به علم و معرفت داشت در ماه سنبلهٔ ۱۳۵۷ شامل لیسه زراعت فراه شد چون در ماه ثور ۱۳۵۷ کودتای ننگین ثور توسط روسها در افغانستان بوجود آمد و فعالیت مجاهدین نیز افزود شد بنآء برادر شهید در این مرحله آرام ننشسته با برادران مجاهد ارتباط حاصل نمود بعد ازگذشت یکسال در لیسهٔ زراعت ولایت فراه صحنهٔ فعالیت را در آنجا به خود تنگ دانست در سال ۱۳۵۸ خود را به لیسهٔ زراعت ولایت بلخ نقل مکان نمود و در آنجا با برادران مجاهد مدرسهٔ عالی اسدیهٔ بلخ ارتباط گرفت بعد از گذشت یکسال فعالیتهای برادر شهید توسط عمال خودفروختهٔ روسها کشف گردید قبل ازینکه توسط کی،جی،بی دستگیرشود خودرا به مجاهدین ولایت سمنگان رسانیده دست به سلاح برد و جهاد مسلحانه را آغاز نمود و بالاخره در اواخر برج سنبلهٔ ۱۳۶۱ به اثر کمین گیری روسها وعمال خود فروخته باندجبههٔ ملی بی پدران با دو پسر کاکا و یک مامایش جام شهادت نوشیدند.

«روحشان شاد و یادشان گرامی»

-۱۲-

شهیدکینجه :

شهید کینجه ولد محمد رحیم از قریه خبره ولسوالی آقچه و لایت جوزجان بیست و پنج سال قبل در یک خانوادهٔ متدین وفقیر چشم بهجهان کشود واز آوان طفلی آثارشهامت و شجاعت در سیمایش مشاهده میشد تحصیلات ابتدائی خودرا در قریه خویش بهپایان رسانید و به اثرضعف اقتصاد و مشکلات نتوانست به تحصیلات خود ادامه بدهد بعدازبوجود آمدن حکومت منفور کمونستی در کشور مستقیماً بهصف جهاد پیوست خدمت شایانی نمود تااینکه دریک برخورد رویا روی دشمن درقریه کون بقال که در یک کیلومتری شرق مرکزولسوالی آقچه قرار داشت مورخ ۲۸ اسد ۶۳ بهشهادت رسید .

روحش شاد و یادش گرامی

انالله وانا الیه راجعون

۱۳

شهید صوفی عبد الغفار

شهید صوفی عبد الغفار پسر سعید مراد باشندهٔ گذر شاه رحیم ولسوالی خلم (تاشقر غان) ولایت سمنگان بیست وهشت سال قبل از امروز در یک خانوادهٔ متدین وعلم دوست دیده بجهان کشود نظر به ذوق و علاقه ای که والدین اش به علم و معارف داشتند خوا ستند که فرزند شان را نیز شا مل مکتب نمایند و همان بود که در خورد سالی صوفی عبدالغفار را در مکتب ابتدائیه جهان نمای ولسوا لی خلم (تاشقر غان) شامل نمودند که باموفقیت تام ابتدائیه را پایان رسانید.

در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی برادر شهید مان متعلم صنف هشتم بود و یکتن از کمو نستان مربوط گروپ پلید گروه کار که درآن صنف ساینس را تدریس مینمود برادرمظلوم مان را طی دسیسه ای بجرم مسلمان بودن به نقل متهم نموده ، ازامتحان محروم ساخت ، اما برای این شهید مظلوم جزئی ترین مأیو سیت رخ نداد . برادر صوفی عبد الغفار از ابتداء با برادران مسلمان در تماس بوده و تنظیم شده بود نظربه لیاقت و اهلیت که داشت از صنف اول الی یازد هم اول نمره بوده ، در سال ۱۳۰۶ از مکتب ابتدائی جهان نما فارغ و به لیسه زراعت ولایت بلخ شامل گردید نظر به اخلاق نیکو و حمیده که داشت همه هم صنفان اش او را دوست میداشتند و احترامش می کردند .

برا د ر شهید متعلم صنف یاز دهم لیسه ز را عت بود که متجا وزین روس به میهن عزیز مان بیشر مانه حمله ور شد ازینکه این برادر قبلاً نیز ازعملکرد های این جانیان آگاهی کامل حاصل نموده بود جهاد را بالای خویش فرض عین دانسته و در صف برادران مجاهد اش پیوست وبه قیام مسلحانه آغاز کرد و در سال ۱۳۶۰ یکمرتبه عازم دولت اسلامی پاکستان گردیده ، در سال ۱۳۶۱ نظر به ذوق و علاقه ای که بجهاد اسلامی داشت دوباره بصوب سنگر- های جهاد عزیمت نمود .

و بالآخره در یک عملیات رو- یا رو ئی با دشمن متجاوز در سال ۱۳۶۳ جام شهادت نوشید و به آرمان نهائی خویش نائل آمد .

انا لله وانا الیه راجعون

(یادش در د ل ها زنده و راهش مستدام)

۱۴

شهید نظرگل

مرحوم نظرگل ولد حبیب‌الله درقریهٔ کنگوری ولسوالی شولگرهٔ ولایت بلخ متولد گردیده وپس از کودتای ننگین کمونست هابه جهاد مشغول وباری در جریان یک‌عملیات مجروح شده وغرض معالجه‌وتداوی به پاکستان رفته ودر جریان تداوی جان‌به‌جان آفرین تسلیم‌وبه شهادت رسید انا لله وانا الیه راجعون تاریخ شهادت‌این‌مجاهدعزیز ۲-۲-۱۳۶٤ ثبت گردیده است . روحش شاد و یادش گرامی باد !

۱۵

شهید محمد یوسف

مرحوم‌محمدیوسف ولد مولوی محمد ابراهیم در سال ۱۳۲۹ در گذر مسجد قلندر شهر مزار شریف متولد گردیده

در سال ۱۳۰۲ شامل‌حربی شوونځی گردیده بعد از فراغت تا سال ۱۳۰۸ بحیث ضابط عسکری ایفای وظیفه مینمود . بعداً به صفوف مجاهدین راه حق پیوست . مدتی در شیوه‌کی و بینی حصار کابل‌مشغول جهاد بود ـ بعد ازان‌به‌مزار شریف رفت و مدت یک‌و نیم سال باکمال رشادت به جهاد ادامه داد تا اینکه طی یک حملهٔ وحشیانه روسها بتاریخ ۱۹-۱۲-۱۳۶۱ د ر منطقهٔ مارمل به شهادت رسید.

انا لله و انا الیه راجعون

۱۶

شهید ضابط عبدالرحیم

ضابط عبدالرحیم فرزند اسمعیل‌خان بیست وشش سال قبل از امروز در قریه عزیز آباد مزار شریف در یک خانواده متدین وعلم دوست دیده به جهان کشود . و دورهٔ ابتدائی را درابتدائیهٔ نادرشاهی به پایان رساند ودوره متوسطه را در لیسه باختر مزارشریف سپری کردوعلاقه‌زیاد یکه به نظا می دا شت در حربی‌پوهنځی کابل شامل گردید محصل حربی پو هنتو ن بود که رو س های جنایتکار وایادی مزدور وفرومایه‌اش بالای کشو ر مستقل ما افغا نستان یورش‌بردند. ضابط صاحب‌عبدالرحیم شهید جهاد را بالای خود فرض دانسته تحصیل را ترک کرد در ۱۳۵۹ عازم سنگرهای افتخار آفرین حق علیه باطل گردید . همدوش برادر قوماندان گل محمدخان وداکتر عباداللہ شهید شروع به‌فعالیت نمودند اخلا ق نیک وحمیدهٔ ضابط عبدالرحیم خان‌قلب‌تمام همسنگرانش را تسخیر کردهبود ودر سال ۱۳۶۰ بایک گروپ برادران مجاهد عزم کشور اسلامی پاکستان گرد ید . در سال ۱۳۶۱ دوباره عازم سنگر های افتخار آفرین حق علیه باطل گردید و چندین عملیات‌موفقانه‌بالای قوای ملحد وکمونست ها انجام‌داد. بر علاوه که در عملیات ها علیه غلامان‌حلقه بگوش روس ها اشتراک میکرددرسروسامان دادن جبهه‌زحمت های زیادی را متحمل گردید و خصوصاً درقسمت قرارگاه کوهی‌توجه زیاد نمود و شخصاً نزد ذبیح‌الله شهید رفته وبعضی تعلیمات ضروری را فراگرفته ، وبالآخره بتاریخ ۹حمل ۱۳۶٤ قوای روس و مزدو ران کثیفش بالای غند قرار گاه کوهی حمله نمودند ومدت هشت شبانه‌روز جنگ ادامه داشت و بنابه پایان پذیرفتن مهمات ، این برادر مجاهد و مبارز بابیست‌وپنج تن ازهمسنگرانش بتاریخ ١٤ حمل ١٣٦٤ به‌شهادت رسیدند . اناالله وانااالیه راجعون .

« روحشا ن شا د و یاد شان گرامی باد »

۱۷

شهید جان‌محمد

شهید جان محمد فرزند خال محمد درسال ۱۳۳۷ هجری شمسی دریک خانواده مسلمان و متدین در قریه زیرشیخ علاقه داری کلسفکان‌ولایت تخار چشم به جهان کشود شهید جان‌محمد بعد از سن ۸سالگی‌درمدرسه به تعلیمات خصوصی مشغول، و بعد از فراگیری کتب دینی در سال ۱۳۵۹ بجهاد مسلحانه علیه دشمن عالم بشریت (روسها ی متجاوز) شتافت

بالآخره حین یک عملیات قاطع وفیصله کن بتاریخ ۲۵حوت ۱۳۶۱ هجری شمسی بالای‌پوسته های‌علاقه داری کلفگان با قوماندان خود (کمال‌الدین شهید) بجوار رحمت حق پیوست ، روحش شاد و یادش در خاطره ها گرامی باد .

انا لله وانااالیه راجعون

۱۸

شهید نورمحمد

برادرشهید‌یتیم محمد نورپهلوان ولد بای نظر در سال ۱۳٤۲ چشم به جهان کشود این برادر یتیم به اساس مشکلات فامیلی که داشت نتوانست به تحصیلات خود ادامه بدهد .

اما به جهادعلیه‌دشمنان اسلام علاقهٔ خاص نشان میداد موصوف به اثر مریضی که عائد حالش گردیده جهت تداوی عازم پاکستان گردید متأسفانه درعرض‌راه تری‌منگل توسط یک عده منافقین در نقاب نهفته که گماشتگان شیطان بودندبسیارناجوان مردانه به قتل رسیده جام شهادت را نوشید

انالله وانااالیه راجعون

۱۹

شهید گل محمد

شهید گل محمد فرزند برومند محمد عظیم باشنده قریه فلاخ‌خور چهارسده مربوط چغچران مرکز ولایت غور، در سال ۱۳٤۰ دریک خانوادهٔ متدین چشم‌به دنیا‌گشود ، زمانیکه‌هیولای کریه ومنفور حکومت الحاد کمونیزم توسط‌خرس‌قطبی‌زمان ، تره‌کی خائن به مملکت عذاب دیدهٔ ما سایه افگند ، با طلوع جهاد از کوه پایه های غرور آفرین افغانستان گل محمد شهید نیز از پیش قراولان این سنگر توحید بود ، این جوان رسالت مند و همیشه درسنگر به خون خود تعهد بسته تا امحای کامل کفر و الحاد از سر زمین اسلامی خود، جهت اعلای کلمة الله برزمد،شهید گل محمد جوان مبارز و نستوه ، بدون خستگی ، پروانه وار به‌استقبال خون‌وشهادت می شتابد . بامردانگی تفنگ بدست‌میگیرد و در هر سنگری جهاد بابرادران هم رزمش در مقابل ارتش‌ملحد روس خون آشام به مقابله میپردازد . در این اواخر که روسان زبون و شکست خورده و غلامان گوش‌به فرمان شان می‌خواهند، یکبار دیگر سر زمین عذاب دیدهٔ غوریان را زیر بمباردمان شدید خویش قرار دهند، و به گمان کاذب شان‌مذبوحانه تلاش می کنند که بزور‌بمباردنمودن سر شیرمردان‌را به درگاه طاغوتی‌خود خم نمایند ، روی همین پلان خام ور ذیلانهٔ خود با استفاده ازطیارت گن شپ و توپ دار وجت ها از چهارسده تا شهرک و از تیوره تا تولک را زیر بمباردمان شدید قرار داده، درین بمباردمان تلفات سنگین به قرا وقصبات ولایت غور علی‌الخصوص چغچران وارد ساخته، و بسیاری‌ازبرادران‌درین بمباردمان‌ها جام شهادت را سرمی کشند،که یکی از این فدائیان ایثار گر اسلام برادر شهید مان گل محمد است‌که با چهارتن دیگرازرزمنده گان اسلام بتاریخ ۲۵دلو ۱۳٦٤ مردانه جان باخته و به رفیق اعلی پیوسته و با خون‌خویش خط مبارزات مارا رنگین‌تر ساخته .

انالله و انا الیه راجعون

روحش شاد و راهش مستدام باد

۲۰

شهید محمد نبی

شهیدمحمدنبی‌ولدمولان‌ازقریهٔ‌سوقانی‌ولسوالی‌پشتون‌کوت‌ولایت فاریاب درسال ۱۳۳٦ دریکخانواده مسلمان ومتدین متولد گردیده چون علاقهٔ خاص به جهاد داشت بابه وجود آمدن حکومت ملحد کمونستی در کشور به صنوف مجاهدین پیوست .

وی در چندین عملیات اشتراک ورزید و شهامت قابل ملاحظهٔ از خود نشان داد بالآخره در طی یک عملیات شدید مورخ لیل۱۹/٤/٦۳ بالای حوزهٔ پنج مرکز فاریاب باز بین‌بردن چندین تن از مزدوران و اجیران روسی این برادر مجاهد به شهادت رسید و بجوار رحمت ایزدی پیوست .

روحش شاد و یادش گرامی !

انالله وانا الیه راجعون .

۲۱

شهید حاجی‌محمدخان

شهید حاجی محمدخان ولد جمعه‌خان مسکونه قریه سنگ لشم علاقه‌داری چال ولایت تخار در یک خانوادهٔ متدین و خداپرست در سال ۱۳۳۱ بدنیا آمد نظر به مشکلات خانوادگی موفق به آموختن تحصیل نگردید و با مردمان نیک ، روحانیون و اهل قریه علاقه خاصی‌داشت و بالآخره‌با به‌میان آمدن حکومت کمونستی در کشور عملاً داخل جهاد گردید و در جبهات علاقه داری‌چال ، ورسج بنگی وغیره مناطق در برخورد های مسلحانه علیه کمونستان اشتراک ورزیدمتأسفانه درعرض راه پاکستان توسط یک تعداد منافقین به شهادت رسید .

انالله واناالیه راجعون .

راهش مستدام باد

۲۲

شهید ده ملاعبدالرحیم

از ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب در سال ۱۳۳۰ در یک خانواده فقیر ومتدین متولد گردیده چون پدرش علاقه خاصی که‌به‌علوم اسلامی داشت برادر موصوف رایکی از مدارس جهت فراگرفتن تحصیل شامل نمود.موصوف بعد ازفراگرفتن علوم دینی تا اندازه قدرت وتوانش بابمیان آمدن کودتای ننگین ثور با سایر علمای منطقه‌جهت بیداری مردم ومحیط و تشویق شان در راه جهاد ایشان‌رامتوجه مسؤلیت‌شان می‌ساخت در اول حمل سال ۱۳۵۹ قیام‌مردم مسلمان شیرین تگاب تحت قیادت این برادر مبارز مولوی عبد الغفور به وقوع پیوست‌برادر ده‌ملاعبدالرحیم سهم فعال درحصه داشته‌که رشادت وقهرمانی های زیادی از خود نشان داد .

در سال ۱۳٦۰ به پاکستان هجرت نمود و بعد از مدتی واپس‌به سنگر جهاد شتافت ، دوسال بحیث قوماندان د ر منطقه به وظیفه مقدس جهاد مشغول وبعداً بحیث قوماندان عمومی شیرین تگاب تعیین گردیدودرطول مسؤلیت خویش‌خدمات شا یا نی از خو د نشا ن دا د ه برخوردهای مؤثری با دشمنان دین ووطن کرده وضربات کوبنده را بر دشمن وارد آورد ، متأسفانه در سال ۱۳٦٤ طی برخورد رو یا روئی بارو سهای‌متجاوز جام‌شهادت‌نوشید .

۲۳

شهید تاج محمد :

شهید تاج‌محمدولد تور محمد متولد سال ۱۳۳۷ ، هجری شمسی در قریه زیرشخ علاقه‌داری کلفگان ولایت تخار دیده به جهان کشود در سن ۹ سالگی نزد امام مدرسه قریه مذبور کتب دینی وتعلیمات ابتدائی را فرا گرفت ،درآوان‌جوانی با برادران با ذرک ومسئول همیشه در تماس بوده ودر شروع جهادعلیه روس های‌بیدین به صفوف برادران مجاهد خود پیوست،ازخود شجاعت کم نظیری نشان داد وبعداز ضربه زدن به روسهای حیوان صفت و غلامان فرومایه شان ،دریک‌عملیات رویا روی بادشمن بتاریخ ۲۰-٤-۱۳٦۲- جام شهادت را نوشید .

(انا لله و انا الیه راجعون)

۲٤ .

شهید عبدالواحد !

عبدالواحد ولد حاجی خدای‌نظر درسال ۱۳۳۵ درقریهٔ نگاری مربوط ولسوالی نهرشاهی‌ولایت بلخ متولد وکسب‌وپیشه اش دهقانی بود بعد از آغاز جهاد مسلحانه‌علیه کفار روسی وداخلی ، موصوف به صف جهاد پیوست وشهکاری ها ورشادت های کم نظیری ازخود نشان داد بالاخره بتاریخ ۱٦-۱-۱۳٦۳ طی نبرد خونین با کفار،بادوتن همسنگر - انش یکجای بەشهادت رسید .

روحش‌شاد ویادش گرامی باد !

۲۵

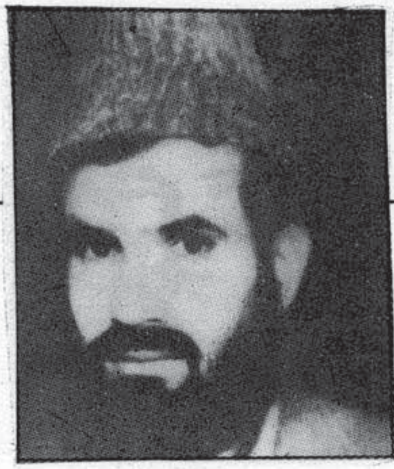
شهید ایشان شاه محمد :

ایشان‌شاه محمد ولدایشان‌امان‌الله درسال ۱۳٤۱ در گذر چغدک شهر مزار شریف تولد یافت . تاصنف یازدهم لیسهٔ باختر به تحصیلاتش ادامه و همزمان با اعلان جهاد علیه کمونست ها ، به صف مجاهدین اسلام پیوست . مدت سه‌سال باکمال رشادت و ایثارگری به جهاد مشغول بود بالآخره بتاریخ ۲۰/٤/۱۳٦۲ درمنطقهٔ چغدک در حوالی ساعا ت سه‌و نیم روز ، طی برخورد شدیدی با کفار ، به شهادت رسیده روحش به رفیق اعلی پیوست .

یادش گرامی‌باد !

انا لله وانا الیه راجعون

١



٢



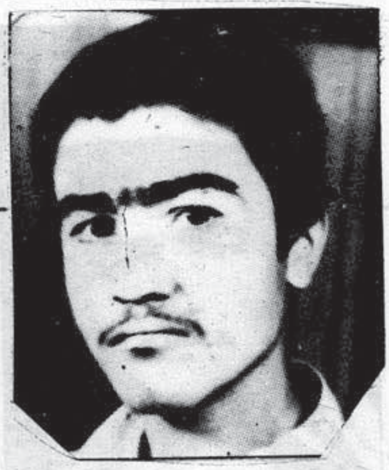
٣



٤



٥



٦



٧



٨



٩



۱۰



۱۱



۱۲



۱۳



۱٤



۱٥



۱٦



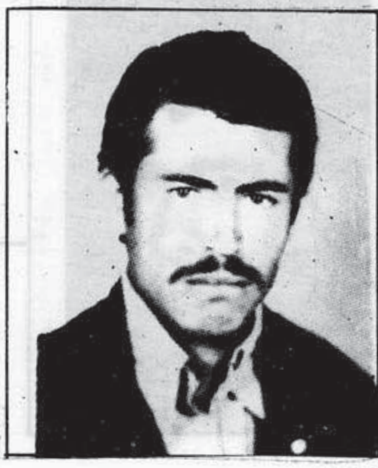
۱۷



۱۸



١٩



٢٠



٢١



٢٢



٢٦



٢٣



٢٤



٢٥



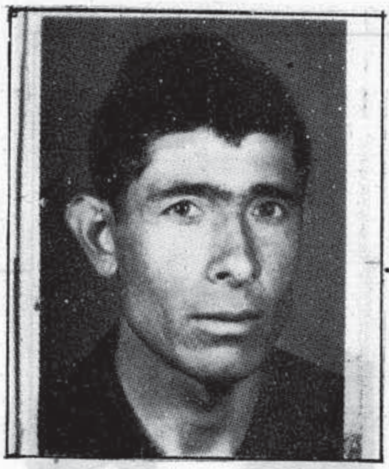
٢٧



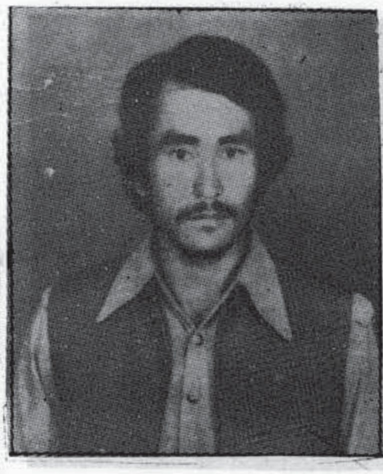
٢٨



٢٩



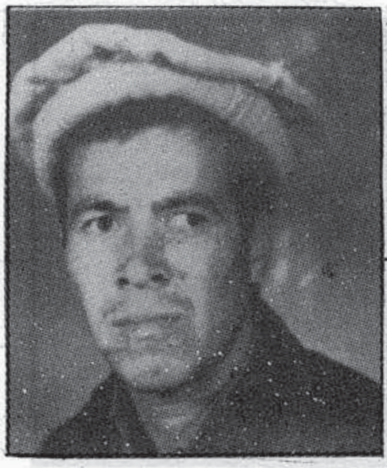
٣٠



٣١



٣٢



٣٣



٣٤



۲۶

شهید احمد جاوید

شهید احمد جاوید فرزند معلم محمد صابر مسکونهٔ قریهٔ حق نظر ولسوالی خلم (تاشقر غان) ولایت سمنگا ن بوده ، این طفل معصوم طوریکه چهره اش نما یانگر واقعیت است ازبدوی جهاد اسلامی درمنطقه در حا لیکه سن اش بسیار کو چک بود وقتی سلاح را در لزد خویشا ـ وندان اش مشاهده مینود شوق زیاد داشت تااو نیز سلاح بردوش داشته باشد . چرا که خواسته هر طفل افغان چنین است و همان بود که والد محترم اش تفنگچه ای رابرایش گرفت و در فیر کردن آن فوق العاده مهارت داشت و همیشه میخواست تا با برادران مجاهد در سنگر برود اما ازینکه سن اش بسیار خورد بود والدین اش مانع می شدند .

و همان بود که بتاریخ ۲٦ عقرب سال ۱۳٦۳ هجری شمسی روسهای متجاوزبا لای ولسوالی خلم حمله ور شدند و در اثر فیر هاوان آن جانیان قرن این طفلک معصوم جان بجان آفرین تسلیم نمود و بدرجهٔ رفیع شهادت نایل گردید روحش شاد و یادش گرامی

(انالیه وانااليه راجعون)

۲۷

شهید ملامحمو د خا ن

شهید ملامحمود خان ولد حق‌بردی درسال ۱۳۳۰ دریکخانوادهٔ مسلمان متدین و علم دوست در قریه بولکرار حستتال مرکز ولایت‌بغلان تولدشد دارای اخلاق‌حمیده‌وپهلوان شجاع بو د به مجرد تشکیل جبهه اسلامی حستتال در سال ۱۳۵۸ به صف رزمند گان اسلام شامل ومردانه درمقابل روس‌هاومزدوران شان‌بخاطر اعلای کلمةالله وآزادی میهن عزیز خویش افغانستان بهجهادمقدس‌ادامه داد درچندین‌برخوردهاازخودشهامت زیادنشان دادموصوف‌بالآخر ه دریک نبرد ده ساعته باروس ها وگماشتگان وطن فروش آن ها درمنطقهٔ حستتال قریه حاجی شاهین‌بعد از آنکه‌چندین تن از مزدوران روس رارهسپارجهنم سا خت .

با دوتن‌از همرزمانش بنام حبیب‌الله پهلوان ولد حاجی شاهین و عبدالرشید و لـد سلیما ن د ر ۱۰ / ۹ / ۱۳٦۱ بدرجه رفیعهٔ شهادت‌نائل‌شد.اناللهواناالیه‌راجعون.

وهمچنان به تعداد هفده ۱۷ نفر مجاهدین سربکف‌ازقریه‌جرقشلاق جبهه حستتال دریک تهاجم‌وتلاشی شوروی و مزدوران شا ن بتاریخ کفربه شهادت رسیده اند که اسمای شان قرار ذیل است :

۱ ـ ملا احمد اخوند ولد عبدالستار
۲ ـ عبدالحی ولدملابابه خان
۳ ـ عبدالشکور ولد ملابا به خان
٤ ـ محمددین ولد امام‌خان
۵ـ عبدالوهاب ولد رحمن قل
٦ ـ تـا ج محمد ولد سمند ر
۷ـ قر با ن ولد حاجی عبدالهادی
۸ـ عبدالنظر ولد عطابازار
۹ـ محمداکبر ولد حاجی عبدالرشید
۱۰ـ جمعه‌خان ولد رئیس‌بیک
۱۱ـ محمدشریف ولد محمدکریم
۱۲ـ اوازمحمد ولد جمعه‌خان
۱۳ـ ملا گل‌بای ولد رحمن قل
۱٤ـ حاجی عبدالرحیم ولد کوچر
۱۵ ـ محمدابراهیم ولدکوچر
۱٦ـ خان‌محمد ولد عبدالجلیل

۲۸

شهید حاضرگل

شهید ورور حاضرگل دمجاهد گل‌محمد خلیل زوی په ۱۳٤۱ کال دپکتیاولایت‌دځاځی میدان دولسوالی دتوتک په‌کلی کی زیږیدلی پښتنه خلیل منگل‌دی، ده د باک په‌لیسه‌کی ترځلورم ټولگی پوري لوست کړی ، خوچی په‌گران هیواد افغانستان کی دروس غلامانو خلقیانو او پرچمیانـو

دڅور دخوږی کـودتاپه کولو سره قدرت ونیونود دوی ټوله کوږنی دجهاد په‌سنگر کی ودریده اوله ده څخه هم‌تعلیم پاتی شو ، دی‌له خپل مجاهد پلار سره په‌جهادي چاروکی دیوپیاوړي مرستیال په‌توګه ودرید اوچی دځوانی مرحلی ته‌ورسیدنوخپل زیات وخت به‌یې‌له مجاهدینو سره‌په مرکزکی تیراوه ، ورو ورو دټولو وسلو په‌استعمال پوهشو آن‌تردی چی په‌توپ ویشتلو اوراکټ ویشتلو کی یې‌زیات مهارت پیداکړی .

شهید حاضر گل دښو اخلاقوپه لرلوسره په‌ډیر لږوخت کی دخپل مرکز دمجاهدینو په‌زړونو کی ځای ونیو اوچی‌کله به‌ده کورته دتللو اراده وکړه نودمرکز مجاهدینو به‌په پوه اوبله پلمه دکورڼ له‌تګ څخه پښیمانه کړ

شهیدحاضر گل ته‌خپل پلار د۱۳٦٤ کال دسنبلی په‌میاشت کی واده وکړ ، خوده چی‌کوم‌خوند او کیف دجهاد په‌سنگر کی‌لیدلی وهه بل‌ځه‌کی‌یی‌نه‌شوموندلی‌نوځکه‌دغه‌کار هم‌ده دجهاد په‌مینه کی‌کمښت رانه‌وست .

شهید حاضرگل څه‌ناڅه په‌لسو سترو عملیاتو اوزیات شمیر چریکی عملیاتو کی‌ګډون کړی دی اوددین اووطن ناولی دښمن ته‌یی‌زیات مالی اوځانی تاوانونه رسولی دی .

په ۱۵/۱۰/ ۱۳٦٤ نیټه‌کاله چی‌حاضرگل دجهاد له مرکز څخه دځینو موادو داکمال له‌پاره کورته راغلی‌ونو په لارکی ددوی سپرلی موټر په‌ځغه‌بم وچاودید چی‌ددین او وطن‌دښمنانو ورته ایښی‌و چی‌ددغی دردوونکی پیښی په‌نتیجه کی‌څلورتنه په‌شهادت‌ورسیدل چی‌په دغوشهیدانو کی‌یوحاضرگل هم‌و.

انالله واناالیه راجعون

۲۹

طلب الدین شهید :

طلب الدین شهید فـرزنـــد حاجی نصرالدین در سال ۱۳۳۱ در قریهٔ کوکجر ولایت سمنگان دریک خانوادهٔ متدین چشم بجهان کشود تا اندازهٔ علوم دینی را فرا گرفت و با روی کار آمدن رژیم کمو نستی تره‌کی به جهاد مسلحانه آغاز نمود چون ابتدأ جهاد افغا نستان بود با یک تبر دست داشته خویش سه تن از عساکر روسی را مردار نمود و سه میل کلیکوف را با یک قبضه تفنگچهٔ « تی تی » به غنیمت گرفت و بعداً توسط تفرچهارم روسها توسط پرتاپ بمب دستی با دو تن از همسنگرانش بـه عمر ۲۸ سالگی در ۳۱ جوزای ۱۳۵۹ جام شهـادت نوشید .

یادش گرامی و راهش مستدام

۳۰

شهید قوماندان کمال‌الدین:

شهید کمال الدین متخلص «عالمیار» فرزند طوره بای درسال (۱۳۳۰) هجری شمسی درقریه چنار کنجشکان‌علا قه داری کلفگان ولایت تخار بەیک خانواده مسلمان وخداپرست پابه‌عرصه هستی نهاد . درسن ۸ سالگی شامل مکتب‌ابتدائی چنار گنجشکان گردیده وبعد ازفرغت دورهٔ ابتدائیه ، بعلت نامساعد بودن وضع اقتصادی نتوانست تحصیلات خودادامه‌بدهد ، بناء خدمت والدین مسلمان‌خود مشغول گردید .

کمالدین شهید جوان بادرک وبامسؤلیت‌بود درسال۱۳۵۲ , بصف برادران‌مبارزش‌پیوست‌وهمیشه‌درمقابل ملحدان جبهه‌گیری قاطع داشت در سال ۱۳۵٦ بخدمت عسکری اعزام گردید ودرسال ۱۳۵۷ باېمیان آمدن حکـومـت مارکسستی در کابل فوری ارتباط خودرا بابرادران قایم نموده و درعملیات بالاحصار چندول سهم بارزداشت امااحساسات اوموصوف را نگذاشـت مخفیانـه فعالیـت نماید ، مزدوران بی‌ماهیت ازفعالیت این برادر آگاه شد وقصددستگیری کمال الدین شهید رانمودند ، ازآن‌جافرار ویه صفوف مجاهدین جانباز پیوست ،

بعدازنشان دادن فعالیت وشجاعت اش درصفوف مجاهدین سمت قوماندان گروپ کندک خالد راکسب کرد ، ودرهمه عملیات هایش ابتکارعمل از خودنشان میداد .

قوماندان کمال الدین شهید درفیرراکت اندازمهارت خاص داشت !اولین بار درولسوالی رستاق توسط راکت R.P 7 .G سه عراده تانگ های غولپیکر روسهای بیدین که باتمام سرنشینانش طعمه حریق شدند ، وهمچنان تانک ها ونفرات بیشمارروسهای بیدین وغلامان حلقه بگوش شانرا ساحات ولایت تخار وو لسوالی فرخار ، وعلاقه داری کلفگان وو لسوالی کشم طعمهٔ آتش وروانه جهنم ابدی نموده است به اندازه‌ی عملیات مذکور بالای قطار روس‌ها درشاهراه تخار وبدخشان تاثیر انداخته بود که شاهرای تخاروبدخشان رابنام جاده مرگ مسمی نموده بودند .

بالآخره دریک عملیات قاطع وفیصله کن برای آزادساختن علاقه داری کلفگان در ۲۰ حوت ۱۳۶۱ هجری شهادت را نوشیدودارالفنارا وداع گفت .

(انالله وانااليه راجعون)

۳۱

محمد ظاهر شهید

محمد ظاهر ولد غلام حضوث در قریه کفش علاقه داری چار کنت متولد گردیده درسال۱۳۰۸ درجهاد مسلحانه شرکت ورزیده و مدت سه سال به جهاد ادامه داد و بالاخره حین عملیاتی در منطقه گادرک در حالیکه شدیداً مجروح شده بود به اسارت قوای کفر در آمده پس از سپری نمودن یکسال در زندان بسن (۳۰)سالگی درسال ۱۳۶۱ توسط کفار بشهادت رسید روحش شاد و یادش گرامی باد !

۳۲

شهید عبدالفتاح

عبدالفتاح ولد محمد سرور با شنده ولسوالی آقچه ولایت جوزجان که بعد از مواصلت از آقچه بنا بر علاقهٔ خاصیکه به جهاد مقدس داشت برای بلد یت به تکتیک های حربی شامل دوره ششم(ح ، پ) جمعیت اسلامی افغانستان گردیده بعد از فراغت از(ح ، پ) در سال ۱۳۶۰ د ر قرا رگاه جا جی استخدا م گردیده و در آنجا وظایف محوله را با کمال صداقت انجام میداد .

موصوف در حادثه انفجار مین های که از تانک تخریب شده بدست آورده بودند جام شهادت را نوشید . روحش شاد باد .

اناللهواناالیه‌راجعون.

۳۳

صوفی گروشاه شهید

مرحوم گروشاه‌شهیدولدحاجی کیچه‌بای در سال ۱۳۳۱ در قریه لنگر خانه ولسوالی نهرشاهی ولایت بلخ تولد یافت .تحصیلاتش را تا صنف هشتم ادامه داده وبعدبنابرمشکلاتی رشته تعلیم را رها نموده وبه شغل دامپروری ودهقانی اشتغال ورزید از بدو کودتای ننگین کمونستی در وطن عزیز ، صوفی گروشاه دست به جهاد مسلحانه زد و در استعمال راکت R.P.G7 مهارت داشت و موصوف طی عملیات مختلف ضربات سهمگین بردشمن وارد آورده و دهها تانک ووسایل نقلیه دشمن را منهدم ساخته است . مرحوم صوفی گروشاه دراول ماه قوس ۱۳۶۲ طی یک بر خورد خونین بادشمنان دین و وطن درعرض راه تنگی مارمل ومزارشریف به شهادت رسید روحش شاد ویادش گرامی باد.

۳۴

شهید عبدالحفیظ

شهید ضابط عبدالحفیظ متخلص به «وفا» فرزند بدل محمد در سال۱۳۳۶ در قریه شاهمری ارگو دیده به جهان کشود به سن هشت‌سالگی شامل مکتب میر محمد هاشم ارگو گردید بعد از فراغت‌ازین‌مکتب شامل اکادمی پولیس

ولایت کابل گردید . بعد از فراغت از اکادمی پولیس به صفت ضابط بەولایت هرات اعزام شدو از طرف قوماندانی‌این ولایت‌به تولی ۲ جوینو قوای سرحدی هرات به صفت معاون تولی تعیین گردید در سال ۱۳۵۸ بابمیان آمدن پای عساکر سرخ روس به افغانستان

وظیفه را ترک گفته با بیست میل سلاح و یک عراده جیپ به کشور جمهوری اسلامی ایران پیوست یک مدت- رادر ایران سپری نموده در سال ۱۳۵۹ از ایران به پاکستان و از پاکستان با یکصد نفر از مجاهدین رهسپار زاد گاه اصلی خویش‌ارگوگردید زمانیکه وارد سنگر های داغ جهاد ارگو شد از طرف برادران مجاهدش واهالی آن منطقه استقبال گرم شد بعداً به حیث قوماندان گروپ عملیاتی تعیین شد در اجرای آن مشتاقانه تلاش می ورزید در سال ۱۳۶۱ بنا بر درخواست والدینش تصمیم مراسم عروسی وی را روی دست گرفتند مراحل مقدماتی

عروسی اش به پایان رسیده بود هنگام عقد نکاح فرا رسیده بود قرار بود که بعد از یک روز عقد نکاح صورت بگیرد همان شب با برادارن همسنگرش ضابط بسم الله غرض قطع راه مواصلاتی دشمن بین فیض آباد و میدان هوائی کمین گرفته بودند زدو خوردبین حق و باطل در گرفت از قضا مرمی به سینه اش اصابت نموده در بین قریه باغیشاه جان به جان آفرین تسلیم نمود. روحش شاد باد .

خلل در ..

من مگیر عذر من این بود که ترسیدم (اگر درپی‌توایم) بگوئی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و به سخنم وقعی ننهادی. (سوره طه ۹۲-۹۴)

بناء هارون بخاطر حفظ وحدت امتش باوجود این جرم بزرگ ، جرم پرستش غیرالله ازتانی و تسریث کارمی گیرد تا برادرش برگردد و باهم درمورد علاج موقف مشوره کنند ، در حدیث ذکر شده است که : تانی و صبر از خدا و عجله کار شیطان است.

در حدیث دیگری آمده است که: وقتی آمرزش شامل حال بنده می شود که عجله نکند وبگوید که دعا کردم و خداوند دعایم را اجابت نکرد.

من بارها در دورانیکه آزادی تحرک و نشاط برایمان میسر بود از نهضت اسلامی آرزو کردم که نیرو های خود را ذخیره کرده و بیمورد خود را به جنگ نکشاند و به عجله کنندگان فرصت ندهد سه خود را در ورطه بیندازند یا نهضت را مکرر به نقشه های شیطانی شان باهرکش و ناکس به میدان نبرد بکشانند ، بلکه بایست اعضای نهضت خود را به نشر و پخش دعوت بسوی آئین راستین اسلام به اساس «حکمت» و «موعظهٔ حسنه» در تمام ساحه ها مصروف داشته و نسل های مسلمان را تربیه اسلامی دهد ، تربیه عقلی ، روحی ، جسمی و اجتماعی ،

عضو نهضت باید در متن جامعه داخل شده ، مشکلات ملت را حل ، تکلیفش را تخفیف ، نیازمندیهایش را براو رده سازد، و درین راه باگامهای استوار و [illegible] فولادین به پیش تاخته ، توسل به زور و خشونت را با رویا روئی وصف آرائی با سلطه های حاکم تا مدت بیست سال ترک گوید ، او در نتیجه خواهد دید که درین مدت انقلاب صلح آمیزی بدون تیغ از نیام کشیدن و اعلان جنگ در ساحه های فکری ، روانی و اخلاق پیروز شده است.

امابیم آن است که نیروهای درحال ترس و دشمن با اسلام نمی گذارند که نهضت اسلامی قامت بر افراشته، رشد و نموکند و در تمام ساحه‌ها تحولی آورد ، بلکه قبل از پیشروی با ضربات پی درپی خود در تضعیف و پراکندگی آن کوشیده مانع سیر و حرکت و پیشروی او می گردند.

باوجود آنچه گفتم نهضت اسلامی هم بعضی ملامتی ها دارد ، زیرا نهضت اسلامی بسا اوقات ، نیروی های کمین کرده دشمن را اس آماده باش داده و بانشان دادن عضلات خود غریزه ترس را در او شعله ور می کند، با پشتیبانی عامه و مردمی بودن خود را به این صورت و آنصورت به دشمن می نمایاند ، در حالیکه حکمت تقاضا میکند که باید عضو نهضت هرگمش به اساس نقشه و پلان بوده و تاحد توان به دشمن فرصت ندهد و پیوسته از خداوند عافیت بخواهد ، واگر تقدیر به مصیبتی رفته بود ، صبر و شکیبائی را از دست ندهد.

کمونیزم فرماسیون ...

چندی‌پایه گذاران‌مارکیسزم مرحله‌ئی‌راکه بدنبال سرمایه داری باید بیاید بزعم خود کمونیزم نامیده اند اما‌اخلاف آنها بامشاهده ناسازگاری تیوری های آنها با قوانین رشد وتکامل جامعه بشری بطور مستمر چیزهای بآنها افزودند ویا کاستند و تجدید بعمل آوردند اما آنهمه تقلا ها و تلاش هاو سفسطه را به فلسفه تبدیل نکرد .

چون کمونیستها دیدند که بابراه انداختن سانحه اکتوبر وغصب قدرت سیاسی‌فرماسیون مورد نظر شان تحقق پذیر نیست ، برآن شدند که این شکلبندی اجتماعی ، اقتصادی خود ساخته و پرداخته شانرا به دو مرحله تقسیم کنند ، مرحله اول‌را سوسیالیزم بنامند و دوم‌را کمونیزم و باز تحقق مرحله دوم را به زمان نامعلومی معوق سازند و این

خودشکست‌افتضاح آمیزمارکسیزم وتیوریسن های آن را بطور مبرهن نشان میدهد .

شبانگاه روز ۷ ثور ۱۳۵۷ هنگامیکه تلویزیون روسیه خبر سانحه شومی راکه خود براه انداخته بودند پخش میکرد چنین اعلام داشت : (در افغانستان کودتای‌نظامی بوقوع پیوست و قدرت‌به شورای انقلابی انتقال کرد) . امااروز بعد آن همین تلویزیون دروغ‌پراگن‌روسیه‌آنچه‌را دیروز کودتای‌نظامی اعلام‌داشته‌بود (انقلاب‌دیموکراتیک !)نامید وتحولی رنگ‌وکیفی در افغانستان تلقی‌کرد.

اخر چطور امکان دارد در فاصله میان دو روز کودتای به انقلاب تحول یابد. و ازین هم گذشته، آیا افغانستان آنروز واجد شرایط انقلاب کمونیستی بامواد مندرجه در وضعیت انقلابی ! „ آنها بود؟ مسلماً نه.

امامنطق کمونیزم با کمال بی‌حیائی روسی گونه‌آنچه‌راخودقانون و قانونمندی نامیده‌است نادیده میگیرد و زیر پا میگذارد، آنچه را دیروز کودتانامیده، فردای‌آن‌انقلاب می‌نامد و نمی شرمد.

آری !

بگواهی تاریخ، آنجا که مصالح ومنافع استعماری استعمار گران کلاسیک و نوین روس مطمح نظر باشد و آنجا که اهداف و منابع استعماری تزار های سرخ درخطر باشد دیگر قانون و قانونمندی مطرح نبوده و اهمیتی ندارد اگرچه خودشان طراح آن‌باشند ولی آنچه وجود دارد وصواب است قانون زور و جنگل است که توسط روسها عملی می گردد

خالد رضی الله عنه درصحنه جهاد ...

روندا ده، من از ین حا ل خبر می گیر م.

«اکیدر» بابرادرش و چند تن دیگر از قلعه برون آمدند و درشب مهتابی جانور جنگلی‌را تعقیب کردند، تاجائیکه خالد (رض) باسوارانش‌از دور نمودار شد. هردوگروه‌باهم‌در آویختند وخالد (رض) باتندی حمله ور شده اکیدررا از اسپ پائین‌انداخت. «حسان» برادر اکیدر فوراً به سرپرستی گروپ بر مسلمین حمله نمود که در نتیجه بعد از یک‌درگیری‌خونین «حسان» از دست یکتن از مجاهدین بقتل رسید. چون اکیدر قبلاً دستگیر شده بود به عوض خونش‌پرداخت دوهزار شتر، هشتصد رأس اسپ، چارصد زره و چارصد نیزه را طور جزیه وعده نموده حاضر شد تابخدمت پیامبر خدا آمده قبول اطاعت کند.

حضرت خالد (رض) «اکیدر» را همراه باخود به تبوک آورده خدمت رهبر بزرگوارش تقدیم کرد. رسول اکرم ﷺ جزیه را از طرفش قبول نموده معاهده را امضاء نمود.

تبلیغ موفقانه دین در نجران :

نجران منطقه ای است واقع در شمال «یمن»، در ماه ربیع الثانی سال دهم هجری رسول‌اکرم ﷺ بمنظور دعوت اهل نجران چارصد سواری را بقیادت خا لد (رض) به آ نصوب اعزام دا شته د ستور داد که : اهل نجرا ن راسه بار به اسلام دعوت‌نما! اگر آنها دعوت را قبول کردند در آنجا اقامت نموده به ایشان قرآن‌وسنت تعلیم ده واگر از قبول دعوت‌سر پیچیدند باایشان داخل پیکار شده مطیع خویش نما.

خالد (رض) وقتی بدانجارسید.فوراً یکنفر داعی را به قبیلهٔ «بنو حارث» فرستاد، داعی با اصرار صدا می کرد که : ای مردم مسلمان شوید تـا در امان باشید ! . . .

اهالی‌قبیله به اساس‌دعوت وی اسلام را قبول نمودند. لذا خالد (رض) مدتی را در آنجا سپری‌نموده مردم را از تعالیم دینی بهرمند ساخت. وی بعد از اطمینان از موفقیتش‌حضرت رسول اکرم ﷺ را از کاروائی های خود مطلع گردانید،

پیامبر خدا ﷺ در پاسخ‌ازخدمات وی اظهار خرسندی نموده هدایت داد تابا گروهی «ازبنوحارثه» بمدینه بر گردد، بناء خالد (رض) به اسا س دستو ر ر هبر بزرگوارش‌درماه‌شوال از آنجا مراجعت نمود.

نظری درارابطه باحل سیاسی قضیه . .

ارگا نهای دولتی ابلاغ می نماید. به تعقیب ان جرگه‌های قبایل‌رااعلام داشتند ازتاریخ(۲۰-۵-۶۴ انتخا با ت او رگا نها ی محلی را اعلا م داشتند. به تاریخ ۱۹ ر ۸ ر ۶٤ نیز پشنها د. د ه گا نه ببرک کارمل به غرض فریب‌دادن‌مردم اعلام گردید. پلینوم (۱۶) کمیته الحا دی آنها دایر گردید تشکیل سپا هیا ن انقلا ب، مدافعین انقلا ب توحید خاد و خارندوی در رابطه با تقویه بخش نظا می‌از فعالیت هائی بودکه آنها پیشبین بودند.

اگر قوای سرخ شوروی بدون قید و شرط خاک افغانستان‌را بنابر فشار حملات مجاهدین و یا فشارهای بین‌المللی ترک‌گویند ما بتوانیم از دست اورد های کودتای هفت ثور!!دفاع‌نمائیم !!چنانچه‌در یکی از جلسات خصوصی کارملی ها به تاریخ ۲۲ ر ۹ ر٦٤ چنین گفته شده بود : قرار است بیرون شدن مرحله به مرحله ووقفوی قوای دوست از افغانستان ازاوایل سال (۱۳٦٥) آغاز گردد.امیدواریم‌افرادحزبی و منسوبین دولتی در کارهای خود بالخاصه حزبی ها. (پرچمداران‌و خلقی‌ها) از شدت عمل کار گیرندحتی در یک شبانه روز (۲۰) ساعت کار کنند و چهار ساعت استراحت)وهمچنان در نظر است اهالی شهر کابل که بین سنین (۱۸ - ٤۰) قرار داشته باشند چه معلم چه مامور چه کسبه کار حتی معیوبین هم به دورهٔمکلفیت و احتیاط اعزام شوند امار دقیق معیوبینیکه دارای کارت های معافیت بودند به تعداد (۳۰ ر ۰۰۰) تخمین زده شده بود وچنین اظهار میداشتند که در صورت ضرورت هیچ نوع سندی در رابطه با اعزام‌در صفوف خارندوی‌و قوای مسلح‌قابل اعتبار نیست -در کابل باید یک غند حزبی در سطح فرقهٔ هشت قرغه تأسیس‌شود تا بتواندحسب‌الخواهش قوای مسلح و خارندوی کشور را بکار بیندا زند.)

به هرصورت ملت‌مسلمان‌افغانستان بعدازین‌از هر حرکت دشمن که‌آگاهی کامل حاصل کرده وبه هیچ صورت دردام چال‌وفریب این‌دجالان سوگند خوردهٔنه خواهند افتاد وجهاد ومبارزه خویش‌راتاآن لحظه‌ادامه خواهند داد تاروسها ودست نشاندگان شان به واقعیت موضوع پی‌برده و یکا یک خاک افغانستان راترک گویند این جهاد مسلحانه تالحظهٔ ادامه خواهد داشت که در افغانستان عزیز حکومت اسلامی تحت ارادهٔ ملت مسلمان کشور تأسیس و بیرق توحید در فضای این سرزمین بهاهتزازدرآید.

متن بیانیه پروفیسور ...

ما از طرف خود اجازه نمی دهیم که در مابین ما و برادران انصار ما جزئیترین اختلافی و غلط فهمی ای بمیان بیاید از برادران انصار خودهم ما دلسوزانه میخواهیم که آنهاهم اجازه ندهند درمیان شان و درمیان برادران مهاجر شان غلط فهمی بمیان بیاید بیاد بیاورند حرفی را که ابراهیم بیک شهید گفته بود.

که«امروز بخارا، فردا افغانستان» راستی حرف آن قوماندان شهید بکلی درست بود. امروز اگر افغانستان سقوط میکند فردا خدای ناخواسته پاکستان، ایران، ترکیه وجزیرة العرب خواهد بود، بیاید بیاورید آن حرف راکه مورخ روسی «بادیف» میگفت: «که مقاومت مسلمانها در قفقاز اگربه رهبری امام کامل نمی بود ما از جاپان تاقاهره را میگرفتیم»

اگر امروز مقاومت ما درکابل نبا شد، فرداعسکر سرخ، سیلاب سرخ، حتماً به این کشورها سرازیر شدنی است. لذا ما برادر شما هستیم و باید بدانید که برادر شما این کار رانمی کند. دشمن مشترک ماوشما این جنایت را مرتکب میشود، لذا مایکبار دیگر قاطعانه رد میکنیم و این را جداً تقبیح میکنیم و ما یقین داریم که مشترکاً با برادران مسلمان پاکستانی خود در جهت ریشه کن ساختن این دسیسه ها یکجا کار میکنیم ما امیدوار هستیم که سنگرها هم متحد باشند ما برای خود اجازه نمی دهیم که جزئی ترین کاری در مخالفت به میان بیاید حرف های و درد دلی را که گفتیم تنها یک دفاع شرعی بوده وماآرزومندوحدت وهمبستگی باهمه برادرها هستیم ما آرزو داریم که همه برادر وار در سنگرها برزمیم. وخداکند همه برادرهای ما باروحیهٔ وحدت خواهی و برادری، در یک صف قرار بگیرند ومن امیداوار هستم که بعد از این در قضایای عمده وسهم ملت افغانستان، سنگر داران ما در سنگر های غرور آفرین شان، برادران مهاجر ما در کمپ های هجرت شان و علمای محترم ما در مدارس شان باید یک موضع شرعی و ثابت را اتخاذ کنند. و از مواضع غیر اسلامی پشتیبانی نکنند.

اگر چنین موضع گیری ها و تلاش ها در جهت برسمیت شاختن سیاسی نا درست باشد ما رأی ملت را تسلیم میکنیم، نظر علماو فتوی علمای خود را به چشم و سر قبول داریم و ما به فتوی آنها و به نظر ملت مسلمان خود و با درک شرایط انقلاب خود ما دست به این کار ها زده ایم؛ ما امیدوار هستیم که برادران مسلمان عرب ما وسایر برادران مسلمان ما بدانند که ما در سفر خود بخاطر اسلام قدم برداشتیم و در همچو سفر های دیگری نیز بخاطر اسلام قدم بر میداریم ما هیچ وقت از راه اسلام به خود اجازه نمی دهیم که انحرافی به میان بیاید. انقلاب به کسی فروخته نمی شودو به کسی هم فروخته نشده و هرگز به کسی نیز اجازه داده نخواهد شد هر مغزی که به فکر فروش انقلاب باشد باید بامشت ملت کوبیده شود، و هرسری که بخواهد در خیانت سر بلند کند، باید بریده شود.

ما یقین داریم که به هیچ کسی باید اجازه داده نشود که هر دستی عمل خائنانه و امضائی در جهت خیانت بملت میکند باید بریده شود. ما یقین داریم که ملت مسلمان ما این قضایا را با هوشیاری تعقیب کنند و از همه برادران محترم از رهبران محترم، از برادران مهاجر، از برادران انصار محترمیکه در اینجا تشریف دارند، یکبار دیگر صمیمانه اظهار قدر دانی و تشکر میکنم. خداوند همهٔ شمارا در پناه رعایت خویش نگاه کند و ملت مظلوم مارا از

این مصیبت رهائی بخشد و دشمن مارا به رسوایی از کشور ما بیرون براند. اقول قولی هذا و استغفرالله لی ولکم انه هو الغفور الرحیم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

فتوحات اسلامی ...

هستی میگفت: «تحقیر من جز عسکری بیش نیستم، من از خودم بزرگتر امیری دارم و او نیز فرمانبر امیر دیگری است که رهبر مسلمانان می باشد. بهاین ترتیب طارق با اطاعت و اخلاص کامل به فتوحات خود ادامه میداد ودر موقع ضرورت از رهبر خود موسی بن نصیر استمداد میخواست. قبلاً مشاهده نمودیم کهدر جنگ وادی لکهطارق بن زیاد بطور عاجل طلب کمک نمودوموسی نیز اهمیت موضوع را درک نموده نیروی پنج هزار نفری رابه کمک او فرستادوطارق را از ورطه نجات داد و مسلمانان پیروز شدند رهبر مجاهدین موسی بن نصیر نیز بعنوان فرمانده عمومی ارتش و امیر جنگ قدم بقدم ارتش ارسالی خودرا تعقیب ومراقبت می نمود و برای فتح و پیروزی آن بردشمن بدرگاه خداوند عذرونیاز میکرد اینکردبوس وتار یخ اندلس می نویسد: (زمانیکه موسی بن نصیر ارتش طارق را وداع نمود سر بر زمین نهاد ودر حالیکه اشک می ریخت برای پیروزی طارق از خداوند فتح و نصرت طلب میکرد.

طارق بن زیاد بسرعت پیشروی میکرد وشهر هارا یکی بعد دیگر فتح مینمودوپرچم اسلام را برفراز مناطق اندلس بر افراشت واز مفاجئات دشمن هراس نداشت. موسی بن نصیر وقتیکه از پیشروی سریع طارق اطلاع یافت خیلی ها احساس خطر نمود و مخصوصا بعد از بررسی مشاهده کرد که طارق درمسیر معینی پیشروی نمودهویم آن میرودهرلحظه ازجناح شمال دشمن خطوط تدراکاتی مسلمانان را بند سازد و طارق رادر معاصره قراردهد درهمین آوان کهتقریباً یکسال ازعبورطارق و فتوحات او می گذرد طارق خود نیز به این خطر پی برده و بجائی می رسد که انبوه عظیمی از گوت ها ازهرطرف به او حملهور می شوند و این واقعه درست زمانی صورت میگیرد که درحدود نیم ارتش دوازده هزار نفری طارق شهید گردیده وبقیه به سمت های مختلف فرستاده شده است. طارق بلا درنگ رهبر خود موسی بن نصیر را در جریان این خطر قرارداده وازاو کمک عاجل طلب می کند.

موسی بن نصیر وقتیکه خطر را محتوم میداند ارتش بزرگی را که تعداد آن به (۱۸۰۰۰) هجده هزار مجاهد می رسد تنظیم نموده وبعداز آنکه جانشین خودش را در قیروان تعین مینماید مصادف به رمضان سال ۹۳ هجری از بحر عبور نموده داخل اندلس گردید.

صفحة مفقودة



ملتی که یك ملیون شهید میدهد
وپنج ملیون مهاجر درخارج و
بیش از دو ملیون مهاجر درداخل
کشور دارد دیگر سرنوشت
یالتای دوم را نمی پذیرد

استاد ربانی







